

لرستان

● به کوشش: سید فرید قاسمی

پس از دو مجله

لرستان در دایرة المعارف اسلام / ولادیمیر مینورسکی

سید جعفر کشفی / مجتبی مقدسی

یک روز از زندگانی گونگادین / عبدالعزیم جریده دار

بازگیرها / علییه بیزونی

پیشنهاد انضمام حکومت و لایات ثلاث به

ایالت بروجرد و لرستان / غلامرضا عینی

چهارسند تاریخی در باره دالوندها / خیرضا علیوند

کارگزاران لرستان / سید فرید قاسمی

وجه تسمیه و پیشینه تاریخی بدرآباد / سعادت محمدی

نمایش در خرم آباد / مرمرزندی

قدم خیر / توغل خیدرزاده خرم آبادی

یک ترانه لری / شیرین وطن دوست

سالنامه دانشسرای مقدماتی پسران بروجرد

/ سید فرید قاسمی

یادگارهای ماندگار / عبدالله آفاق





قیمت: ۵۰۰ تومان

شابک: X-۳-۹۲۱۸۵-۹۶۲

▲ قدیم شیرازستانی / صفحه ۱۰۸

کتاب لرستان

به کوشش: سید فرید قاسم

۵۵
۵۲
۹۹
۳۲۸
۵
۵

۱۹۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

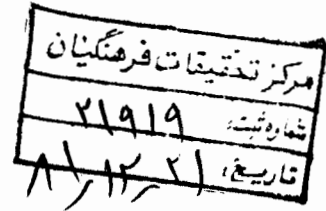
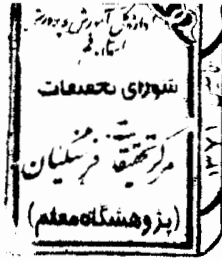
اسکن شد

کتاب لریستان

مجموعه مقالات

به کوشش

سید فرید قاسمی



قاسمی، فرید، ۱۳۴۳، -

کتاب لرستان: (مجموعه مقالات) / بکوشش فرید قاسمی - تهران: حروفیه، ۱۳۷۸.

ص: ۱۲۸، ۹ مصور، نمونه.

ISBN 964-92185-3-X

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان دیگر: کتاب لرستان (مجموعه مقالات و پژوهش‌های لرستان شناسی).
کتابنامه.

۱. لرستان. ۲. لرستان -- مقالات و خطابه‌ها. الف. عنوان. ب. عنوان: مقالات و پژوهش‌های لرستان شناسی. ج. عنوان: کتاب لرستان: (مجموعه مقالات و پژوهش‌های لرستان شناسی).

۹۵۵/۵۲

۲۲۳۱۴-۷۸م

ق ۴۳، ۲۰۵۱ / DSR

کتابخانه ملی ایران

کتاب لرستان (مجموعه مقالات و پژوهش‌های لرستان شناسی)

به کوشش: سید فرید قاسمی

مدیر اجرایی: مجتبی مقدسی

ویراستار: ع. روح‌بخشان

طراحی جلد: احمد مقدسی

ناشر: انتشارات حروفیه

تهران، صندوق پستی ۵۳۳-۱۶۳۱۵

چاپ اول، آذر ۱۳۷۸

شمارگان: ۳۱۵۰ جلد

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ

لیتوگرافی و چاپ: رویش پایدار

شابک: X-3-۹۲۱۸۵-۹۶۴

فهرست



- ۷..... پس از دو مجله / سید فرید قاسمی
- ۹..... لرستان در دایرة المعارف اسلام / مینورسکی - زروان لرستانی
- ۲۵..... سید جعفر کشفی / مجتبی مقدسی
- ۳۷..... یک روز از زندگانی گونگادین / عبدالکریم جریزه‌دار
- ۴۹..... بازگیرها / علی‌داد برزویی
- ۶۱..... پیشنهاد انضمام حکومت ولایات ثلاث به ایالت بروجرد و لرستان / غلامرضا عزیزی
- ۷۹..... چهار سند تاریخی درباره دالوندها / حمیدرضا دالوند
- ۸۵..... کارگزاران لرستان / سید فرید قاسمی
- ۹۰..... وجه تسمیه و پیشینه تاریخی بدرآباد / سعادت خودگو
- ۹۳..... نمایش در خرم‌آباد / هرمز زندی
- ۱۰۸..... قدم خیر / توکل حیدرزاده خرم‌آبادی
- ۱۱۳..... یک ترانه لری / شیرین وطن‌دوست
- ۱۱۵..... سالنامه دانشسرای مقدماتی پسران بروجرد / سید فرید قاسمی
- ۱۱۸..... یادگارهای ماندگار / عبدالله آفاق

پس از دو مجله

در بهار ۱۳۷۶ با هدف انتشار آفرینش‌های فکری تمامی محققان، شاعران و نویسندگان لرستانی و لرستان شناس و همچنین ایجاد زمینه برای کشف استعدادهای جوان نشریه‌ای را منتشر کردیم که در سال نخست نام **فصلنامه شقایق**: نشریه لرستان‌شناسی و در سال دوم - به دلیل تبدیل **فصلنامه شقایق** به هفته نامه و سپس روزنامه -، عنوان **لرستان پژوهی** را بر پیشانی خود داشت. قدر تقریباً دو هزار صفحه مطلب در پنج مجلد ظرف کمتر از دو سال با آن شکل و محتوا را فقط کسانی می‌دانند که دستی بر آتش دارند! تألیف و نشر کتاب‌هایی درباره لرستان و بنیان‌گذاری مجموعه لرستان‌شناسی، تدوین پیش طرح‌های دایرةالمعارف (دانشنامه) لرستان و مرکز اطلاع‌رسانی و کتابخانه لرستان (بانک اطلاعات و اسناد لرستان شناسی) از دیگر کارهایی بودند که در ظرف این مدت به مسؤولان مربوطه ارائه شدند. جلساتی برای عملی کردن این اندیشه‌ها و نهادینه کردن مجله با دست‌اندرکاران ذیربط برگزار کردیم که هر بار نتیجه‌گیری به «آینده»‌ای که هنوز نیامده است، موکول شد!

به علت نداشتن ابزار و امکانات، ادامه انتشار مجله در بخش خصوصی امکان‌پذیر نبود. از این رو بناچار مجله را تعطیل کردیم و طرح‌هایمان نیز ماندند تا اگر به عمر ما وصال داد در «زمان دگر» انجام دهیم. در این مدت سیل نامه‌ها و تلفن‌های علاقه‌مندان به ویژه لرستان‌پژوهان جوان ما را بر آن داشت که به نحو ممکن زمینه‌ای فراهم کنیم تا پژوهش‌های انجام شده بر زمین نمانند. ادامه نشر مجله سرمایه کلان می‌طلبد که تأمین آن از عهده ما خارج است پس به مجموعه‌ای در قالب کتاب حاضر بسنده کردیم و

نام آن را کتاب لرستان گذاردیم تا به همت مدیریت محترم انتشارات حروفیه انتشار یابد.

بنابراین شد که «خشت اول» را ما بگذاریم و آن مؤسسه عهده‌دار گذاردن «خشت دوم» تا «ثریا» شود و کار را تداوم بخشد و این مسؤلیت را از دوش ما بردارد. لذا از این پس مقاله‌های خود را به نشانی ناشر بفرستید. به امید موفقیت همگان.

سید فرید قاسمی

تاب: ۱۳۷۸

ولادیمیر مینورسکی
ترجمه: زروان لریستانی

لریستان در دایرةالمعارف اسلام

یکی از منابع عمده و نسبتاً متقن برای اطلاع از جهان اسلام و تحولات آن در طی قرون، کتاب ارجمند و پرمایه و مفصل دایرةالمعارف اسلام است که در اصل در اوایل قرن حاضر (هجری) به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی تدوین شده و چاپ دوم آن با اصلاحات و افزوده‌ها و تجدید نظرها در سال‌های اخیر انجام گرفته است. مؤلفان این دانشنامه که جمعاً بالغ بر دوازده هزار صفحه دواستونی با حروف ریز است، دانشمندان و محققان کشورها و ملت‌های مختلف هستند که در مجموع — البته نه همیشه — آگاهانه و بی‌نظرانه در زمینه مسائل و موضوعات مورد علاقه و اطلاع خود مطلب نوشته‌اند. یکی از آنان ولادیمیر مینورسکی است که در اواخر عمر در انگلستان مسکن گزید و غالب آثار خود را به زبان انگلیسی تألیف کرد. تخصص او تحقیق دربارهٔ زبان و مخصوصاً تاریخ ایران از دورهٔ صفوی به بعد و تصحیح متون بود. غالب مطالبی که در بارهٔ تاریخ ایران در دایرةالمعارف اسلام یافت می‌شوند حاصل کار او هستند.

استفاده از دایرةالمعارف اسلام برای تهیهٔ منابع مربوط به "لرشناسی" و "لریستان‌پژوهی" یکی از پیشنهادهای سازندهٔ سید فرید قاسمی است که سال‌هاست که کار و زندگی خود را بر سر شناسایی و شناساندن سرزمین زادگاه خود گذاشته است، و الحق در این راه تاکنون موفق بوده است زیرا که علاوه بر این که یک تنه چندین اثر ارزشمند و مرجع‌گونه دربارهٔ لریستان تألیف و منتشر کرده است، در شناسایی و پرورش جوانان مستعد و محقق منطقه و پروبال دادن به آنان و تشویقشان برای تحقیق در زمینه‌های مختلف و نشر آثارشان از هیچ کوششی دریغ نداشته است.

یکی از اندیشه‌ها و طرح‌های آقای قاسمی تدوین و انتشار کتابی است جامع و — در صورت امکان — مانع دربارهٔ لریستان که می‌توان نام دانشنامهٔ لریستان بر آن نهاد. تحقق این هدف بزرگ مستلزم گردهم

آمدن چند عامل است: تهیه منابع مکتوب، تهیه عنوان‌های مدخل‌ها، بهره‌گیری از محققان برای ترجمه و تألیف مدخل‌ها، و مهم‌تر از همه تأمین بودجه لازم و مکفی... که با پشتکاری که در آقای قاسمی سراغ داریم امید می‌رود که این کار به بهترین وجه انجام گیرد.

ترجمه عنوان «لرستان» از *دائرةالمعارف اسلام* بر مبنای همین فکر انجام می‌گیرد و یکی از نخستین گام‌ها در راه ترجمه منابع ضروری است. این مقاله سال‌ها پیش تألیف شده است و لذا خیلی از داده‌های آن در حال حاضر یا موضوعیت ندارند و یا تغییر یافته‌اند. اما ما برای حفظ اصالت و امانت، و مخصوصاً برای نشان دادن تلقی خارجی‌ها، که قطعاً و بی‌چون و چرا پذیرفتنی نیست، آن را بی‌کم و کاست ترجمه می‌کنیم، و نظرات اصلاحی یا تکمیلی خود را با توجه به حقایق موجود، بعداً بر آن خواهیم افزود.

لرستان / Luristān «سرزمین لرها» منطقه‌یی در جنوب خاوری ایران. در روزگار مغولان اصطلاح‌های «لر بزرگ» و «لر کوچک» تقریباً همه سرزمین‌هایی را که طوایف لر در آنها می‌زیستند، در بر می‌گرفتند. از زمان صفویه سرزمین‌های لر بزرگ مشخصاً با اسامی کوه گیلو و بختیاری نامیده شدند. در اوایل قرن دوازدهم اتحادیه قبایل ممسنی شولستان قدیم را به تصرف در آورد و به این ترتیب در میان کوه گیلو و شیراز یک سرزمین لر نشین سوم ایجاد کرد.

این نکته مسلم است که لر کوچک فقط از قرن هشتم به بعد به نام لرستان نامیده شده است (که برای دقت بیشتر آن را لرستان فیلی / Fayli می‌نامیدند). در قرن نوزدهم/سیزدهم این لرستان به دو بخش تقسیم شد: ۱. پیش کوه (یعنی سرزمین واقع در مشرق کبیر کوه)، ۲. پشت کوه (یعنی سرزمین واقع در غرب کبیر کوه). امروزه اصطلاح لرستان معمولاً بر پیشکوه اطلاق می‌شود، و اصطلاح پشتکوه در مورد سرزمین لرهای فیلی به کار می‌رود.

سرزمین ممسنی و کوه گیلو جزو استان فارس هستند. مرکز ممسنی‌ها در فهلیان جای دارد. خاک کوه گیلو (کوه جیلویه، کوه گولو) از باشت / Bāshht (در مغرب فهلیان) تا بهبهان گسترده است که به مرکز اصلی طوایف کوه گیلو تبدیل شده است. در سمت جنوب، طوایف کوه گیلویی تا سواحل خلیج فارس پراکنده‌اند. کوه‌های کوه گیلو و مرز میان

طوایف آن جا با بختیاری‌ها خوب شناخته و مشخص نیستند. رودهای اصلی کوه گیلو عبارتند از: آب شیرین که از رودهای خیرآباد و زُهره تشکیل می‌شود، و در بستر سفالی خود از زیدان و هندیان می‌گذرد؛ و آب کردستان یا جَراحی که بخشی از آن به سمت کارون و بخش دیگرش به سوی دُورق می‌رود. در مورد کوه گیلو به کتاب‌های زیر مراجعه شود: کتاب فوق‌العاده عالی و دقیق *فارسنامه ناصری* تألیف حسن فسایی (تهران، ۱۳۱۳ خ)؛ و یادداشت‌های استوک‌لر / Stocqueler ، هاوسکنخت / Haussknecht (در کتاب *راه‌های مشرق / Routen in Orient* ، نقشه شماره ۴) ، ولز / Wells ، هرتسفلد / Herzfeld و دوبود / de Bode ، قول ریتتر / Ritter در *Erdkunde* / شناخت زمین (۱۳۲/۹ تا ۱۴۴) خیلی کهنه شده است.

خاک بختیاری‌ها از چهارمحال (در غرب اصفهان) تا شوشتر گسترده است و در سمت جنوب با خاک کوه گیلو درهم می‌آمیزد. در سمت شمال از حد شمالی لرستان (شتران کوه، ...) در می‌گذرد. بختیاری‌ها در فریدن، بُر بُرود، جاپلق و نواحی اطراف بروجرد (در حد شرقی) یافت می‌شوند. محمد تقی خان چهار لنگ در سال ۱۲۵۶ ق تعداد قابل توجهی از روستاهای این منطقه را خرید. به طور کلی می‌توان گفت که بختیاری‌ها در بستر علیای زنده رود [زاینده رود] و کارون (تا حدود بالا دست شوشتر) اقامت دارند. نوشته‌های لایارد / Layard ، ساویر / Sawyer ، خانم بیشاب / Bishop ، کُرزن / Curzon و دیگران تصویری کاملاً مفصل از این سرزمین کوهستانی به دست می‌دهند که کوه رنگ [!] (به بلندی ۳۹۰۴ متر) در مرکز آن جای دارد و آب‌های آن را دو قسمت می‌کند: قسمتی به سمت خلیج فارس جریان می‌یابد و قسمتی دیگر در فلات مرکزی ایران جاری است (در این جا می‌توان این سؤال را طرح کرد که آیا نام کوه رنگ همان کلمه مغولی کورن / Küren به معنای اردوگاه و جای خیمه و خرگاه، که در لرستان شناخته و رایج است، نیست؟)

مرز میان بختیاری و لرها در معنای واقعی کلمه، به موازات بستر شاخه غربی آب

دز، که شاخهٔ پر آب کارون است، کشیده شده است. خاک لرستان (بیشکوه) از شرق و غرب محدود به شعبه‌های رودهای آبدز و کرخه است. از سمت شمال سلسله جبال معظم چهل نابالغان، گرو/Garrü و غیره آن را از نهاروند و سیلاخور (جلگهٔ منطقهٔ بروجرد) جدا می‌کنند. در غرب کرخه، خاک پشت کوه آغاز می‌شود. در شمال غربی، مرز لرستان از جنوب شرقی مناطق هلیلان و هرسین که جزو کرمانشاهند، می‌گذرد.

شاخهٔ اصلی چپ کرخه، رود کشگان است (راولینسون آن را کشه‌غن / Kashaghan ضبط کرده است) که از دو شاخه تشکیل می‌شود. سرچشمهٔ شمالی با شعبه‌هایش از درون جلگه‌های زیبای هُرُو / Hūr-rūd، الیستر و خاوه می‌گذرند. شاخهٔ جنوبی که به وسیلهٔ رشته کوه یافته کوه از شاخهٔ شمالی جدا می‌شود، نام شهر خرم‌آباد را که در کنار آن جای گرفته است، بر خود دارد. پس از آن که این دو شعبه به هم رسیدند کشگان به سمت جنوب غربی جریان می‌یابد و از سمت چپ، آب‌های کَوُگون / Kāwgūn و تایین / Tayīn که از کوه هفتاد پهلوی (در جنوب خرم‌آباد) و شیب شمالی کوه گرد / Kūh-i Gird جاری می‌شوند و به هم می‌پیوندند، وارد آن می‌شوند. این دو کوه عمود بر کوه‌های سمت راست بستر آبدز هستند. کوه‌های موازی آبدز آن را از بستر کرخه جدا می‌کنند. از سمت راست هم آب‌های مختلف به رود کشگان اضافه می‌شوند مثل مادیان رود. در بالا دست کشگان چند آب از سمت چپ به رود کرخه اضافه می‌شوند مثل روبار / Rūbār و غیره که هنوز خوب شناسایی نشده‌اند. در پایین دشت کشگان، و همچنان از سمت چپ چند آب به کرخه وارد می‌شوند مثل فانی / Fānī، لیلوم یا لهلوم / Laylum، Lehlum و آب زال. آب زال با شعباتش مثل انارک از شیب جنوبی کوه گرد خارج می‌شود. وضع جغرافیایی و نقشهٔ ساحل راست آبدیز هنوز خوب شناسایی نشده است. چشمه‌های بلد رود Balad-rūd و شعبهٔ سمت راستش که قیر آب نام دارد، در نقاط شمالی بستر وارد آن می‌شوند. بلد رود در فاصلهٔ دزفول و شوش وارد آبدیز می‌شود. و قیر آب بالاتر از آن قرار دارد. آب‌های کولِ آب / Kūl-i āb که از درهٔ مرتفع مونگره / Mūngarra سرچشمه می‌گیرند از سمت راست به قیر آب اضافه می‌شوند. درهٔ مونگره با قله‌هایی که در پیرامونش جای دارند به صورت یک دژ طبیعی و جدا از حوضهٔ بلد رود و بستر آب زال

جلوه می‌کند. جلگه صحرای لر (که در قدیم خیلی خوب آبیاری می‌شده است) در شمال دزفول و در جنوب قیرآب قرار دارد که چشمه نفت آن از روزگار باستان شناخته شده بوده است. احتمالاً در همین جا بوده که داریوش گروهی از یونانیان را مستقر کرده بوده است (ریتز، ۲۰۱/۹).

داخل خاک لرستان از چند رشته کوه تشکیل شده است که در جهت طبیعی و معمولی کوه‌های ایران یعنی شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده‌اند و در فاصله دشت شوش در خوزستان و حد شمالی، یکی برفراز دیگری جای دارند (ارتفاع متوسط قله‌ها ۲۷۴۵ متر است).

تاریخ کهن. سرزمین‌هایی که اکنون اقوام لر در آنها سکونت دارند، از مدت‌ها قبل از رسیدن ایرانیان، مسکونی بوده‌اند. این منطقه در قدیم به اندازه کافی از قلمرو آشور دور بود، اما با ایلام همسایه بود و قطعاً از نفوذ تمدن آن متأثر شده بوده است. شوش، که آثار خانه سازی در آن جا از هزاره سوم پیش از میلاد پیدا شده است، در مدخل کوه‌های لر کوچک جای دارد. در عین حال آثار خالص تر و انحصاری فرهنگ محلی بیشتر در سمت جنوب شرقی یافت می‌شوند. همان گونه که اتابکان لر بزرگ پایتخت خود را در ایذج/ مالمیر جای داده بودند، به همان ترتیب در ابتدای روزگاران باستان هم اربابان این منطقه باید حداقل اختیار بستر کارون را در دست می‌داشتند. شهر مالمیر (بنگرید به دوبود، لایارد، ژکی یه ... در گزارش‌های دومورگان، ۱۹۰۲، و هوزینگ / Hüsing، ۱۹۰۸) با سنگنوشته‌های کاملاً بومی آن (یعنی ایلامی و غیر سامی) یک نقطه درخور توجه بسیار مهم است. کشف یک سنگ نگاره و آجرهای حاوی حروف ایلامی (متعلق به ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد) به وسیله هرتسفلد در منطقه ممسنی بسیار مهم و ارزشمند است زیرا که نشانه گسترش دامنه تمدن ایلامی در کوه‌های لر است («گزارش سفر» به آلمانی در مجله ZDMG، سال ۱۹۲۶، ص ۲۵۹). کوه گیلو که میان شوش (سوزیان) و پارس (پرسیس / Persis) جای داشته است می‌تواند همان منطقه انشان (انزان) باشد که هنوز هم ناشناخته و اسرار آمیز است و نیاکان کورش بزرگ از آن جا برخاسته بودند (در مورد

ادامهٔ حیات این نام در نزدیکی شوستر بنگرید به *Grandr. d. iran. Phil.* ، ۴۱۸/۲. راولینسون این نام را اسان / Assān ضبط کرده است)
 تاریخ روزگار باستان بستر بالای رود کارون (شوش و شوستر، لردگان، که مورد اختلاف و نزاع سلم، تور و ایرج بوده‌اند) به اندازهٔ کافی روشن نیست (لایارد، ساویر). به نوشتهٔ ساویر/Sawyer بخش علیای بختیاری «به گونه‌ی شگفتی آور عاری از هرگونه نشانهٔ برجستهٔ قدیمی است».

در این جا باید به اهمیت فراوان لرستان در مقام کانون ذوب فلزات، آن هم در هزارهٔ چهارم پیش از میلاد اشاره کرد. لرستان در این زمینه دارای صنعتی بود متفاوت از صنایع محلی نقاط دیگر، و آن مجموعه‌ی است از ظروف مفرغی بسیار متنوع با تزیین‌های گوناگون و البته غنی و پر مایه که براساس شیوهٔ قالب ریزی با موم مذاب ساخته شده‌اند. این مفرغ‌ها تزییناتی دارند که گاه تقریباً انسانی هستند اما مخصوصاً به واسطهٔ بُنمایه‌های حیوانیشان در خور توجهند. این تزیینات جانوری احتمالاً از ایلام گرفته شده بودند، زیرا که ایلام تا زمانی که اقتدار سیاسیش به وسیلهٔ نبوکد نصر اول بابلی (۱۱۲۴ تا ۱۱۰۳ پیش از میلاد) از میان رفت، نفوذ قابل توجهی در لرستان داشت. از آن پس تأثیر بابل در هنر لرستان محسوس می‌شود. صنعت مفرغ تا قرن هفتم پیش از میلاد در لرستان دوام آورد و البته منضم به کار بر روی آهن بود که آن هم به همان اندازه زیباست (بنگرید به پی.آر.اس. موری/Moorey: ذوب مس و مفرغ در پیش از تاریخ در غرب ایران (با ارجاع خاص به لرستان)، ۱۹۶۹، ص ۱۳۱ تا ۱۵۳).

بخش غربی لرستان واقعی به نام‌های ماسبدان و پشتکوه شناخته است. در پشتکوه تاکنون آثار و یادمان‌هایی که از صدر روزگار باستان باشند پیدا نشده‌اند مگر غارهای (مادی؟) سه‌دران/Se-darān در فاصلهٔ میان مونگره و خرم‌آباد (بنگرید به: چیریکف/Čirikov، ص ۱۲۹). ساکنان قدیمی لرستان کاشو/Kashshu بودند (کلمه به این صورت یونانی است) که بین سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۶۵۰ پیش از میلاد سلطهٔ خود را بر بابل تحمیل کردند (این کلمه به صورت کوسه‌ئن/Kosséens هم درآمده است که صورت

فرانسوی کاسیان است).

هخامنشیان به کاسیان برای عبور از راه بابل - اکباتان (همدان) باج می دادند. این کوهنشینان در زمان اسکندر (سده چهارم پیش از میلاد) موقتاً آرام شدند. آنتیگون / Antigone (آنتیگونوس مونوفتالموس، سردار اسکندر که قصد تأسیس یک امپراتوری را در آسیا داشت و در ایپسوس / Ipsos در سال ۳۰۱ پیش از میلاد کشته شد)، که تحت تعقیب اومه‌نس / Euménès (یکی دیگر از سرداران و منشی پیشین اسکندر) بود، ضمن فرار از برابر او از قلب خاک لرستان گذشت. راولینسون مسیر او را پل تنگ (گردنه کیلون) - خرم‌آباد دانسته است (ریتر، ۳۳۵/۹). کاسیان، که احتمالاً باید آنان را متمایز از اُوَج / Uwadja خوز / Khūz دانست، به زبانی متفاوت از زبان‌های همسایگان خود سخن می‌گفتند، اما در این زبان چند نام خاص یافت می‌شوند که از هند و اروپایی گرفته شده‌اند (بنگرید به ام‌هیر / E. Meyer. *Gesch. der. Altert.*، برلن، ۱۹۱۳؛ هوزینگ، زاگرس، ص ۲۴؛ اوتران / Autran، زبان‌های جهان، پاریس، ۱۹۳۵، ص ۲۸۳). رودخانه‌یی که کشگان نامیده می‌شود ممکن است اسم کاشو را حفظ کرده باشد. همچنین ممکن است که لرستان شمالی کمابیش وابسته به کشور ایلیپی / Ellipi بوده است که آشوریان غالباً از آن یاد کرده‌اند. این منطقه که سخت تحت تأثیر تمدن ماد بوده اکنون در منطقه کرمانشاه قرار دارد (بنگرید به آندره‌ئاس، *Alinza*؛ استرک / Streck در *روزنامه آسیایی*، سال پانزدهم، ص ۳۷۹؛ تاریخ کهن، چاپ کمبریج، ۱۹۲۴، جلد دوم).

درباره ملت م تی پن که هرودوت (۴۹/۵) ذکر کرده است هیچ نمی‌دانیم جز این که از یک سو هم مرز ارمنیان و از دیگر سو هم مرز شوشی‌ها بوده یعنی میان این دو قوم می‌زیسته است (راینخ، «یک ملت فراموش شده: م تی پن / Matienes»، در *مجله مطالعات یونانی*، سال هفتم، ۱۸۹۴، ص ۳۱۳ تا ۳۱۸).

در این جا همین قدر می‌توان به عناصر قومی مختلفی که در زیر لایه‌های متأخر تهاجمات ایرانی یافت می‌شوند، اشاره کرد. در نام فریدن، که منطقه‌یی در شمال خاک بختیاری است خاطره‌یی از قوم مادی پَرِیْتکه نو (هرودوت، ۱۱۰/۱) و نام ایالتی که

استرابون (۸۰/۱) ذکر کرده است دیده می‌شود که میان ماد و پارس جای می‌داشته است (در آشوری: Partukka، Partakka). چنین می‌نماید که با تشکیل امپراتوری‌های بزرگ هخامنشیان، مقدونیان، اشکانیان و ساسانیان "ایرانی شدن" این مناطق سرعت گرفته است.

در دره کرخه بسیار شهرهای ساسانی یافت می‌شوند. همچنین بسیاری از تأسیسات و یادمان‌های ساسانی را مردم به اتابکان لرستان نسبت می‌دهند، و حال آن که اتابکان آنها را فقط بازسازی و مرمت کرده‌اند. شیوه پیچیده پل سازی در این مناطق بسیار درخور توجه است (به تصاویری که ژاک دومرگان در **مطالعات جغرافیایی و مطالعات باستان شناختی**، پاریس، ۷-۱۸۹۶ چاپ کرده است، نگاه شود). همچنین است وضع راه‌هایی که می‌توان بر بسترهای علیای رودخانه‌های خوزستان مشاهده کرد، مثل باقیمانده‌های راه‌های سنگفرش شده یا ساخته شده از سنگ‌های تراش در تل سنگی تنگ سولک / Sawlak (بین بهبهان و مال میر) در نزدیکی سنگ نگاره‌های عصر ساسانی (که دوبود/de Bode نقل کرده است، ۱/۳۵۳، ۳۶۴) و یا در غرب و شرق مال میر (دوبود، ۱/۳۹۰؛ ۲/۸۲۰؛ به نام «جاده اتابکان») و آن چه میان دزفول و قیراب یافت می‌شود، و آن چه راولینسون (ص ۹۳) در جنوب خاوه دیده است (وچیریکف نام آن را «جاده خسرو» شنیده بوده است، ص ۲۱۶ تا ۲۲۱). همه این بناها نشانه‌های کوشی منظم و مداوم برای رخنه به درون خاک لرستان هستند. اما از آن جا که ساکنان دشت خوزستان در قرن چهارم/دهم هنوز زبان هوزی را فراموش نکرده بودند (مُقدسی، ۴۱۸)، می‌توان نتیجه گرفت که گروه‌هایی از ساکنان قدیمی منطقه تا دیرگاه در نقاط دورافتاده کوهستان باقی مانده بوده‌اند. کوهستان لر خصوصیت قومی کنونی خود را فقط در روزگار اتابکان پیدا کرده است.

اطلاعات جغرافیادانان عرب از سرزمین لرها خیلی کم و ناقص هستند. اینان وضع راه‌های میان خوزستان و فارس را وصف می‌کنند (نگاه کنید به: شوئارتص. **ایران در روزگار باستان میانه** (به آلمانی)، ص ۱۷۳ تا ۱۸۰ درباره راه ارجان / بهبهان به شیراز؛ ص ۱۹۰ درباره راه ارجان به سمیرم) و از راه‌های خوزستان به

اصفهان سخن گفته‌اند (این راه از ایذج می‌گذشت، نگاه کنید به: ابن خرداد به، ۵۷؛ مقدسی، ۴۱۰)؛ و بالاخره راه‌های میان خوزستان و جبال را در نور دیده‌اند. در مورد این راه آخر باید گفت که استخری این راه را چنین وصف کرده است: از اللور تا شاپورخواست سی فرسخ، از آن جا تا لاشر (الیشر) دوازده فرسخ، از آن جا تا نهاوند ده فرسخ (این راه باید همان باشد که به موازات شعبه علیای بلد رود کشیده شده بوده است). مقدسی (ص ۴۰۱) برخی از جزئیات این راه را تبیین نموده و اسامی منازل را چنین ضبط کرده است: کرج، و فراوند، دارقان، خروذ (قطعاً: هرود/هرزو، در شمال خرم‌آباد)، کرکویش (?)، الخان، رزمانان، اللور. از نوشته تردید آمیز مقدسی در صفحه ۴۱۸ همچنین بر می‌آید که یک راه در حاشیه ابدیز وجود داشته است: از اللور به الدز دو منزل، از آن جا به رایگان یک منزل، از آن جا به گلپایگان چهل فرسخ از یک منطقه نامسکون (مغازه).

در میان نقاط مسکونی قدیمی خاک لرستان کنونی می‌توان نقاط زیر را یاد کرد: شهر اللور واقع در دو فرسخی شمال دزفول (قنطرة اندامش) که محل آن را باید در صحرای لر در نزدیکی صالح‌آباد جست و جو کرد؛ شهر لاشر که امروزه از میان رفته است و قطعاً در جلگه الیشر جای داشته است؛ و شهر شاپورخواست. تعیین محل این شهر برای روشن ساختن چگونگی بسیاری از وقایعی که در قرن پنجم / یازدهم در این خطه روی داده‌اند، اهمیت بسیار دارد (در مورد این وقایع مراجعه شود به: ابن اثیر، ۸۹/۹، ۱۴۶، ۲۱۱ و ۱۶۶/۱۰؛ تاریخ‌گزیده، ۵۵۷). راولینسون شاپورخواست را با خرم‌آباد یکی دانسته است (نگاه کنید به گی لسترانج، ص ۲۰۲). اقوال استخری (ص ۱۹۶ و ۲۰۱) و *نزهة القلوب* (ص ۷۰ و ۱۷۶) و مخصوصاً مسیری که مقدسی (ص ۴۰۱) به دست داده است مجموعاً نظر راولینسون را کاملاً تأیید می‌کنند (برخلاف لسترانج که این نظر را نمی‌پذیرد). به نظر می‌رسد که تغییر نام محل و یا تغییر جای آن (به قول شونارتص) در قرن هفتم / سیزدهم روی داده است. *نزهة القلوب* در شمارش شهرهای لر کوچک نام شاپورخواست را انداخته است، اما اولین منبعی است که نام خرم‌آباد را ذکر کرده است (شهری زیبا که ویرانه است). در عوض محتمل است که "ولایت" مانرود، یعنی

زادگاه فرضی قوم لر، در نزدیکی خرم‌آباد بوده است. محل آن را باید در شمال شهر اللور در نزدیکی مان‌گره (مونگره) جست و جو کرد. محلی که به نام سمهه / Samha (تاریخ‌گزیده، ۵۴۸) شهرت داشته است در منطقه مانرود جای داشته است. دژ آن به نام دژ سیاه باید با دژی که از مدخل مونگره حفاظت می‌کرد و در حدود سال ۱۳۱۳ ق به دست والی پشتکوه ویران شد، یکی باشد (مان / Mann، لهجه‌های قبایل لر (به آلمانی)، ص ۱۱۷). و بالاخره این که چیریکف در میان اردوگاه‌های قبیله پایی (در جنوب خرم‌آباد) از دژ - قصر گریت (تاریخ‌گزیده، ص ۵۳۹ و ۵۵۲) یاد کرده است.

اوضاع اقتصادی. به استثنای قرارگاه‌های بختیاری‌ها در نزدیکی اصفهان که در آن جاها روستاهای سرسبز و حاصلخیز یافت می‌شوند، سرزمین‌های لر که محل استقرار چادرنشینان یا قبایل نیمه چادرنشین هستند فقط فرآورده‌های مربوط به دامداری صادر می‌کنند. البته سرنوشت آن بخش از لرستان که در حاشیه شمالی دشت اهواز قرار دارد، بر اثر بهره‌برداری از میدان‌های نفتی لالی، مسجد سلیمان، نفت سفید و هفتگل از سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ ق که ویلیام ناکس داری در حوالی مسجد سلیمان نفت کشف کرد و شرکت نفت انگلیس و ایران مناطق اکتشافی را توسعه داد، دگرگون شده است (تاریخ ایران، کمبریج، ۵۱۸/۱ به بعد). علاوه بر این در حال حاضر راه آهن سراسری ایران، که از دره ابدیز می‌گذرد و به اراک (سلطان آباد)، قم و تهران می‌رسد، خاک لرستان را شمال به جنوب در می‌نوردد. شرکت انگلیسی راه آهن ایران از قبل از سال ۱۳۳۳ ق مطالعاتی را برای کشیدن راه آهن خرمشهر (و بعداً بندر شاهپور)، دزفول، خرم‌آباد انجام داده بود، و قرار بود که راه آهن سراسری این مسیر را طی کند. قسمتی از راه آهن از بندر شاهپور تا اندیمشک در اواخر سال ۱۳۰۸ خ پایان یافت، و قسمتی که از لرستان می‌گذشت در دهه ۱۳۱۰ ساخته شد. به این ترتیب لرستان همچون روزگاران کهن به ایفای نقشی مهم - از رهگذر عبور راه‌های اصلی میان مراکز شهری غرب ایران - همچنان ادامه می‌دهد.

لر کوچک. سلسله‌یی از اتابکان که در سال‌های ۵۸۰ تا ۱۰۰۶ ق در لرستان شمالی و غربی حکومت کردند و پایتختشان خرم‌آباد بود.

اتابکان برخاسته از قبیلهٔ لرهای جنگروی (جنگردی؟) بودند، و به نام خورشیدی هم شناخته هستند که از نام نخستین فرد ایشان گرفته شده است (باید دید که آیا این نام با نام محمد خورشید، وزیر شهریاران قدیمی لرستان پیش از پیدایی اتابکان لر بزرگ ارتباط دارد یا نه). پس از سال ۷۳۰ قدرت منطقه به دست شاخه‌یی از آنان افتاد که خود را از تبار علی(ع) می‌شمردند. و در همین زمان است که به جای عنوان اتابک لقب "ملک" پیدا می‌شود.

نیاکان خورشیدی‌ها در دستگاه حسام‌الدین (از قبیلهٔ ترک شوهرلی یا شوهرله) که در اواخر حکومت سلجوقیان (در حدود سال‌های ۵۵۰ تا ۵۸۰) ادارهٔ لرستان و خوزستان را در دست داشت، خدمت می‌کردند.

۱. شجاع‌الدین خورشید فرزند ابی‌بکر فرزند محمد فرزند خورشید، در آغاز در مقام شحنةٔ بخشی از لرستان از سوی حسام‌الدین خدمت می‌کرد، اما پس از درگذشت حسام‌الدین (در سال ۵۷۰ تا ۵۸۰) ارباب مستقل سراسر لر کوچک شد. او با جنگروی‌ها (یعنی قبیله‌یی که خودش از آنها بود اما موقتاً به وسیلهٔ رقیب او یعنی سرخاب فرزند عیار اداره می‌شد) جنگید و شاهدزُ آنان را که دزسیاه (در ناحیهٔ مانرود و در ولایت سَمها(؟)) بود به محاصره درآورد. ساکنان آن جا تمامی مانرود را برای او گذاشتند، اما خلیفه او را مجبور کرد تا شاهدزُ مانگره (مونگره، در شمال قیلاب) را به او بدهد، و شجاع‌الدین در عوض این دژ صاحب منطقهٔ طرازک در خوزستان شد. در این میان ترک‌های بیات به لرستان هجوم آوردند ولی شجاع‌الدین آنان را پس راند. او زندگی را به کوچروی می‌گذراند. تابستان‌ها در کریت / گریت / Girīt Kirīt (در بالاگریوه) و زمستان‌ها در دُلُر / دُولور / Dulur (در ده لُران در پشتکوه؟) و در ملاح / Malāh (که نمی‌شناسیم). او در سال ۶۲۱ در حالی که از صد سالگی گذشته بود، در گذشت و گورش مدت‌ها زیارتگاه لران بود. او فرزندی داشت به نام بدر که به دست برادر زاده‌اش کشته شد.

۲. سیف‌الدین رستم فرزند نورالدین پس از شجاع‌الدین اتابک شد و حکمرانی

مردم‌دار و دادگر بود. پس از او برادرانش اتابک شدند.

۳. شرف‌الدین ابوبکر فرزند نورالدین.

۴. عزالدین گرشاسب فرزند نورالدین. او بیوه ابوبکر (برادر خود) را که ملکه خاتون نام داشت و خواهر سلیمان شاه‌ای‌وه / Aywa بود و بعدها فرمانده قشون مستعصم خلیفه شد، به زنی گرفت (در برخی از منابع ابوه / Abūh ضبط شده که نادرست است و باید به آیوه اصلاح شود که نام یک قبیله یا یک محل در روزگار آخرین سلجوقیان بوده است. بنگرید به: *راحة الصدور*، چاپ اقبال، ص ۳۴۶؛ *نزّهة القلوب*، چاپ لسترانج، ص ۱۰۷).

۵. پس از آن که حسام‌الدین خلیل فرزند بدر فرزند شجاع، در جنگی گرشاسب را کشت، میان او و سلیمان شاه (شهاب‌الدین؟) کشمکش درگرفت. لرها منطقه بهار را در نزدیک همدان گرفتند، اما خلیل سرانجام در نزدیکی شاپورخواست شکست خورد و کشته شد (سال ۶۴۰).

۶. پس از این واقعه برادرش، بدرالدین مسعود، به دربار منگوقاآن رفت و جزو ملازمان هولاکو به منطقه بازگشت. او مردی زهد پیشه و عالم به علوم دین (فقه شافعی) بود و تا سال ۶۵۸ حکومت کرد. او نسبت به بستگان سلیمان شاه (که برادرش را کشته بود) و ضمن تسخیر بغداد کشته شد، محبت بسیار نشان داد. پس از مرگ او آباقاخان فرزندان را کشت.

۷. آباقاخان پس از کشتن فرزندان بدرالدین مسعود، تاج‌الدین فرزند حسام‌الدین خلیل را اتابک لرستان کرد، اما در سال ۶۷۷ او را هم کشت. پس از آن دو تن از فرزندان مسعود همزمان اتابک شدند.

۸. فلک‌الدین حسن، که بر بخشی از لرستان حکومت راند (دیلار / dilār، Wilāy).

۹. عزالدین حسین که "قلمرو تاج" (اینجو) را اداره می‌کرد. شمار نفرات آنان به هفده هزار تن می‌رسید. آنان بیات‌ها را تنبیه کردند و سرزمین‌های واقع میان همدان و شوشتر (از شمال تا جنوب) و اصفهان تا کشورهای عرب (از شرق به غرب) را تحت سلطه

داشتند. هر دو برادر در سال ۶۹۲ در گذشتند.

۱۰. پس از آن گیخاتو شخصی به نام جمال‌الدین خضر فرزند تاج‌الدین را جانشین آنان کرد که در سال ۶۹۳ به دست حسام‌الدین عُمر در نزدیکی خرم‌آباد کشته شد.

۱۱. حسام‌الدین عمر فرزند شمس‌الدین دزنکی فرزند شرف‌الدین فرزند تهمتن فرزند بدر فرزند شجاع با برخوردارى از پشتیبانی قبایل مغول، که در نزدیکی لرستان مستقر شده بودند، اتابک شد. اما دیگر شاهزادگان لر سر به اطاعت این غاصب فرود نیاوردند و او ناگزیر به کناره‌گیری شد.

۱۲. حسام‌الدین عمر جای خود را به شمس‌الدین محمود فرزند نورالدین فرزند عزالدین گرشاسب داد. شمس‌الدین شخصی مدعی را به نام شهاب‌الدین الیاس کشت، و خودش هم در سال ۶۹۵ به فرمان غازان خان کشته شد.

۱۳. عزالدین محمد فرزند عزالدین (نهمین اتابک) در وقتی به اتابکی رسید که نابالغ بود و پسر عمویش بدرالدین مسعود (فرزند فلک‌الدین، هشتمین اتابک) از اولجایتو منصب اتابکی و فرمانروایی بخشی از لرستان (دلار) را گرفت، اما کمی بعد عزالدین اقتدار کامل به دست آورد. او در سال ۷۱۶ یا ۷۲۰ درگذشت.

۱۴. پس از او، همسرش دولت خاتون اسماً اقتداری داشت ولی قدرت واقعی در دست مغول‌ها بود. و در روزگاری که حمدالله مسنوفی کتاب تاریخ‌گزیده را می‌نوشت (در حدود سال ۷۳۰) وضع بر این منوال بود. ملکه بعداً ناگزیر شد که حکومت را به برادر خود واگذارد (مورخ ناشناخته تاریخ اسکندر میرزا نوشته است که ملکه دولت خاتون با یوسف شاه از اتابکان لر بزرگ ازدواج کرد).

۱۵. عزالدین حسین برادر دولت خاتون از طرف ابوسعید به اتابکی رسید و چهارده سال حکومت کرد.

۱۶. پس از او فرزندش شجاع‌الدین محمود اتابک شد که در سال ۷۵۰ به دست اتباع خود کشته شد.

۱۷. ملک عزالدین فرزند شجاع‌الدین در هنگام مرگ پدر دوازده ساله بود. حوادث

زندگی او مخصوصاً از طریق آن چه در **ظفرنامه** نقل شده است روشن می‌شود. در حدود سال ۷۸۵ شاه شجاع مظفری با سپاه خود به خرم‌آباد رفت و یکی از دختران عزالدین را به زنی گرفت. یکی دیگر از دختران او به ازدواج احمد فرزند اویس جلایر درآمد. در زمانی که تیمور در سال ۷۸۸ به ایران رسید دربارهٔ آشوب‌ها و چپاول‌های لره‌های عزالدین با او صحبت کردند. لذا او از فیروزکوه به حرکت درآمد و به سرعت خود را به لرستان رساند. بروجرد را قتل و غارت و ویران کرد. دژ خرم‌آباد با خاک یکسان شد. آشوبگران از بالای برج‌ها و صخره‌ها به ته دره‌ها سرنگون شدند. اما سرنوشت عزالدین روشن نیست. تیمور در سال ۷۸۹ «آتابکان لرستان» را در شیراز به حضور پذیرفت، اما مسلم نیست که عزالدین هم در میان آنان بوده است. مورخ ناشناختهٔ تاریخ اسکندر میرزا نوشته است که عزالدین در سال ۷۹۰ در دژ رومیان (ارمیان، وامیان / Armīyān, Wāmiyān که در نزدیکی شهر بروجرد است) دستگیر شد و با پسرش به ترکستان تبعید گردیدند و پس از سه سال آزاد شدند. عزالدین در سال ۷۹۳ در آزاد کردن زین‌العابدین مظفری، فرزند ارباب پیشینش شاه شجاع، نقشی کارساز ایفا کرد. تیمور پس از این که در سال ۷۹۵ به ایران بازگشت، از بروجرد به شوشتر رفت و سراسر لرستان را در نوردید. سپاهیان میرزا عمر خاک آن جا را به توبره کشیدند و مردمانش را پراکندند، اما عزالدین از چنگ او جان به در برد. در حدود سال ۷۹۸، شاهزاده محمد سلطان، فرمانروای فارس دامنهٔ چیرگی خود را به تمام لرستان و خوزستان گستراند. در وقایع سال ۸۰۵ سخن از مرمت دژ ارمیان (?) در نزدیکی بروجرد به دستور تیمور، می‌رود و **ظفرنامه** در وقایع سال ۸۰۶ از رسیدن پیکی از نهاوند به بیلقان یاد کرده که حامل سر عزالدین بوده است. قبل از آن پوست او را از گاه پر کرده و در شهر آویخته بوده‌اند.

۱۸. سیدی احمد، فرزند عزالدین پس از مرگ تیمور (در سال ۸۰۷) تملکات پدر را ضبط کرد. گفته می‌شود که علت بدرفتاری تیمور با عزالدین و تنبیه او کوتاهی در پرداخت مالیات بوده است.

۱۹. شاه حسین (معروف به "عباسی" یعنی از تبار عباس بن علی(ع) بن ابی

طالب)، فرزند دیگر عزالدین از تنزل اقبال تیموریان استفاده کرد و قلمرو خود را گسترش داد. او همدان، گلپایگان و اصفهان را غارت کرد و حتی به شهر زور لشکر کشید اما ترک‌های بهارلو او را در سال ۸۷۱ (یا ۸۷۳) در آن جا کشتند.

۲۰. پس از او فرزندش شاه رستم اتابک شد و به شاه اسماعیل صفوی پیوست. در این سال‌ها اربابان لر کوچک این نظر را که از فرزند زادگان حضرت علی هستند، پراکنده بودند.

۲۱. پس از شاه رستم، فرزندش اغور (یا اغوز؟) اتابک شد و شاه طهماسب را در لشکرکشی سال ۹۴۰ علیه عبیدالله خان ازبک همراهی کرد.

۲۲. در غیاب او برادرش جهانگیر قدرت را در دست گرفت، اما در سال ۹۴۹ اعدام شد.

۲۳. رستم شاه فرزند اغور اتابک شد، اما نوجوان بود و لاله‌اش او را به شاه طهماسب تحویل داد و شاه طهماسب او را در الموت زندانی کرد. در همان احوال لرها یکی دیگر از فرزندان جهانگیر را در چنگوله / Cangula پنهان کرده بودند. همچنین در همان احوال یک دروغزن خود را شاه رستم جا زد و شاه طهماسب ناگزیر شد که شاه رستم واقعی را آزاد کند، و او تیول خود را پس گرفت، اما ناچار شد که یک سوم (دو دانگ) از آن را به برادر خود واگذارد.

۲۴. محمدی، به جای برادر خود اتابک شد، اما حاکم همدان به تحریک همسر شاه رستم او را دستگیر و در الموت زندانی کرد. فرزندانش سراسر لرستان و مناطق همسایه را به آتش و خون کشانند. محمدی ده سال بعد از الموت گریخت و دوباره لرستان را گرفت و شاه رستم به دربار شاه صفوی پناهنده شد. محمدی روابط حسنه با شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم برقرار کرد، اما پس از درگذشت آنان خود را به سلطان مراد سوم، سلطان عثمانی (۹۸۲ تا ۱۰۰۳) تسلیم کرد و در نتیجه اراضی واقع در غرب پشتکوه (مندلی، جسان، بدرائی، ترسق) را به قلمرو خود افزود. اما روابطش با عثمانی‌ها خیلی زود به تیرگی گراییدند و او بار دیگر با صفویه آشتی کرد.

۲۵. شاهوردی فرزند محمدی پس از پدر اتابک شد. او قبل از آن همچون گروگان

در بغداد به سر می‌برد، پس از مرگ پدر از آن جا گریخت و شاه محمد خدابنده او را در منصب پدرش نصب کرد. در زمانی که ترک‌های عثمانی نهاوند را گرفته بودند شاهوردی دم از استقلال زد، اما در سال ۱۰۰۰ ق با شاه عباس روابط حسنه برقرار کرد و مسأله رساندن شجره خود به حضرت عباس بن علی (ع) و تشیع (تشیع و عباسی‌گری) خویش را به تأیید او رساند. شاه عباس خواهر او را به همسری اختیار کرد و یکی از شاهدخت‌های صفوی را به ازدواج او درآورد. شاهوردی در سال ۱۰۰۲، در یک جنگ واقعی حاکم همدان را که اغورلو سلطان بیات نام داشت، کشت و شاه عباس را به خشم درآورد. شاه عباس که در آن هنگام در جبهه خراسان بود به سرعت خود را به خرم‌آباد رساند تا شاهوردی را تنبیه کند. شاهوردی از صیمره (کرخه) گذشت و به بغداد گریخت. اما در سال ۱۰۰۳ مورد عفو قرار گرفت و در منصب خود ابقا شد. در عین حال دیری نپایید که سرکشی از سر گرفت. شاه عباس در سال ۱۰۰۶ دوباره شخصاً به جنگ او رفت و شاهوردی را در دژ چنگوله (در پشتکوه) به محاصره درآورد و در همان جا کشت. او پس از آن حسین خان پسر منصور بیگ سلویزی (?) را به حکمرانی لرستان، به استثنای صیمره و هندمس و پشتکوه تعیین کرد، و اداره این مناطق را به طهماسب‌قلی خان اینانلو داد.

این لحظه همچون پایان تاریخ سلسله اتابکان لر کوچک محسوب می‌شود، هرچند که خانواده والی‌های لرستان خود را از فرزندان حسین خان - که پسر عموی شاهوردی بود - می‌دانستند.

سید جعفر کشفی

مقدمه‌ای بر زندگانی و اندیشه سیاسی عالم اندیشمند و مجتهد خردگرای قرن سیزدهم

پژوهش درباره زندگانی و سیر و سلوک و آثار و نظریات سیاسی و اجتماعی هر یک از عالمان بزرگ شیعه منجر به شکوفایی و رشد و شفاف شدن مذهب تشیع خواهد شد و این باور در میان مسلمانان و خصوصاً نسل جوان معاصر، که به دنبال نوجویی‌های فزاینده فکری و سیاسی است، ایجاد خواهد شد که مبانی و زوایای شماری از نظریه‌های سیاسی و اندیشه‌های حکومتی در مباحث مدن و سیاست قرن‌ها پیش به وسیله عالمان و اندیشمندان بزرگ شیعی مطرح شده‌اند و از این رهگذر روح خودباوری و اتکا بر میراث فکری خویش در کالبد این نسل و فرزندان آنان دمیده خواهد شد.

سید جعفر بن ابی اسحاق دارابی مشهور به کشفی از اجلة علمای امامیه قرن سیزدهم هجری است^۱، که در فاصله سال‌های ۱۱۸۹ تا ۱۱۹۱ هـ. ق در داراب^۲ یا اصطهبانات^۳ فارس متولد شد. نام پدرش را به اختلاف ابی اسحاق، ابراهیم و یعقوب نوشته‌اند^۴ از آن جا که هیچ یک از تذکره‌نویسان درباره پدر وی مطلبی ذکر نکرده‌اند به نظر می‌رسد که وی در زی اهل علم به معنای رایج در عرف زمان نبوده است.

جد اعلای سید جعفر کشفی، محمد عابد برادر اعیانی احمد شاه چراغ است که

مردی متقی و جلیل‌القدر و شب‌زنده‌دار بود، و شب‌ها کم می‌خوابید و بیشتر اوقات را به نماز و عبادت اشتغال داشت و به جهت همین کثرت عبادات و بندگی او را محمد عابد می‌گفتند.^۵ وی از طریق حق‌الکتابه کلام‌الله مجید روزگار می‌گذرانید و از درآمد این کار بنده‌های بسیار خرید و آزاد کرد.^۶ نسب سید جعفر کشفی با سی و چهار واسطه به پیشوای هفتمین شیعه امام معصوم موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌رسد.^۷

سید جعفر در هفت سالگی پدر خود را از دست داد و به همراه مادر خود به اصطهبانات بازگشت. مادر وی که بانویی اهل علم بوده است دختر شیخ حسین بحرانی از عالمان برجسته قرن دوازدهم هجری است. شیخ حسین بحرانی برادر زاده شیخ یوسف بحرانی صاحب کتابت ارزشمند *حدائق* است.^۸

سید جعفر تحصیلات مقدماتی را در اصطهبانات فراگرفت و بخشی از دروس خود را در نزد مادر فاضلش خواند.^۹ سپس برای ادامه تحصیل به یزد رفت و پس از توقیفی چهار ساله در آن شهر در حدود سال ۱۲۱۱ برای ادامه تحصیل رهسپار نجف اشرف گردید و در آن جا سال‌ها از محضر عالمان بزرگ آن روز از جمله علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم بهره برد. البته اگر چه توقف سید جعفر کشفی در نجف اشرف در حدود بیست سال به طول انجامید اما از دیگر اساتید وی در آن جا اطلاع چندانی در دست نیست. عمده گزارش‌های تذکره‌نویسان مبنی بر این است که وی بر اثر هوش سرشار و استعداد فراوان و نیز تأییدات ربّانی و ریاضات نفسانی پس از مدتی بر کرسی تدریس تکیه زد.^{۱۰}

انتساب عنوان 'کشفی' به وی و برخی کرامات

گزارش‌های متعدد وجود دارند که چون وی مشغول به عبادات و ریاضات گردید ابواب مکاشفات بر دیده دلش گشوده شدند.^{۱۱} اهتمام و جدیت وی در انجام ریاضات جسمانی و نفسانی باعث شد که حتی برخی به او عنوان مجتهد مرتاض بدهند.^{۱۲} و در نزد بسیاری از همعصرانش به داشتن قوه کشف و شهود و کرامات معنوی مشهور و معروف گردد. به گمان برخی از راویان آگاهی‌های عمیق و گسترده او از علوم مختلف عمدتاً از طریق

کشف و شهود و اشراق صورت گرفته است. آوازه و شهرت سید جعفر و علت معروف شدن وی به "کشفی" ظاهراً بر اثر وقوع رؤیایی صادقه بوده است که وی در سال‌های اول ورود به نجف داشته است و ضمن آن در جذبه‌ای عرفانی خدمت امیر مؤمنان علی (ع) مشرف می‌شود. حضرت از او می‌پرسد: چه می‌خواهی؟ و وی سه بار در پاسخ می‌گوید: علم. سپس حضرت زبان مبارکش را در دهان او می‌نهد و می‌فرماید: بنوش! و چون سید جعفر از خواب بیدار می‌شود در همان حالت جذبه و شوق این اشعار به زبانش جاری می‌شوند:

شاه شهان و ماه رخانِ عرب رسید	با قامتی چو نخل و لبی چون رطب رسید
گفتا که در ببند و بیا نوش جان نما	از کوثرم بنوش که نوشم به لب رسید
و از لب گذشت و ریخت بگفتا که لب مبند	کاین سر نهفته نیست ولی بوالعجب رسید
چون جان تازه یافت روان از لبان او	فیض مدام بی تعب و بی سبب رسید
این ملک سلطنت زنجف گشت حاصلم	وین بخت روز بوده مرا نیمه شب رسید
با رنج‌ها و زاری بسیار و با ادب	تا راحتی ز حضرت آن منتجب رسید
رنجی بکش به قدر که بی‌قدر و قیمت است	هر راحتی که آن به کسی بی تعب رسید
بی حرمت و ادب نرسد کس به هیچ جا	هر جا که کس رسیده ز راه ادب رسید
بی نسبت و نسب تو کجا می‌رسی به دوست	ای دوست کس به دوست ز راه نسب رسید؟

پس از وقوع این رؤیا بود که نزد استادش سید محمد مهدی بحر العلوم عزیز و محترم گردید و به کشفی معروف شد.

برخی از پژوهشگران از قول خود او ادعا کرده‌اند که هفتاد بطن قرآن را کشف کرده بوده است. و یا این که می‌گفته است که در فلان سفر با خضر (ع) همراه بوده‌ام.^{۱۴} البته خود کشفی در هیچ یک از آثارش به صراحت در این امور ادعایی نکرده است. اگر چه وی در اغلب آثارش هنگامی که از ارواح ملکوتی و حصول قوه قدسی،^{۱۵} که آن‌ها را شرط لازم و متقن برای نیل به درجه اجتهاد می‌داند، صحبت می‌دارد چنان می‌نماید که گویی خود بر کرانه‌های آن عالم به سیر و سیاحت پرداخته است و فی الحال نیز نظاره‌گر آن عالم

قدسی است. از جمله موارد استکشاف منسوب به سید جعفر کشفی پیش‌بینی زمان مرگ خود اوست که به هنگام تولد فرزندش روح الله کرده است. بر پایه روایتی مکتوب از یکی از نوادگان وی، چون در اواخر عمر خداوند فرزند پسری به او عطا فرمود برای انتخاب نامش علی الرسم قرآن راگشود و نخستین آیه‌ای که رؤیت نمود این بود: «رَوْحُ وَ رِيحَانُ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ» [واقعۀ ۸۹]. فرمود نام این پسر روح‌الله است، و حق تعالی مرا پسری دیگر عطا خواهد فرمود که نام او ریحان‌الله خواهد بود و از پی آن عمر من به سر خواهد آمد. و چنین اتفاق افتاد زیرا که چندی پس از تولد فرزندش ریحان‌الله رحلت کرد.^{۱۶}

موقعیت علمی و جایگاه وی در میان عالمان و دانشمندان معاصر

آوازه و شهرت علمی کشفی و احاطه و اشراف او بر بسیاری از علوم اسلامی موجب شد که حوزه تدریس و تعلیم وی در نجف مورد توجه طالبان علم واقع شود. زیرا که کشفی عالمی بود ادیب، نحوی، فقیه، اصولی، محدث، مفسر، فیلسوف، متکلم، طبیب، ریاضیدان^{۱۷} و دارای گرایش‌های عمیق عرفانی؛ و علاوه بر همه این‌ها دارای قریحه‌ای سرشار از ذوق شاعرانه. جامعیت وی در علوم معقول و منقول مورد تأیید همه تذکره‌نویسان و پژوهشگران قرار گرفته است.

کشفی در تفسیر قرآن مجید و تأویل احادیث دارای مهابت و مهارتی عظیم بود، و بخشی از شهرت وی ناشی از برداشت‌های نوی بود که در تفسیر آیات قرآن کریم و احادیث ارائه می‌کرد. البته برخی از علمای عصر با وی هم‌رای و هم نظر نبودند. با این حال در گفتار و احوال عجیب وی به دیده عزت و احترام می‌نگریستند و آثار و تألیفات او در نزد فضلا و عالمان زمانش از ارزش و مکانت تمام برخوردار بودند.^{۱۸} جای تأمل است که علی‌رغم شهرت عمده او در مقام مفسر قرآن کریم تفسیر کاملی از وی باز نمانده است.^{۱۹}

دورانی که کشفی در نجف به سر می‌برد مقارن بود با حضور عالمان و اندیشمندان نام‌آور و معروف در حوزه‌های علمی عتبات عالیات چون کاظمین و سامرا و نجف. عالمانی

همچون شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف العطاء، و شیخ محمد حسن نجفی معروف به جواهر الکلام؛ و عالم و دانشمند و زاهد یگانه امام سید محسن بغدادی کاظمینی معروف به محقق اعرجی؛ و در حوزه‌های علمی ایران نیز عالمانی سترک و صاحب اندیشه و آثار می‌زیستند که آوازه علوم آنان به فراسوی مرزهای ایران رسیده بود، همچون میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی معروف به میرزای قمی صاحب کتاب‌های *قوانین* و *جامع الشتات*، ملا احمد نراقی صاحب کتاب *معراج السعاده* و *عواید الایام*؛ و شیخ الفقها و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری. در چنین عصری که اساتید بزرگ و ستون‌های رکین علم و دانش در حوزه‌های علمی اسلامی حضور فعال داشتند شهرت و آوازه سید جعفر کشفی از مرزهای حوزه‌های علمی عتبات عالیات گذشت و به اقصی نقاط ایران رسید.

شاید بخشی از دلایل شهرت او بیان دیدگاه‌های متهورانه و مبتدعانه وی باشد. نظریات کشفی در اصول و استنباط احکام مخالف طریقه شیخ احمد احسائی بودند.^{۲۰} احسائی که بنیانگذار و مؤسس طریقه شیخیه در تفکر اسلامی است، در آن روزگار شهرت و مقبولیت فراوان در حوزه‌های علمی و در بین مسلمانان عراق، ایران و حجاز داشت. همچنین کشفی در فلسفه و حکمت با آراء و نظریات ملا صدراى شیرازی موافقت نداشت.^{۲۱} علی رغم این که کشفی کتاب *الرق المنشور فی اثبات معراج نبینا المنصور* را در اثبات معراج جسمانی پیامبر نوشت که در واقع پاسخ صریحی بود به ادعای شیخ احمد احسائی که معراج پیغمبر اسلام را سفری روحانی و معنوی می‌دانست نه جسمانی، هانری کربن فیلسوف معاصر فرانسوی کشفی را از نظر عقلی پیرو طریقه شیخیه می‌داند.^{۲۲}

کشفی به هنگام تدریس و مباحثه تمامی مطالب را از حفظ بیان می‌کرد و ظاهراً هیچ برگ کتابی در نزد خود و در خانه نداشت و بی‌نیاز از مراجعه به کتابخانه بود.^{۲۳} بی‌جهت نبود که مؤلف *فارسنامه ناصری* از وی با عناوینی چون «صدر امت، بدر ملت، نبوی‌المأثر، علوی‌المفاخر، ناصب رایات ملت بیضاء، ناصر آیات شریعت غزّاء،

سالک مسالک شریعت و طریقت، واجد مواجد اهل کشف و یقین، منبع اسرار فرقان، مطلع انوار قرآن، حاوی فروع و اصول، علامه اکبر و...» یاد می‌کند،^{۲۴} و محمد معصوم شیرازی صاحب کتاب *طرائق الحقایق* وی را «منبع الاسرار و مطلع الانوار، کشاف الایات و الخبر» می‌خواند.^{۲۵}

آثار و تألیفات

آن چه تا کنون از آثار مکتوب کشفی به دست آمده بالغ بر هفده عنوان کتاب و رساله است^{۲۶} که برخی از آنها را به خواهش و التماس برخی از افراد مورد توجه خود نگاشته است مثلاً کتاب‌های *اجابة المضطربین*، *تحفة الملوک*، و *میزان الملوک و الطوائف* را به درخواست حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا قاجار فرزند فتحعلی شاه که حاکم آن روز بروجرد و لرستان و قسمت‌هایی از خاک بختیاری بود و شاهزاده‌ای معتدل نزد اهل کتاب و دیانت بود، به نگارش در آورد.^{۲۷} و شاید برخی از کتاب‌های دیگر را برای رفع اتهام از خود نوشته باشد چه در آن روزگار عالمان دینی شدیداً در معرض تهمت و افترای مخالفان فکری و حتی صنفی خود بودند. کشفی نیز از قرار گرفتن در مظان چنین اتهاماتی مستثنی نبود. گرایش و توجه به عرفان و فلسفه و حکمت که از دیدگاه متشرعین گاه مساوی با کفر و الحاد شمرده می‌شد، می‌توانست باعث تحریک و غوغای عوام شود. مثلاً ممکن است که تألیف کتاب *الرق المنشور فی اثبات معراج نبینا المنصور* برای رفع اتهام و مقابله با آن گونه شبهات باشد.

از میان آثار کشفی چهار کتاب *میزان الملوک و الطوائف*، *کفایة الایتام*، *تحفة الملوک* و *اجابة المضطربین* از اهمیتی خاص برخوردارند زیرا که در این کتاب‌ها نظریات و دیدگاه‌های وی در زمینه فلسفه سیاسی اسلام و تشیع و همچنین نظریاتی بدیع در باب دولت و حکومت از دیدگاه تشیع و اصل تفکیک قوا و تأکید فراوان بر وجوب نظم و استقرار حکومت و لزوم قرار گرفتن حکومت در اختیار عالمان متعهد دینی دارای قوه قدسی و غیره مطرح شده‌اند.

رویکرد کشفی به دخالت و توجه بیشتر به عقل و قائل شدن به ارزشی خاص برای

عنصر فکر او را از عالمان و مجتهدین زمانه‌اش متمایز می‌سازد. کشفی بر آن بوده است که در هر حال و در شرایطی به غیر از حدیث عقل به حدیثی دیگر نپردازد. در مقدمه *تحفة الملوک* چنین می‌گوید: «و چون این بنده درگاه در امید و تمنای آن هستم که از آخر سلسله عقلا و اجداد اجلاء خود سلام الله علیهم اجمعین باشد و به غیر از حدیث عقل به حدیثی دیگر نپردازم مع هذا لازم آمد و واجب گردید که اقدام به نگارش و تحریر چنین خواهشی کرده شود».^{۲۸}

کشفی در کتاب دیگر خود *کفایة الایتام*، به کرات از پیوستگی عقل و شرع سخن می‌گوید. او معتقد است که «چون که حقایق و حکم اعمال بسیار خفیه است، زیاده بر عقل جزوی عقلاً و حکماً محتاج است اظهار و بیان آنها به عقل کل که شارع است. پس در فقاہت عاقل حکیمی می‌باید که فهمیدن کلام حق کذلک و شارع خصوصاً کلمات غیایه آن محتاج است به عقلی حکیمانه و قوتی مقدسانه ... و عقل به شرع شناخته می‌شود و به شرع عقل درست و شناخته می‌شود».^{۲۹} تا پیش از سید جعفر کشفی در تاریخ اندیشه و فلسفه سیاسی اسلام دیدگاه‌هایی این چنین روشن و مدون با رویکردی خردگرایانه به مسئله حکومت و معیشت در میان دانشمندان و نظریه‌پردازان و مصلحان دینی کمتر دیده شده است.

ورود به بروجرد و پایان زندگی

سید جعفر کشفی در سال ۱۲۲۸ هـ. ق بنا به ضرورت مجبور به ترک نجف و مهاجرت به ایران شد اما چندی بعد، گویا برای دیدار همسر و فرزندان به عتبات بازگشت و تا سال ۱۲۳۱ در نجف ماند؛ و در این سال برای همیشه خاک عراق را ترک کرد و به ایران بازگشت. علت مهاجرت کشفی به ایران بروز بلوا و آشوب در عراق بر اثر حمله و هابیون به کربلا و نجف^{۳۰} و اشغال عراق به دست آنها بود.

بازگشت کشفی به ایران مقارن اواسط سلطنت فتحعلی شاه بود کشفی در این مرحله از بازگشت به ایران (۱۲۳۳ هـ ق) در بروجرد سکناگزید، که این کار به درخواست علما و مخصوصاً اصرار حسام‌السلطنه حاکم بروجرد و لرستان صورت گرفت.^{۳۱} بدون

شک آوازه علمی و شهرت و فضیلت و تقوای او و نیز گزارش‌های مربوط به خوارق عادات و کراماتی که در مورد وی وجود داشتند در درخواست به سکونت وی در این شهر سهم عمده داشته‌اند.

کشفی در بروجرد به تدریس و تعلیم پرداخت. بروجرد در آن زمان یکی از پر رونق‌ترین حوزه‌های علمی اسلامی ایران به حساب می‌آمد و پرشکوه‌ترین محفل تدریس در این زمان در بروجرد متعلق به حوزه درس حاج ملا اسداله بروجردی معروف به حجة الاسلام بود و شایسته است که در تاریخ اجتماعی بروجرد، این دوره به عصر حجة الاسلام نام‌گذاری شود زیرا که در این عصر چنان که گفته شده است هفتاد مجتهد جامع الشرایط در این شهر به تدریس و تعلیم مشغول بوده‌اند. بروجرد در این زمان دارای چندین مدرسه بزرگ علمیه بوده است:

(۱) مدرسه علمیه نوربخش در کوی صوفیان که هم اکنون نیز دایر است و بارها مرمت شده است.

(۲) مسجد و مدرسه حاج ملا اسداله در محله‌ای موسوم به میدان محمد حسن خان که هم اکنون قسمتی از آن مدرسه آرامگاه حاج ملا اسداله است و قسمتی دیگر در سال‌های اخیر بعد از مرمت به همت آیت‌الله زاده مرحوم حاج شیخ محمد ابراهیم نجفی مجدداً دایر شده است.

(۳) مدرسه باشکوه و بسیار موسعی به نام مدرسه علمیه شازده یا شاهزاده که امروز هیچ اثر و نشانه‌ای از آن موجود نیست و گویا در آغاز حکومت رضا شاه به علت عدم استفاده و مخروبه بودن ویران شد و ساختمان‌های اداره داری و دبیرستان فعلی مجاور آن و بعضی از بناهای دیگر در جای آن ساخته شدند.

سید جعفر کشفی تا هنگام وفات تنها در بروجرد اقامت نداشت. بنا به تصریح اکثر تذکره‌نویسانی که در احوال وی سخن گفته‌اند، او شهرهای بروجرد، اصفهان، یزد و قصبه اصطهبانات را مرکز توقف خود قرار داد^{۳۲} و در هر یک از این شهرها دو یا چند سال توقف نمود. می‌گویند که قصد وی از ساکن نشدن در شهرهای خاص پرهیز از «مرجع و

معروف» شدن در میان مردم بوده است.^{۳۳} با این حال کشفی بیشترین اوقات عمر خود را در بروجرد گذرانید و مجالس درس او بسیار بارونق و پرشکوه بودند. به نظر می‌رسد که در این اقامت بیشتر اوقات کشفی صرف نگارش و تدوین کتب و رسائل شده است. وی همچنین شاگردانی عالم و متقی تربیت کرد که هر یک از آنان بعداً منبع و منشاء خدمات علمی و شایسته گردید. برخی از شاگردان کشفی چنان که در تاریخ بروجرد آمده است از این قرار هستند:

۱. سید حسین بروجردی، مؤلف کتاب ارزشمند *نخبة المقال*؛
۲. حاج میرزا صالح لرستانی که بعدها در سلک شاگردان میرزای شیرازی در نجف درآمد و پس از نیل به اجتهاد به خرم‌آباد بازگشت؛
۳. اورنگ زیب میرزا فرزند حسام‌السلطنه حاکم بروجرد و لرستان که علاوه بر استفاده از محضر سید جعفر کشفی از دروس حاج ملا اسدالله و حاج سید شفیع جابلقی نیز استفاده کرد و به مقام فقاہت و اجتهاد نایل شد و کتاب‌های مهم تألیف کرد.^{۳۴}

فرزندان او

کشفی پس از ورود فرزندان به نجف اشرف تأهل اختیار کرد و پس از مهاجرت به ایران و اقامت در شهرهای بروجرد، یزد، اصفهان و اصطهبانات مجدداً ازدواج کرد. او از پنج همسر خود که هر یک از آنان در یکی از شهرهای مذکور می‌زیست مجموعاً دارای سیزده فرزند بوده است: دوازده پسر و یک دختر؛ (۱) سید ریحان‌الله؛ (۲) سید روح‌الله؛ (۳) سید موسی؛ مادر این سه نفر بروجردی است. (۴) سید اسحق؛ (۵) سید صبغہ‌الله؛ (۶) سید یعقوب؛ مادر این سه نفر نجفی است. (۷) سید مصقی که مادرش اصطهباناتی است (۸) سید عیسی؛ (۹) سید سینا که مادرشان اصفهانی است. (۱۰) سید علی؛ (۱۱) سید حسن؛ (۱۲) سید یحیی که مادر آنان یزدی است.

نام دختر سید جعفر کشفی بی‌بی بتول بوده است.^{۳۵} هم‌اکنون احفاد و نوادگان سید جعفر کشفی در یزد و اصطهبانات به سادات اصطهباناتی و دارابی معروف هستند و

در اصفهان و نجف‌آباد و بروجرد و تهران به سادات کشفی مشهورند. با نگاهی گذرا به شرح حال فرزندان و احفاد سید جعفر کشفی چنین برمی‌آید که اکثر قریب به اتفاق آنان از مشاهیر علما و فقها و رجال علمی زمان خود بوده‌اند که نه تنها در شهر و منطقه خود بلکه در پهنه کشور ایران صاحب نام و آوازه بوده‌اند و مصنفات و تألیفات فراوان در زمینه‌های مختلف از آنان بر جای مانده است.

سید جعفر کشفی همان گونه که خودش از پیش گفته بود، یک سال پس از ولادت آخرین فرزندش یعنی سید ریحان‌الله در سال ۱۲۶۷ قمری، در بروجرد دار فانی را وداع گفت و در کنار مسجد و امامزاده‌ای موسوم به مسجد دو خواهران در کوی صوفیان مدفون گردید و مزار نسبتاً باشکوه او هنوز هم مورد توجه و احترام مردم است.

منابع

۱. تحفة الملوك، چاپ سنگی، ۱۲۷۳.
۲. میزان الملوك و الطوائف و صراط المستقیم فی سلوك الخلائف، سید جعفر دارابی کشفی. به کوشش عبدالوهاب فراتی، قم ۱۳۷۵.
۳. فارسنامه ناصری، حاج میرزا حسن فسائی، به کوشش دکتر منصور رستگار فسائی، امیر کبیر.
۴. ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، تهران.
۵. دایرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، جلد دوم، بخش اول، ذیل حرف «ح».
۶. ناسخ التواریخ، مجلدات قاجاریه، میرزا محمدتقی سپهر لسان الملک، جلد سوم به کوشش جهانگیر قائم مقامی.
۷. طرائق الحقایق. محمد معصوم شیرازی (معصومعلی شاه)، به تصحیح محمد جعفر محجوب، ج ۳.
۸. مفتاح باب الابواب، مهدی خان زعیم‌الدوله، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، به اهتمام کتابخانه شمس.

۹. فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی به کوشش ابن یوسف شیرازی، ج ۳.
 ۱۰. تاریخ بروجرد، غلامرضا مولانا بروجردی، ج ۲.

یادداشت‌ها

۱. ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس.
 ۲. دایرة المعارف فارسی، مصاحب، ذیل حرف «ک».
 ۳. فارسنامه ناصری، جلد دوم، ص ۱۳۶۰.
 ۴. جامع الانساب به نقل از تاریخ بروجرد، ج ۲.
 ۵. الارشاد، شیخ مفید به نقل از تاریخ بروجرد، ج ۲.
 ۶ آثار المعجم، فرصت شیرازی به نقل از همان.
 ۷. جامع الانساب به نقل از همان.
 ۸. مقدمه اجابة المضطربین به نقل از همان، ج ۲، ص ۲۷۸.
 ۹. مقدمه میزان الملوك والطوائف، به کوشش عبدالوهاب فراتی.
 ۱۰. همان.
 ۱۱. ناسخ التواریخ، جلد سوم، ص ۱۲۱.
 ۱۲. مفتاح باب الابواب، ص ۱۷۷.
 ۱۳. میزان الملوك، به کوشش عبدالوهاب فراتی، پاورقی ص ۱۲.
 ۱۴. ناسخ التواریخ، جلد سوم، ص ۱۲۱.
 ۱۵. کفایة الایتام، چاپ سنگی، بدون تاریخ، ص ۶۴ و ۶۵.
 ۱۶. طرائق الحقایق، ذیل حرف «آقا».
 ۱۷. ریحانة الادب، ج ۵.
 ۱۸. ناسخ التواریخ، جلد سوم، ص ۱۲۱.
 ۱۹. ابن یوسف شیرازی، فهرست کتابخانه مجلس، ج ۳.
 ۲۰. مفتاح باب الابواب، ص ۱۷۷.
 ۲۱. همان جا.

۲۲. تاریخ فلسفه اسلام، هانری کربن، ترجمه سید جواد طباطبایی، ص ۵۰۲.
۲۳. فارسنامه ناصری، ص ۱۲۶۰.
۲۴. همان جا.
۲۵. طرائق الحقایق، جلد سوم، ذیل حرف «آقا».
۲۶. تاریخ بروجرد، ج ۲؛ مقدمه میزان الملوک.
۲۷. تاریخ بروجرد.
۲۸. تحفه الملوک، چاپ سنگی، تاریخ تحریر ۱۲۳۳.
۲۹. کفایة الایتام، چاپ سنگی، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
۳۰. میزان الملوک، «مقدمه».
۳۱. تاریخ بروجرد، ج ۲.
۳۲. فارسنامه ناصری، ص ۱۲۶۰؛ طرائق الحقایق، ذیل عنوان «آقا».
۳۳. میزان الملوک، «مقدمه».
۳۴. تاریخ بروجرد، ج ۲.
۳۵. همان جا.

یک روز از زندگانی گونگادین

دوست عزیز جناب آقای سید فرید قاسمی

من نوشته ده سال و اندی پیش خود را به نام یک روز زندگی گونگادین یافتم که به پیوست تقدیم می‌شود. خواستم آن را بازنویسی کنم اما نشد، که همان صفحه اول در بازنویسی چیزی دیگر شد و هوایی دیگر یافت. این است که حیقم آمد چیزی را که بیش از یک دهه از عمرش می‌گذرد از بین ببرم. اگر عمری بود و به لطف حق تحریر دیگری از آن پرداختم که حتماً چیز دیگری با هوای دیگری خواهد شد آن را هم خدمت خواهم فرستاد. اما به هر صورت این چیزی است و آن که نیامده چیزی دیگر.

۱۳۷۸/۲/۳

ترجمه بادهای جنگ را ورق می‌زنم، از سر تفنن، و نگاهی سرسری به کتاب قطور دو جلدی هرمان دوک، که داستانی از داستان‌های نوشته شده درباره‌ی جنگ دوم جهانی است. به تصادف در صفحه‌ی دویست و بیست نظرم به حاشیه‌ی کتاب جلب می‌شود. کتاب را باز و پهن کرده جلویم می‌گذارم:

گونگادین سقای هندی، خدمتگزار صادق انگلیسی‌های به زور جا خوش کرده در هند، که شاعر انگلیسی با سروده‌هایی درباره‌ی او، بزرگوارانه منت گذاشت و نامش را ماندگار کرد. سایه‌ی لبخندی بر روی لب‌هایم نشست. نه، خودش با نوشتن بهشت برای گونگادین نیست، گفت ببخشید. اگر ماندنی باشم که نیستم - که تولد و قدم به

عرصه ی زیست گذاشتن پذیرفتن رفتن و نیست شدن است - می مانم و ماند، نه، نماند، نه، نمی دانم؛ اما رودیارد کیپلینگ او را شناخت و برای ناشناسی که به گمانش می شناخت سرود؛ و زاهنر اکسفورد نشین هم «آن را که یافت می نشود» جست و جو نمود چه عبث! کیپلینگ او را در هند زنده می دارد و زاهنر در ایران می جوید و خود او هم در جست و جوی خویش به خانه شاگردی، پیشخدمتی، انبارداری، درباری، تصدی حضور و غیاب، تصدی بازرسی کارگران، ماشین شویی و چوپانی پرداخت، هربار کاری در گوشه ای از این پهن دشت طبیعی ایران و هند. جالب است، موقعی که در دهی نزدیکی اهواز چوپان بود، دو گرگ به گله حمله می کنند و گوسفندی چند را می درند. به ده می رود، می گوید، بیرونش می کنند: چوپانی که نتواند گرگ بکشد به درد نمی خورد. درست است، درست است، اما کدامین چوپان از پس گرگ ها برآمده که یا خود گرگ می شود و یا دریده، و خوش بخت ترینشان، گونگادین، علی، سیدعباس، یا هر چه، اخراج می شود، اخراج می شود، اخراج می شود، آواره ی آواره در پهنه ی زمین و آسمان و به امان خدا!

بهشت برای گونگادین نیست، برای کی هست؟ سرگردان در کهکشان ها به دنبال جایی، بهشت یا جهنم، اما نه برزخ که همان میان زمین و آسمان است که دوست نداشت، و همان جا هم گیر بود و میخ شده و هرچه می زد، یا بهتر است گفته شود زده بود نشد که تکانی بخورد و از برزخ به سوئی و یک سوئی شود. و مانده بود و پذیرفته و دیگر ایستاده. قد بلند، با موهای بلند سیاه تا سر شانه ی خر کپره بسته. بله کپره بسته، ریش انبوه سیاه و سفید بلند آنهم کپره بسته؛ و دست های دراز سیاه، سینه ی پر مویش از لای تنها پیراهنی که خدا عالم و آگاه است که چند هفته یا ماه است که شسته نشده، و آنهم سیاه، پیدا بود و روی این پیراهن و شلوار پایش را پالتوی کهنه ی نخ نمای بلند مندرسی پوشانده بود، یک جفت کفش پاره ی کهنه که پاشنه اش را خوابانده بود به پا داشت و این همه ی پوشش ثابت چهار فصل سالش بود. دم غروب و خنکی هوا پیدایش می شد، تیکه چوب بلندی که به دست راست داشت و از آن به جای عصا استفاده می کرد و بر آن تکیه داده و نداده با قد خمیده (بلند قد بود) آهسته گام بر می داشت. چند جلد مجله ی پیچیده در

روزنامه‌ای زیر بغل و در دست چپ، و هر از چند گاهی:

– یا حضرت عباس، دلت بحالم بسوزه.

و همین طور از امامزاده جعفر، آخر خیابان جعفری راه می‌افتاد و آهسته آهسته وارد خیابان صفا، بحرالعلوم، حافظ، بروجردی و نبش میدان بروجردی قدم به کتابفروشی میرزا حسین می‌گذاشت:

یا حضرت عباس، دلت به حالم بسوزه.

– ها، سیدعباس؟

– سلام.

– تازه بیدار شدی؟

– چه کنم!

و بسته‌ی مجله را به طرف او دراز می‌کرد. میرزا حسین بسته را می‌گرفت. مجلات را از لای روزنامه بر می‌داشت و دو سه مجله‌ی تازه‌ی دیگر جای آنها می‌گذاشت و دوباره بسته را به دستش می‌داد و عجیب بود که سید با آن چرک و کثافتی که از موی سر تا ناخن پایش را پوشانده بود و روی دستهایش خصوصاً چرک‌های کپره بسته شکسته و خط‌های نازک سفیدی که گوشت زیر چرک را نشان می‌داد گویای این بود که شاید ماهی از حمام نرفتنش می‌گذرد و موهای بلند و انبوه سر و ریشش را چرک ضخیم‌تر و کلفت‌تر می‌نمود اما با وسواس حیرت‌آور مجلاتی را که تقریباً هر شب امانت می‌گرفت، پیچیده در لای روزنامه می‌برد و فردا شب همان جور تمیز و سالم برگشت می‌داد و کسی باور نمی‌کرد که آنها ورق خورده و خوانده شده باشند خصوصاً در دست قیرگون سید عباس. یک بار شاهد گفت و گویشان بودم:

– لب ولو چت آویزونه؟

– نرسیده!

و میرزا حسین دخل چوبی را کشید بیرون و از توی آن بسته‌ی کاغذ پیچی را که دورش نخ بسته بود و عین بسته‌هایی بود که عطارها به مشتریانشان می‌دهند برداشته به طرفش دراز کرد و گفت:

— بگیر، دو سه روزی رات می‌اندازه.

سید عباس دستش را دراز کرد:

— خدا واسهت بسازه.

و بسته را گرفت، و:

— آگه به استکان چایی هم بدی.

و پیرمرد استکان و نعلبکی‌یی از ته مغازه آورد و از قوری لعابی‌یی که روی چراغ
والور جلوی پایش بود چای یک رنگ پرمایه‌یی، سیاه عین قیر، برایش ریخت و به
دستش داد:

— چگونه؟

— خدا واسهت بسازه.

و استکان چای سیاه را گرفت، توی دکان روی زانوانش نشست، بسته را باز کرد.
قدری سوخته‌یی تریاک از لای کاغذ توی نعلبکی ریخت و بسته را دوباره با دقت بست و
نخ را دورش پیچید و در جیب پالتویش گذاشت. بعد نصف چایی را توی نعلبکی و روی
سوخته ریخت و با ته استکان خوب حل کرد و خورد و بقیه‌ی چای را باز در نعلبکی ریخت
و با ته استکان بقایای سوخته‌ی ماسیده در نعلبکی را با آن مخلوط کرد و خورد. لحظه‌ای
چند به دیوار تکیه داد. انگاری جان گرفت و زنده شد.

— کرم کردی میزا.

— خوب تمومش کن.

و پاکت سیگار اشنویی از دخل درآورد و روی پیشخوان گذاشت، از جا بلند شد،
پاکت سیگار را برداشت و دوباره نشست. سیگاری از پاکت بیرون کشید. روشن کرد، پک
عمیق محکمی و نصف سیگار خاکستر شد و زمانی بعد دودش، عین دودی که از لوله‌ی
بخاری بیرون بیاید از دهانش خارج شد و بلافاصله پک دوم و ته سیگار را زیر پایش له
کرد که فقط دو پک بیشتر نبود.

— شکر.

— قبرات شدی‌ها؟

— خدا تو روز از ما نگیره من که عوض ندارم. فقط هرشب یه سوره قرآن واسه پسر

ناکامت می خونم.

— انگلیسی؟

— نه بابا، عربی.

— بیا و مرگ من چاخان نکن.

— میخوای باور کن میل خودته.

— سیدعباس.

— ها؟

— تو چه جور سواد دار شدی؟

— شدم.

— عربی کجا یاد گرفتی؟

— گرفتم.

— پدر سوخته، میزا حسین بمیره انگلیسی هم بلدی؟

— ها.

— پس چرا این جوری؟

— چه می دونم.

— بیا فردا ظهر بیرمت حموم.

— نه.

— پولشو من می دم.

— نه.

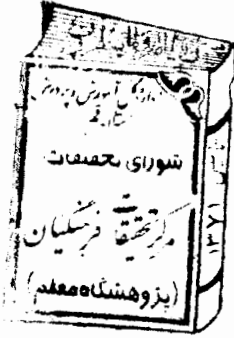
— چرا؟

— خماری میاره.

— اونم جورش می کنم.

— نه فرقی نمی کنه.

— بذار بیرمت حموم.



مرکز تحقیقات فرهنگیان	
شماره ثبت:	۲۱۹۱۹
تاریخ:	۸۱/۱۲/۲۱

— گفتم که نه، می‌خوای برم؟

— باشه حموم نرو، اما این سیاهی سرو دستت می‌گه دو سه ماهی می‌شه که حموم

نرفتی.

— شایدم بیشتر، چه فرقی داره؟ تازه با هم اُخت شدیم.

— مریض نشی.

خوب بشم. شدن و نشدنش مگه فرقی داره؟

از آمدنم نبود گردون را سود

و ز رفتن من جاه و جلالش نفزود

و ز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

— خیامه؟

— آره.

— خیلی مخی.

— پاشم.

— نه، بشین، چون میزا حسین، هنوز چای دومی نخوردی.

— خدا واسه‌ت بسازه.

— سید عباس.

— ها؟

— گمونم سالی می‌شه که این طرفایی؟

— کمتر یا بیشتر، حالا؟

— قبلاً چی؟ کجا بودی؟

— هیچ جا، همون جایی که الان هستم.

— تو که قبلاً اینجا نبودی؟

— اونجا هم اینجاست، اینجا هم اونجاست، همه جا هیچ جاست و هیچ جا همه

جاست.

— ای پدر سوخته. تو چیزی قایم می‌کنی.

— هیچ چی.

— چرا، به میزا نمی‌گی.

— پاشم دیگه.

— کجا، نشستیم دیگه، الحمدلله مشتری بیشتری هم که نیس، کجا می‌خوای

بری؟

— جا همیشگی، امامزاده.

— نمی‌ترسی؟

— از چی؟

— از قبرسون، مرده‌ها.

— آدم از همجنس خودش بترسه؟

— مگه تو مرده‌ای؟

— مگه زنده‌ام؟ پاشم ول کن نیستی.

— نه بشین، جون میزا حسین.

— پس یه چای دیگه بده — مایه‌دار، یه مجله‌ای هم بده نیگاکنم.

در حالی که میرزا حسین برایش چایی می‌ریخت پرسید:

— چه مجله‌ای؟

— هرچی باشه، تهران مصور، سپید و سیاه.

و بلند شد و چایی را از میرزا حسین گرفت، میزا مجله سپید و سیاهی را لای روزنامه‌یی گذاشت و به طرفش دراز کرد. او نیم خیز آن را گرفت و دوباره سرجایش نشست و چای را سرکشید. سیگار اشنوی دیگری روشن کرد و باز دو پک محکم عمیق و ته سیگار را زیر پایش گذاشت و حلقه‌ی ضخیم بلندی از دود از دهانش بیرون آمد و برای لحظه‌یی چون ابری میان او و میرزا حسین حایل شد، کم‌کم بالا و بالاتر و محو و محوتر و ناپیدا شد.

— راستی نمی‌ترسی؟

- واسه ی چی؟
- از قبرسون دیگه.
- نه.
- مرده‌ها کاریت ندارند؟
- زنده‌ها هم ندارند.
- چرا پول نمی‌گیری؟
- از کی؟
- از مردم.
- واسه چی‌مه؟ دادن، ندان، ندادن، ندادن.
- سوروسات چی؟
- چیزی نیس، یه کم سوخته می‌خوام، چن تا استکان چایی، سیگاری، نونی
- چیزی یا بی‌چیزی که می‌رسه. پول واسه چی‌مه؟
- اگه نرسه؟
- فرقی نداره، بالاشو دیدم، پایینشم دیدم. نه بالاش بالا بود و نه این پایین

پایینه:

به صحرا بنگرم چیزی نه وینم
 به دریا بنگرم چیزی نه وینم
 به هرجا بنگرم کوه و در دشت
 به جز بخت سیاه خود نه وینم

- از کیه؟
- بابا طاهر.
- نه تو دس توش بردی.
- میزا، حوصله داری‌ها، بذار کیفور بمونم.
- می‌دونی، پشت سرت حرفای زیادی می‌زنن.
- بززن:

کسی کاگه ز حال ما نباشه
گرم شنعت کند بی جا نباشه
بداند هر که بیند آن دگر رو
که سید بی سبب رسوا نباشه

— نمی‌خوای بدونی.

— به من چه؟

— میگن خیلی جاها گشتی، می‌گن بیشتر ایرون و عراق عرب و ترکیه و قفقاز و روسیه و هندو دیدی. راس می‌گن؟
— از خودشون بپرس.
— با انگلیس‌ها بودی، انگلیسی‌ها هم از اونا یاد گرفتی.

● شروع کرد به ورق زدن مجله و صفحه‌ی سوم نظرش را جلب کرد و با چشم شروع به خواندن کرد.

— تو جنگ با انگلیسی‌ها بودی؟

—

— بلدشون بودی؟

—

— بت می‌رسیدن؟

—

— چرا ولشون کردی؟ بیرون رفتن یا خودت ول کردی؟

اما سید انگاری که نمی‌شنید و مشغول مطالعه بود.

— با توام، با توام سید عباس.

و صدایش را قدری بلند کرد.

— ها؟

– کری!

– داشتم مجله می‌خوندم. پاشم؟

بلند شد:

حسین امشب نه وقت قال و قیل است

نه هنگام حکایات طویل است

ببین مشدی قوافل در قوافل

به هر جانب صدای الرحیل است

– جون میزا حسین بشین.

– خدا واسهت بسازه.

و از در زد بیرون. چراغ‌ها روشن شده بودند و جلوی تاریکی را در خیابان می‌گرفتند اما کوچه‌ها در تصرف شب بودند که باز مسیر برگشت را آغازید: یا حضرت عباس، دلت به حالم بسوزه. و باز خیابان بروجردی، خیابان حافظ، خیابان بحرالعلوم، خیابان صفا، خیابان جعفری و انتهای آن امامزاده جعفر که قبرستان بود و سید شب‌ها را در آن جا زیر یکی از طاق‌های داخلی کنار قبرستان می‌گذراند. لحافی مندرس و جای جای سوخته از آتش سیگار و تشکی که خدا عالم است چه رنگی بوده و اکنون از زور چرک سیاه با متکای گرد آنهم چرک مرده‌ی سیاه و حصیری و چراغی والور نفتی و کتری کوچک و کاسه‌یی که هر دو روحی بودند، همه و همه‌ی زندگی سیدعباس بود و بعد از ظهر که از خواب بیدار می‌شد جمعشان می‌کرد همان گوشه‌ی ایوان و آسوده می‌زد بیرون، مطمئن از این که هیچ تانبنده‌ای نزدیکشان نمی‌رود که بی ارزش بودند؛ و وقتی سلانه سلانه و با صدای یا حضرت عباس دلت بحالم بسوزه بر می‌گشت حصیر را پهن می‌کرد تشک را می‌انداخت و متکا را بالای تشک می‌گذاشت روی تشک می‌نشست تکش را به متکا و دیوار می‌داد و لحاف را رویش می‌کشید و شروع به مطالعه می‌کرد اول سوره‌ای قرآن که خود وعده کرده بود و هر شب برای پسر ناکام میرزا حسین می‌خواند، بعد مجله‌ای را که عاریه گرفته بود. و نیمه‌های شب که حتماً مرده‌ها هم به خواب رفته بودند از جیب بغل پالتویش کتاب

انگلیسی جیبی‌یی در می‌آورد و می‌خواند و دم دمای صبح باز به سروقت مجله باز می‌گشت تا آفتاب بزند و طلوع آفتاب که می‌شد مجله را با احتیاط زیر تشک می‌گذاشت لحاف راسرش می‌کشید و می‌خوابید تا پنج و شش بعدازظهر، حدود پنج یا شش بعدازظهر خمار بیدار می‌شد، بلند می‌شد اثاثیه‌اش را جمع می‌کرد و گوشه‌ی ایوان می‌گذاشت باز راه می‌افتاد، وارد خیابان جعفری می‌شد: یا حضرت عباس دلت بحالم بسوزه.

سید گدا بود یا گدا نبود نمی‌دانم فقط از سر خیابان جعفری که راه می‌افتاد اگر در همان قدم اول، کسی می‌رسید و سوخته‌ای می‌داد و سیگار اشنویی و چند استکان چای ولقمه‌یی نان، از کسی دیگر چیزی نمی‌گرفت. فقط سورات آن شب را می‌خواست همان چهار قلم را که از آنها هم فقط سه‌تای اول واجب بود و نان می‌رسید و نمی‌رسید و همیشه هم پنیری، تخم مرغ آب پزی، حلوایی چیزی اضافه داشت، می‌رسید و چند نفری در این مسیر بودند که هوایش را داشتند و هرکدام روزی روبه‌راهش می‌کردند. مثلاً میرزا حسین کتابفروش هفته‌ای یکبار مثقالی سوخته و یک پاکت سیگار اشنو بش می‌داد و شمشیری و حاج جواد و حاج بابای میوه فروش هم هرکدام روزی. خلاصه سید لنگ نبود. این را هم بگم که از غریبه چیزی نمی‌گرفت، حتی اگر از خماری می‌مرد. ولی عجیب بود. هیچ کس چیزی از گذشته‌اش نمی‌دانست و شایعات زیادی در دور و برش بود. در این که فارسی و عربی و انگلیسی را خوب بلد بود هیچ شکی نبود که خواننده‌ی دایمی مجله‌های تهران مصور و سپید و سیاه و الاخاء و تهران تایمز بود و بعضی وقت‌ها هم دبیرهای زبان از او ترجمه لغتی یا جمله‌ای را می‌پرسیدند و یا نکته‌ای دستوری را توضیح می‌خواستند و می‌گفتند می‌خواهیم امتحانش کنیم که باور نکنم و فکر می‌کنم که گیر می‌کردند و بیشتر این سؤال‌ها هم در دکان میرزا حسین کتابفروش می‌شد که هرشب حول و هوش ساعت پنج و شش بعدازظهر در دکان کتابفروشی بود و روی زمین گوشه‌ی مغازه می‌نشست. حدود ساعتی و بعد از کشیدن دو سه سیگار و خوردن دو استکان چایی بلند می‌شد و مسیر آمده را بر می‌گشت. چیزی حدود یک ساعت و نیم آمدن ساعتی یا یکساعت و نیمی توقف یکساعت و نیم برگشتن و این مسیر و کار هر روز، نه خدا، هر بعدازظهر بود و آنهم

برنامه‌ی شبانه و روزانه‌اش، میرزا حسین خصوصاً خیلی کنجکاو بود و سعی داشت چیزی از گذشته‌ی او از زبانش درآورد. عجیب بود، آدمی با این وسعت معلومات، با این فلاکت و ذلت و این گذران کسی را داشت؟ خانه‌یی داشت؟ خویش و قومی داشت؟ حدس زده می‌شد که لُر باشه اما مطلقاً لهجه نداشت. کم حرف می‌زد و از خود و گذشته‌اش هم هیچ. هیچ مسیر انحرافی هم نمی‌رفت. رفت و برگشتنش از امامزاده جعفر در انتهای خیابان جعفری به کتابفروشی میرزا حسین بود در میدان بروجردی و بالعکس. همین.

در کتابفروشی هم کمتر فرصت صحبت و سربه سرگذاشتن میرزا حسین با او دست می‌داد که رفت و آمد مشتری مانع بود و سید هم کتابی را به دست می‌گرفت و همان گوشه نشسته می‌خواند و با سرعت هم می‌خواند و به همین ترتیب هم بدون آنکه کتاب را ظاهراً عاریه گرفته باشد هر دو سه روزی کتابی را تمام می‌کرد.

– تو کجاها بودی؟

– ها؟

– کجاها بودی؟

– من جای راحتی بودم و خوش بودم و نه خوشی و نه درد را می‌شناختم که اغوای مار مار شدم و رانده شدم و سرگردون و عمری گشتم بلکه بهشت را بیابم که نیافتم و بناچار به جست و جوی دوزخ رفتم.

– خوب.

– باز هم نیافتم و در زمین و هوا معلقم و سرگردان از سیاره‌ای به سیاره‌ای و از

کلهکشانی به جهانی.

کتاب را بستم.

بازگیرها

طایفه بازگیر و پراکندگی جغرافیایی آن

مقدمه

پیش از پرداختن به موضوع لازم می‌دانم که به عنوان مقدمه در مورد اظهار نظر بعضی از دوستان صاحب نظر و سرشناس در دانش مردم‌شناسی و سخن تعدادی افراد کمتر آشنا با اصطلاحات و چارچوب کار کارشناسی در قلمرو علوم اجتماعی، برمبنای زمینه فکری قبلی و اصطلاحاً «مبنای راهنمایی» که در جریان زندگی با آن خو گرفته‌اند مطالبی کوتاه عرض کنم.

الف. هر اصطلاح و مقوله اجتماعی و علمی در گستره حیات انسان‌ها و جامعه بشری، به خصوص در دنیای پیشرفته کنونی، دارای معنا و مفهوم ویژه‌ای است که در ارتباط با موضوعیت خویش دارای تعریف و مختصات معین و مشخصی بوده که به طور نسبی جامعیت و مانعیت تعریف را از لحاظ قلمرو موضوعی تبیین و از دایره موضوعات سایر علوم تفکیک می‌کند. این مسأله در محدوده دانش‌های بشری (مقولات اجتماعی و علمی) به حجم، وسعت و یا محدودیت قلمرو موضوع و یا مقوله مورد نظر بستگی تام و آنچنانی ندارد.

برای مثال وقتی که از نظام (سیستم) صحبت می‌کنم، می‌گویم نظام یا سیستم مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوند یافته است که به صورت یک واحد یکپارچه (کل) هرکدام از اجزا در ارتباط با واحد کل و بقا و دوام آن دارای نقش و الگوی عمل معینی

است. نظام‌های خانواده، طایفه، ایل، سیستم بدن یک موجود جاندار، یک اتوموبیل و یا نظام اقتصادی، سیاسی، جهانی (بین‌المللی) و نظام اجتماعی و... نمونه‌هایی از نظام و یا سیستم محسوب می‌شوند که هرکدام با وجود تنوع و گونه‌گونی موضوع در قالب تعریف نظام (سیستم = System) معنی‌دار و قابل تبیین و تفهیم است.

ب. در تعاریف علمی و منطقی اصطلاحات و مقولات اجتماعی، وجود یا منظور کردن ملاک و معیار قابل قبول و متناسب با واقعیت موضوع، شرط اساسی است. مثلاً برای ایل، طایفه، طایفه مستقل، تیره و... و خانوار یا خانواده که کوچکترین واحد اجتماعی و در عین حال رده ایلی هم به حساب می‌آید. تعاریف، ملاک‌ها و معیارهای معین و مشخص داریم.

در تعریف طایفه که چارچوب عمده ایل را تشکیل می‌دهد، گفته شده: «افراد طایفه خود را به یک مبنای مشترک یا نیای واحد (از نسل یک نفر) منسوب می‌دارند، که به علت هم‌خونی و روابط خویشاوندی مبتنی بر آن، خود را وابسته و متعلق به طایفه می‌دانند. هر طایفه از چند یا چندین تیره تشکیل می‌شود که در محدوده جغرافیایی معینی با حفظ هویت و استشعار به وابستگی خویش در طایفه زندگی می‌کنند». البته در بعضی موارد نسل یا نیای واحد و مشترک مبنای تشکیل طایفه نیست بلکه مکان یا شغل و حرفه نیاکان در وجه تسمیه و نامگذاری مدخلیت داشته است هرچند که در این گونه موارد افراد گروه مدعی هستند که از نسل یک نفرند و دارای نیای مشترک هستند. مانند طایفه‌های چوبتراش، گوشه‌ای، کوچایی و بازگیر (بالاگریوه لرستان) و یا دره شوری از ایل قشقایی در دره شور (مهرگرد سمیرم).^۱

در حالی که ایل که یک واژه ترکی است و به معنی فرمانبردار، مطیع و پیرو آمده، از طوایف و تیره‌های مختلف که گاه به علت هم‌خونی و خویشاوندی نسبی و سببی و یا به دلایل سیاسی، اجتماعی و غیره در سرزمینی معین که همه طایفه‌ها و تیره‌ها در آن زندگی کرده‌اند و حق استفاده از امکانات طبیعی آن را دارند تشکیل یافته است.

هم چنین در تعریف طایفه مستقل گفته شده: با وجود زندگی و ادامه حیات در

قلمرو زیستی یک ایل، جزو رده‌های ایل و طایفه‌های وابسته به آن به حساب نمی‌آیند و با حفظ هویت و پای بندی افراد به عضویت در طایفه در واحد جغرافیایی مورد نظر به سر می‌برند.^۲

ج. ملاک‌های عمده‌ای که وجوه مشخص کننده ایل و یا طایفه‌اند در نظر گرفته شده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. **ساخت طایفه‌ای.** هر طایفه از چند یا چندین تیره تشکیل شده که هر تیره به چند یا چندین دودمان (بُووه - هوز) که خود را از نسل یک نفر می‌دانند تقسیم می‌شود.

۲. **احساس و آگاهی افراد و اعضای طایفه و تیره به هویت، عضویت و وابستگی به طایفه خویش و داشتن روابط خویشاوندی بر پایه هم‌خونی و نیای مشترک.**

۳. **انسجام و یکپارچگی افراد و اعضای طایفه و تیره در حمایت و دفاع از حقوق افراد طایفه در مقابل سایر طایفه‌ها و تیره‌ها.**

۴. **سرزمین معین معمولاً افراد و اعضای طایفه در محدوده جغرافیایی و یا سرزمینی زندگی می‌کنند که هر تیره و یا دودمان (بُووه - هوز) در آن دارای مناطق معلوم و معین است.^۳**

د. **چند شاخصه پژوهشگری.** هر پژوهنده مسائل اجتماعی و مردم‌شناسی در قلمرو کار مطالعاتی خود، به خصوص آن جا که به امور قومی و قبیله‌ای، فرهنگی، اخلاقی و اعتقادی مربوط می‌شود باید متصف به اوصاف زیر باشد یا دست کم خود را ملزم به رعایت آنها بداند تا کاری که انجام می‌دهد و اثری که به وجود می‌آورد، ارزشمند، ماندگار و همیشگی باشد.

۱. **انصاف علمی** یعنی اجتناب از پیش داوری و قضاوت قبل از بررسی همه جانبه به منظور دقت و صحت در ثبت و ضبط مطالب و سازگاری آنها با موازین علمی.

۲. **دوری از تعصبات قومی،** آلودگی به آفت قوم‌مداری، ایل و طایفه‌مداری،

و یا هر «مدار دیگر» در حیطه کار پژوهشگری - جز تعصب و یا سختگیری در ثبت و ضبط واقعیت‌ها و حقایق به انگیزه سازگاری و تطابق آنها با موازین علمی و اجتناب از صدور حکم ارزش (تعصب علمی) - کاری است بسیار نامعقول و بلکه مذموم، و کمترین اثر منفی آن بی اعتباری گفته شخص و تلاش‌های فکری و فرهنگی پژوهنده در میان مردم، خصوصاً جماعت تحصیل کرده و فرهیخته است.

۳. *آزاداندیشی*، صداقت و وجدان پاک از دیگر خصوصیات هستند که پژوهشگر بایستی داشته باشد. مسائل اجتماعی خصوصاً امور فرهنگی، اخلاقی و اعتقادی در میان جوامع از حساسیت خاصی برخوردارند. پژوهنده زیرک و توانا با استشعار به این موضوع باید، بدون جهت‌گیری و دخالت دادن عقیده و نظر خویش، به گردآوری و ثبت اطلاعات، نظرها، دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به منظور تطبیق آنها با معیارهای علمی و منطقی پردازد و به قول جامعه‌شناسان از «مبنای راهنمایی» یعنی آن چیزی که پژوهنده در جریان زندگی با آن بار آمده و از لحاظ قضاوت دارای زمینه فکری قبلی است، خارج گردد.

۴. *هوش و استعداد*، که از ویژگی‌های ذاتی پژوهشگر است. زیرا محقق تنها با استفاده از این خصوصیت می‌تواند به ارزیابی صحیح آگاهی‌ها و اطلاعات به دست آمده پردازد و با طرح سؤال برای هر پاسخ به جواب تازه‌ای دست یابد. این درست است که «همه چیز را همگان دانند» ولی بسیاری افراد که در بیان واقعیات یا مغرضند یا جاهل، گاهی را کوهی جلوه می‌دهند و یا برعکس - اگر چه ریش سفید و یا مرد کهنسال قوم باشند - پژوهشگر با بهره‌مندی از هوش و فراست خویش باید صحت و سقم مطالب را از راه‌های مختلف روشن کند و با زیرکی به بازنگری و مقایسه آنچه به دست آمده و خود دریافته است پردازد و سره و ناسره را مشخص و از هم جدا نماید.

ریشه نژادی و علت نامگذاری طایفه بازگیر

در قلمرو علوم اجتماعی به خصوص امور تاریخی، فرهنگی و مردم‌شناسی، مادام که مدارک معتبر و مستند به صورت مدون موجود و در اختیار نباشند، برای ریشه‌یابی و بیان

موضوعات و تحولات تاریخی مربوط به آن‌ها، گزیری جز توسل به افراد مطلع و آگاه و بهره‌گیری از اندوخته‌های ذهنی و خاطراتی که از گذشته دور دارند و سینه به سینه از پیشینیان به آنان رسیده نیست. هرچند که این اندوخته‌ها در گذر تاریخ گونه‌افسانه یافته‌اند. ولی از آن جا که گفته‌اند: هیچ افسانه‌ای نیست که حقیقتی در آن نهفته نباشد در موارد بسیار دستمایه کار پژوهشگر قرار می‌گیرند.

اصل و منشاء. براساس روایات محلی سالمندان و ریش سفیدان این طایفه، آنان از نسل دو برادر به نام‌های داراب و دوشم (= دوشنبه) بوده‌اند که نیاکانشان در زمانی بسیار دور - که دقیقاً مشخص نیست - از دیار باختران و غرب ایران به دلایلی نامعلوم به سرزمین لرستان مهاجرت و در محدوده زیستی و جغرافیایی ایل «جودکی» وارد شده‌اند.^۴ به علت ازدیاد جمعیت، اختلافات محلی، نداشتن حق مالکیت و عدم پذیرش شرایط سیاسی و اجتماعی مبتنی بر نظام اجتماعی ایلی موجود به منطقه زیستی و نفوذی ایل دیرکوند کوچ نموده‌اند و چون سرزمین معین نداشته‌اند و فاقد حق آب و خاک بوده‌اند بناچار به صورت گروه‌های خانوادگی به حسب نوع استقبال، رفتار و نحوه پذیرش و برخورد سران طوایف دیرکوند به همسایگی آنان درآمده‌اند و با حفظ هویت خود و ادامه زندگی کوچی با آنان (بیلاق و قشلاق) به زندگی پرداخته‌اند.

در میان عشایر به پیروی از یک سنت پسندیده، معمولاً پذیرش گروه‌های تازه وارد در محدوده ایل یا طایفه برحسب اهمیت اقتصادی و اجتماعی تازه واردان با نوعی احترام به آزادی و استقلال گروهی آنان انجام می‌گرفته است و این سنت هنوز در میان آنان در پناه دادن به گروه‌های غیر ایلی و طایفه‌ای در بعضی موارد چون نزاع‌های طایفه‌ای و قومی وجود دارد.

بازگیرها مدت‌ها زندگی کوچروی با طوایف دیرکوند داشتند تا سرانجام گروه‌هایی از آنان اقدام به خرید محل‌هایی در منطقه بالاگریوه لرستان چون مقداری از میشون (محل گرمسیری میرهای محمدخانی حدود دو دانگ) و طاف نموده به هنگام قشلاق و بیلاق در این مکان‌ها استقرار یافته و به سربرده‌اند. بازگیرهای مقیم استان ایلام ادعا می‌کنند که از چندین نسل پیش به علت اختلافات ملکی و دشواری معیشت

از منطقه طاف بالاگریوه لرستان از هم نژادان لرستانی خود (بازگیرها) جدا شده به آبدانان ایلام کوچ کرده‌اند.^۵ آنان می‌گویند که بر منطقه طاف حق مالکیت داشته‌اند. سرانجام در آن زمان که ایل دیرکوند میان میرهای میرکریم، میرعالیخانی و میرعباس تقسیم شده بوده و سران طایفه میر بر منطقه نفوذ و تسلط داشته‌اند بنا به روایات شفاهی تعدادی از بزرگان (از دنیا رفته) این طایفه بر اثر اختلافات محلی و طایفه‌ای با میرها، اموال و احشامشان توسط آنان غارت شده و خودشان با دشواری‌های اجتماعی مواجه می‌شوند. این امر موجب می‌شود که بسیاری از خانوارهای طایفه بازگیر به مناطق زیستی ایل بیرانوند و بالاخره استان ایلام کوچ نمایند.

گفته شده که پس از گذشت چندین سال از این ماجرا با وساطت عده‌ای از بزرگان دیرکوند تعداد زیادی از خانوارهای بازگیر که به میان بیرانوندها رفته بودند به منطقه بالاگریوه بازگردانده شدند و زندگی کوچروی را با دیگر هم تباران خود و با طوایف دیرکوند آغاز کردند. کسانی هم که حاضر به بازگشت نشدند در میان بیرانوندها باقی ماندند و تا به امروز در بخش‌های چقلوندی، زاغه و مرکزی (ده پیر، ریمله، ایوان در، پل هرو و قبر رمضان و...) همراه با طوایف منطقه به زندگی خویش ادامه می‌دهند. و در این نواحی به سر می‌برند.

بازگیرهای ساکن منطقه بالاگریوه پس از از سرگرفتن مجدد زندگی کوچ نشینی با طوایف دیرکوند سرانجام در منطقه طاف اسکان یافته از زندگی پر دغدغه کوچروی دست می‌کشند. مقارن ورود سالارالدوله برادر محمدعلیشاه قاجار (حاکم کرمانشاه و کردستان) به لرستان و تحریک عشایر منطقه علیه مشروطه خواهان بعضاً به منطقه کره‌گاه (محل سکونت فعلی بازگیرها) روی آورده تا زمان به قدرت رسیدن رضاخان در آن جا سکونت اختیار می‌کنند. امروزه مرکز اصلی تجمع خانوارهای طایفه بازگیر دشت کره‌گاه در جنوب شهر خرم‌آباد است.

علت نامگذاری. نیاکان مهاجر طایفه بازگیر در لرستان و در محدوده‌های محل استقرار دارای زمین و حق مالکیت نبودند و این امر موجب شد که اولاً دچار پراکندگی

شده به همسایگی سایر طوایف منطقه درآیند و دیگر این که بر پایه تخصص و مهارتی که در کار شکار و صید جانوران و پرندگان وحشی داشته‌اند، علاوه بر شغل دامداری، به انگیزه تأمین معاش خود به شکار، به خصوص شکار "باز شکاری" که ظاهراً کار دشواری به نظر می‌آمده پیردازند.

کاربرد اصطلاح باز شکار (= شکار باز - شکارکردن) با توجه به وجود مناطق جنگلی و کوهستانی غرب ایران و از جمله لرستان در عمومیت داشتن امر شکار، و استفاده از باز برای شکار دیگر پرندگان، در دوره‌ای از تاریخ زندگی مردم این ناحیه، غیر معمول و نامعقول به نظر نمی‌آید. از این روی نیاکان و اولاد و احفاد کنونی آنان به «بازگیر» شهرت یافته‌اند.

به احتمال زیاد اطلاق نام «بازگیر» به پیشینیان این طایفه در زمان حضور و زندگی آنان در سرزمین لرستان اتفاق افتاده است. داستان از این قرار است که به هنگامه استقرار در منطقه بالاگریوه دو نفر از افراد این گروه که برادر هستند اقدام به شکار باز (معروف به بازشکاری) نموده و آن را به منظور نشان دادن مهارت خویش در کار شکار باز، به عنوان هدیه نزد حاکم و یا امیر وقت منطقه می‌برند. حاکم ضمن استقبال و پذیرفتن هدیه آنان به دو برادر روی کرده و به آنان که یکی سیاه چرده و دیگری سپید روی بوده می‌گوید: کدام یک از دو نفر باز را شکار کرده‌اید؟ سیاه و یا سفید؟ گویا از آن تاریخ، به بازگیر شهرت یافته‌اند و فرزندانشان سیاه و سفید نام گرفته‌اند. این امر در عین حال مبنای تقسیمات گروه خانوادگی آنان قرار می‌گیرد و موجب می‌شود که امروزه اولاد و احفاد این دو برادر موصوف به این صفت‌ها گردیده و خوانده شوند.

پراکندگی جغرافیایی و زیستی. داشتن سرزمین معین و حق مالکیت ارضی، همواره یکی از شاخص‌های تمرکز جمعیت بالاخص برای گروه‌های قومی و قبیله‌ای، انسجام و یکپارچگی آنان از لحاظ فرهنگی و خصوصیات قومی بوده است. این مسأله گویا در کل تاریخ حیات بشر، بخصوص در ارتباط با گروه‌های مهاجر، به عنوان یک پدیده اجتماعی - فرهنگی دشواری‌های اجتماعی بسیار به همراه داشته است. مصداق آن

بازگیرها و صدها گروه اجتماعی و قبیله‌ای دیگر در ایران و حتی در جهان می‌توانند باشند.

پیشینیان این طایفه از آن جاکه مهاجر بودند و در خطه لرستان و در محل استقرار اولیه یعنی بالاگریوه دارای سرزمین و حق مالکیت نبوده‌اند، از دیاد نفوس، ناسازگاری با گروه‌های مختلف بومی، اختلافات محلی و گاه عدم قبول شرایط موجود اجتماعی مبتنی بر نظام ایلی و طایفه‌ای همواره برای آنان دشواری‌های اجتماعی بسیار به وجود آورده است. از عمده‌ترین و دردناک‌ترین این دشواری‌ها جدایی از گروه‌های قومی و پراکندگی در نقاط جغرافیایی مختلف و زندگی با تیره‌ها، طایفه‌ها و ایلات متفاوت بوده است. در ذیل واژه «بازگیر» در *دایرةالمعارف جمهوری اسلامی ایران* (ص ۴۶۳) آمده: بازگیر، نام چند طایفه کوچنده و ساکن غرب ایران عمدتاً در استان‌های لرستان، ایلام و کرمانشاه... طوایف بازگیر به سبب پراکندگی جغرافیایی، و بی اطلاعی از یکدیگر، شیوه‌های زیستی و فرهنگی متفاوتی دارند. مثلاً بازگیرهای کرمانشاه علی‌اللهی و بقیه شیعه‌اثنی عشری‌اند، بر اثر زندگی با ایلات و طوایف مجاور از بسیاری جهات از جمله زبان، مذهب و آداب و رسوم همانند آنان شده‌اند و ویژگی‌های انحصاری خود را از دست داده‌اند.

همانطور که گفته شد بازگیرها با دشواری‌های معیشتی که از لحاظ نداشتن حق مالکیت و غیره برایشان به وجود آمد در میان ایلات مختلف از جمله بیرانوند، دالوند و... و در استان‌های ایلام و کرمانشاه پراکنده شدند و این مسأله موجب شده که بعضی اشتباهاً آنان را جزو ایل خود به حساب آورند. زنده‌یاد محمدرضا والی‌زاده معجزی، یکی از پژوهشگران لرستانی، در مقاله تحقیقی خود راجع به اصل و تبار ایل بیرانوند می‌نویسد: «در میان ایل بیرانوند تیره‌ها و طوایفی از قبیل فراش، بازگیر، سگوند و.. سکونت دارند که بعضی اشتباهاً آنها را جزو ایل بیرانوند دانسته‌اند در صورتی که آنها اصلاً بیرانوند نیستند».^۸

اکنون پس از سالیان دراز زندگی تلخ و دردناک خانوارهای طایفه بازگیر و مشکلاتی که از پی این مهاجرت برای آنان به وجود آمد، همراه با طوایف و ایلات

مختلف کرد و لر و ایجاد روابط خویشاوندی سببی با آنان در سه استان لرستان، ایلام و کرمانشاه با داشتن محل معین و حق مالکیت به زندگی مشغولند. بیشترین جمعیت بازگیرها در استان‌های لرستان و کرمانشاه است.^۹

مرکز اصلی و عمده جمعیت آنان در لرستان در منطقه کره‌گاه در جنوب شهر خرم‌آباد و غالباً در روستاهای سهیل بیگی، دیناروند سفلی، ده باقر، سرخده علیا، انگز، سالی، چوبتراش و پیرجد (بازگیر) است. و نیز متجاوز از پنجاه خانوار آنان در شهرستان پلدختر و در روستاهای چم مهر، هلوش و جلوگیر سکونت دارند که مجموعاً جمعیتشان در منطقه بالاگریوه در حدود پانصد خانوار تخمین زده می‌شود. بقیه بازگیرهای لرستان در سه بخش زاغه، چقلوندی و مرکزی (قلمرو جغرافیایی ایلات دالوند، کاند رحمت) و بیرانوند) در دیه‌های پل هرو، قبر رمضان، ده مختوایی، گردکانه، آب سرده، قلعه نو و گلستان ریمله و برالیکه و در ده پیر (ده نوروز) و ایوان و در شهرستان برزجرد و بعضی روستاهای آن با جمعیتی بیش از ۲۰۰ خانوار به سر می‌برند.

قابل تذکار است که با تغییرات و تحولات قبل از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ و خصوصاً بعد از آن، تعداد زیادی از افراد این طایفه بویژه نسل جوان و خانوارهایی که جوانان آنها جذب نهادهای دولتی و انقلابی شدند یا دارای تحصیلات عالی شده‌اند به شهر خرم‌آباد مهاجرت نموده در آن جا مقیم شده‌اند.

شاخه‌های طایفه‌ای. طایفه بازگیر به دو تیره عمده و اصلی: ۱- سیه (سیاه) و ۲- اسبه (سفید) تقسیم می‌شود.

تیره سفید (اسبه) که فرزندان داراب محسوب می‌شوند، به دو زیر تیره مووالی و نیرالی (نورعلی) و هرکدام به سه دودمان (= اولاد، هوز، بوه) تقسیم شده‌اند بدین صورت که مووالی شامل دودمان‌های: نظربک، قنبرالی (قنبرعلی) و علی؛ و نیرالی شامل دودمان‌های مرادخان، جوزعلی و یاری است.

تیره سیاه (سبه) به دو زیر تیره سبزوار و سبزعلی تقسیم می‌شود. سبزعلی به دو اولاد مجافر (محمدجافر) و آغالی تقسیم شده و امروزه به

دودمان‌های نوروژی (از نسل مجافر) و آغالی شهرت دارند. سبزوار در وهله اول شامل اولاد کربلایی یا کلی سهراب، کربلایی احمدخان و خانمیرزاد بوده و امروزه به دودمان‌های (هوز، بُوَه) برزو، ظهراب بک، حصربک (حسن بک) و کربلایی احمدخان معروفند.

بازگیرهای ساکن بخش‌های چقلوندی، زاغه و مرکزی و شهرستان بروجرده هرکدام خود را جزو یکی از تیره‌های عمده فوق دانسته و از لحاظ تباری منسوب به یکی از شعبات آن تیره می‌دانند. تعداد افراد تیره سیاه از تیره سفید کمتر است.

بازگیرهای ساکن استان ایلام. افراد این طایفه همان طور که قبلاً توضیح داده شد، خود را فرزندان دو برادر به نام‌های طاهر و ظاهر می‌دانند و ادعا دارند که از چندین نسل پیش از سرزمین طاف - که دارای حق مالکیت در آن جا بوده‌اند - در جنوب شرقی خرم‌آباد از بازگیرهای منطقه بالاگریوه جدا شده به این دیار کوچ کرده‌اند. آقای سکندر امان الهی بهاروند در کتاب خود^{۱۰} از آنان به عنوان یکی از طوایف مستقل مقیم استان ایلام نام برده است. جمعیت آنان در حدود دویست خانوار تخمین زده می‌شود که نیمی از آنان دامدار کوچنده‌اند و بیلاق و قشلاق در مناطق کور (کبیرکوه) و دهلران به سر می‌برند.

آنان از هفت تیره اصلی و یک تیره وابسته تشکیل شده‌اند. تیره‌های اصلی صی ممد (صید محمد)، موسی، خربوزانی، جوار (جبار)، شبکه، کله شیر، داس مکش و تیره وابسته دشتی هستند. تیره اخیر خود را منسوب به رئیس علی دلواری می‌دانند و ادعا دارند که پس از نبرد با انگلیسی‌ها از طریق خوزستان به منطقه ایلام مهاجرت کرده‌اند.^{۱۱}

بازگیرهای ساکن استان کرمانشاه. برپایه پژوهش‌های انجام شده در باره ایلات کرد (از جمله تحقیقات دکتر محمد مکرری) این طایفه در گذشته جزو طوایف قلخانی

محسوب می‌شده‌اند ولی اکنون جزو طوایف بهرامی و حیدری وابسته به ایل گوران هستند. آنان تاریخ مهاجرت خود را به منطقه سرپل ذهاب و گوران، اواخر دوره صفویه و پیش از حکومت نادرشاه می‌دانند، و زادگاه اصلی خود را محلی به نام «سراب بازان» در استان ایلام معرفی می‌کنند و می‌گویند که ظلم و بدرفتاری والی منطقه ایلام در امر اخذ مالیات موجب شد که به این منطقه کوچ نمایند. جمعیتشان در حدود ششصد خانوار است و از سه تیره عمده حق مراد، یار مراد معروف به یارگه و حسن بازگیر تشکیل شده‌اند. اکنون در منطقه «باز یاران»، سرپل ذهاب و اطراف آن سکونت دارند. گفتنی است که با استناد به گفته مطلعین محلی و افراد سالمند بازگیرهای فعلی مقیم ایلام از چندین نسل پیش از بازگیرهای ساکن لرستان (منطقه بالاگریوه) جدا شده‌اند و به این دیار کوچ کرده‌اند. و هم چنین در مورد ادعای بازگیرهای کرمانشاه - منطقه باز یاران، سرپل ذهاب و اطراف آن - که زادگاه اصلی و محل سکونت اولیه خود را «سراب بازان» از نواحی جغرافیایی استان ایلام معرفی کرده‌اند، به نظر می‌رسد که آنان نیز از بازگیرهای ایلام یعنی گروه قومی خویش به علت ظلم و بدرفتاری والی ایلام به سبب اخذ مالیات به استان کرمانشاه و منطقه سرپل ذهاب و اطراف آن - محل سکونت فعلی - مهاجرت نموده‌اند. بر این اساس می‌توان حدس زد که افراد طایفه بازگیر، همان طور که توضیح داده شد از ابتدا به صورت گروه قومی و مهاجر به منطقه لرستان وارد شده‌اند و به دلایل ازدیاد نفوس و نداشتن حق مالکیت و درگیری‌های محلی و احیاناً عدم پذیرش و تمکین به شرایط اجتماعی مبتنی بر نظام ایلی موجود در نقاط مختلف لرستان پراکنده شده‌اند و عده زیادی از آنان نیز به استان ایلام و به همین دلایل به کرمانشاه مهاجرت کرده‌اند و مقیم آن نواحی (منطقه باز یاران سرپل ذهاب و اطراف آن) شده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. کوچ نشینی در ایران، دکتر سکندر امان الهی بهاروند، ص ۱۵۹ - ۱۸۱؛ قوم لراز همین

نویسنده ص ۲ و ۳.

۲. عشایر مرکزی ایران، جواد صفی نژاد، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. به گفتهٔ مطلعین محلی و افراد ریش سفید این طایفه، آنان از دیار غرب و از میان طوایف کلهر کرمانشاه برخاسته و به لرستان آمده‌اند و منشاء خود را منسوب به آن ایل می‌دانند، زیرا که نسل‌های پیشین و بعضی از سالمندانشان تا چند سال پیش (چند دهه) با گویش کرمانشاهی که مشابه لکی است گفت و گو می‌کردند.

۵. دایرة المعارف جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۶۳ ذیل کلمه "بازگیر" (تحقیق از ابراهیم موسوی نژاد).

۶. مجلهٔ کتابنمای ایران، ۱۳۴۶، مقالهٔ «دو سفرنامه در بارهٔ لرستان»، علی محمد ساکی.

۷. فرهنگ معین، ذیل کلمه «باز» پرندهای شکاری که پرندگان دیگر را در حین پرواز شکار می‌کند. در قدیم سلاطین و امرا این پرنده را برای شکار دیگر پرندگان تربیت می‌کردند. تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد شکار و بازار پر رونق و گران این پرندۀ شکاری در نواحی جنوب ایران به خاطر خریداران آن در کشورهای امیرنشین سواحل خلیج فارس اهمیت شکار این پرنده را در گذشته می‌رساند.

۸. سالنامهٔ بهار، شمارهٔ ۲ (از نشریات انجمن سالنامهٔ دبیرستان ملک الشعرا بهار)، سال ۴۲-۱۳۴۳.

۹. دایرة المعارف جمهوری اسلامی ایران، جمعیت بازگیرهای لرستان را پانصد خانوار، و کرمانشاه را ششصد خانوار ذکر نموده. نگارنده با بررسی دقیق تعداد بازگیرهای لرستان را حدود هفتصد خانوار تخمین می‌زند (منطقهٔ بالاگریوه پانصد و بخش‌های زاغه، چغلوندی مرکزی و شهرستان بروجرد حدود ۲۰۰ دویست خانوار).

۱۰. دایرة المعارف جمهوری اسلامی ایران، ۴۶۳ ذیل کلمهٔ «بازگیر» براساس تحقیق ابراهیم موسوی نژاد.

۱۱. همان جا.

پیشنهاد انضمام حکومت ولایات ثلاث به ایالت بروجرد و لرستان

اسنادی که در این نوشتار معرفی می‌شوند سه تلگراف^۱ از رضا قلی‌خان حاکم ایالت بروجرد و لرستان هستند به وزیر داخله.

رضا قلی‌خان (مجیرالسلطنه، سالار معظم، سردار مکرم، نظام السلطنه) فرزند حیدر قلی‌خان برهان الدوله و برادرزاده حسین قلی‌خان نظام السلطنه است و نام وی در سه دوره با حکومت بروجرد و لرستان پیوند دارد.

رضا قلی‌خان نخستین بار در سال ۱۳۱۲ هـ ق به نیابت عمویش حسین قلی‌خان نظام السلطنه حاکم خوزستان و لرستان، به حکومت بروجرد و لرستان مأمور شد. دومین مرتبه در سال ۱۳۲۵ هـ ق حکومت بروجرد و لرستان ضمیمه حکومت خوزستان به رضا قلی‌خان واگذار گردید و وی تا رجب ۱۳۲۶ هـ ق که به تهران بازگشت، حکومت بروجرد و لرستان و خوزستان را در اختیار داشت. در سال ۱۳۳۲ هـ ق رضا قلی‌خان دیگر بار به حکومت بروجرد و لرستان منصوب گردید و در ماه رجب همان سال حکومت خوزستان نیز ضمیمه حکومت بروجرد و لرستان شد^۲ و در هیجدهم محرم ۱۳۳۳ هـ ق طی حکمی حکومت کرمانشاه نیز ضمیمه حکومت ایالت بروجرد به او واگذار شد.^۳

در اسناد حاضر، که به رمز نوشته شده‌اند، دو پیشنهاد از جانب رضا قلی‌خان مطرح شده است. نخستین پیشنهاد وی ضمیمه نمودن «حکومت ولایت ثلاث به ایالت بروجرد

و لرستان» است که آن را قبل از عزیمت به محل حکمرانی خود به نایب السلطنه و هیأت وزرا ارائه نمود.^۴

در تلگراف نخست (سند شماره ۱) دلیل این پیشنهاد را جلوگیری از همکاری خوانین نهاوند و ملایر با اشرار الوار، گوشمالی خوانین و اشرار نهاوند و ملایر، وصول منظم مالیات و در نتیجه انتظام امور ولایت ثلاث و ایالت بروجرد و لرستان عنوان کرده و تأکید نموده است که منظورش بسط حوزه حکومتی نیست. از آن جا که به پیشنهاد وی پاسخی داده نمی‌شود، بیست و دو روز پس از تلگراف نخست، در بیست و هشتم ذی‌قعدة طی گزارشی از «شرارت و غارتگری و چپاول اشرار نهاوند و ملایر و همدستی آنها با اشرار الوار» تقاضای خویش را دیگر بار تکرار می‌نماید.^۵ در این تلگراف آمده است که از مزایای انضمام ولایت ثلاث به لرستان، استفاده از قوای نظامی موجود در آن جاست، به این ترتیب که از آن قوا هم برای دفع اشرار نهاوند و ملایر و هم برای تنبیه اشرار لرستان بهره گرفته می‌شود و سرانجام به انتظام امور و وصول منظم مالیات منجر خواهد شد. از سند شماره ۳ در می‌یابیم که پس از ارسال تلگراف دوم مخالفت وزارت داخله با طرح مذکور، توسط یوسف مغیث السلطنه^۶ به رضا قلی‌خان ابلاغ شده است. پاسخ وزارت داخله در پرونده نیست. همچنین در کتاب *نامه‌های یوسف مغیث السلطنه*، که قسمتی از اسناد رضا قلی‌خان در آن منتشر شده است، نیز اشاره‌ای به موضوع مورد بررسی و خصوصاً پاسخ وزارت داخله نشده است و کوشش‌های نگارنده نیز در راه دستیابی به این قسمت از اسناد رضا قلی‌خان بی‌نتیجه ماند.

آنچه از فحوائی سند شماره ۳ بر می‌آید رد پیشنهاد مذکور توسط وزیر داخله است و احتمالاً وی در پاسخ، به تمایل رضا قلی‌خان جهت توسعه حوزه حکومتش نیز اشاره کرده بوده است.

به هر روی در تلگراف سوم، رضا قلی‌خان در مورد پیشنهاد خویش توضیحات بیشتر می‌دهد و دیگر بار می‌نویسد که منظورش توسعه حوزه حکومتی نبوده است و صرفاً «انتظام اساس [حکومت] و صرفه‌جویی دولت را در نظر داشته» است. برای اثبات این مدعا، پیشنهاد دیگری را ارائه می‌کند و آن ضمیمه نمودن حکومت ولایت ثلاث به

حکومت همدان است و برای این پیشنهاد تازه مزایایی را بر می‌شمارد. نخست آن که در صورت موافقت با این نظر، نیاز به سوار حکومتی ولایت ثلاث از بین می‌رود و «تخمیناً سالی چهارده هزار تومان صرفه دولت خواهد بود» و همچنین مالیات تویسرکان و ملایر توسط حکومت همدان و مالیات نهاوند و خزل^۷ با کمک «سوار و استعداد بروجرد و لرستان» وصول و به امور آن جا نیز سرو سامان داده می‌شود.

با توجه به این نکته که در پیشنهاد جدید علاوه بر انتظام امور و وصول مالیات و سرکوب اشرار به صرفه‌جویی در هزینه‌ها نیز اشاره شده است، این سؤال پیش می‌آید که چرا پیشنهاد اخیر بعد از اعلام مخالفت وزیر داخله با ضمیمه نمودن حکومت ولایت ثلاث به ایالت بروجرد و لرستان دوباره مطرح شده است؟ شاید بتوان این گونه اندیشید که وی پیشنهاد نخست را برای مستحکم نمودن پایه‌های حکومتش و تسلط بر اوضاع در ایالت بروجرد و لرستان مطرح کرده بوده است. از طرف دیگر تمایل رضا قلی‌خان به گسترش حوزه حکومتی خویش در پیشنهاد نخست بی‌تأثیر نبوده است. در گزارش میرزا محمودخان مستوفی که حدود یک سال بعد از این ماجرا نوشته شده آمده است که تفویض حکومت ایالت بروجرد و لرستان به رضا قلی‌خان موجبات رنجش او را فراهم آورد: «نظام السلطنه در فرنگ دو سال ماند که دولت علیه ایران او را به وزارت داخله و ریاست وزرا انتخاب و از اروپا احضارش کنند، به این آرزو نایل گردد. دولت که او را احضار به تهرانش فرمود و مأموریت لرستان و بروجرد را به او تفویض و مرحمت نمودند به او برخورد، از شووناتش کاسته گردید...»^۸

(سند شماره ۱)

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره کتاب ۳۹، سنه ۱۳۳۲، از: بروجرد، به: تهران،^۹ نمره قبض ۲۰۶۰، نمره تلگراف ۱۷، عدد کلمات ۳۶۱، تاریخ [] صل ۴، توضیحات: دولتی، تاریخ وصول: ۵ میزان، اسم گیرنده [: ناخوانا].

تهران، مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکت. در موقع حرکت از تهران به

مقام نیابت سلطنت عظمی و هیأت وزرای عظام عرض کردم که از جمله وسایل پیشرفت کار لرستان، یکی هم ضمیمه [کردن] کلیه حکومت ولایت ثلاث^{۱۰} به ایالت بروجرد و لرستان است. چه عموم خوانین نهاوند و ملایر خزل با الوار همدست [شده] و آنها را به غارتگری دعوت می‌نمایند و خودشان بلد و راهنما می‌شوند و هرچه غارت آوردند، قسمت می‌کنند. در حقیقت شریک دزد و رفیق قافله هستند و تا بیم [و] امید از ایالت لرستان نداشته باشند دست از حرکات خود بر نمی‌دارند.

حکومت آن جا که با شاهزاده فرمانفرما بود در امورات [برگ دوم] لرستان همه قسم مساعدت و موافقتی داشت و حکومت ولایت ثلاث با ایالت لرستان در حکم واحد بودند ولی پس از آنکه این حکومت از فرمانفرما خلع می‌شود، اغلب به واسطه ملاحظه و ارتباطی که با نظر علی‌خان^{۱۱} دارند نهاوند^{۱۲} را آلت دست قرار داده، علاوه بر این که موافقت ندارند به قدر مقدور سعی در اخلال هم می‌کنند اتصالاً آلات تادیه جمعی به الوار می‌کنند. با این حال جلوگیری از شرارت الوار و انتظام صفحه لرستان خیلی مشکل است و تا حکومت ولایات ثلاث [را] به ایالت لرستان ضمیمه نفرمایید امکان ندارد این‌گونه موانع و محذورات رفع شود.

خدا می‌داند این عرض بنده نه برای این است که بنده می‌خواهم حوزه ایالتی را توسعه بدهم. کار لرستان به اندازه [ای] مهم است که بنده مجال و وقت ندارم که در خیال توسعه اداره [حکومت] باشم ولی محض پیشرفت امورات لرستان از عرض و تقاضای این مطلب ناچار است استدعا دارد مقرر فرمایند حکومت آن جا را به ایالت لرستان ضمیمه فرمایند تا بنده خوانین و اشرار نهاوند و ملایر را گوشمالی داده [برگ سوم] و جلوگیری از این حرکات آنها نمایم پس از یک سال دیگر که امورات این ولایات انتظام یافته و هرکس حدود و تکلیف خود را دانست آن وقت حکومت ولایات ثلاث را به هرکس واگذار فرمایید مختارید و بنده متقبل و متعهد می‌شوم که مالیات خزل و خوانین را به حیثه وصول برسانم. غره ذیقعه، نمره ۷۶۵، رضا قلی.

(سند شماره ۲)

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره کتاب: ۲۲۶، سنه ۱۳۳۲، از: بروجرد، به: تهران، نمره قبض: ۲۳۵۷، نمره تلگراف: ۱۱۱، عدد کلمات ۲۱۵، تاریخ اصل: ۲۶، توضیحات: دولتی، تاریخ وصول: ۳۰ شوال، اسم گیرنده [: ناخوانا]

مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکته، ششم ذیقعه عریضه تلگرافی به نمره ۷۶۵ راجع به ایالت بروجرد عرض کرده‌ام تا به حال که ۲۲ روز است جوابی مرحمت نشده، این است تذکاراً جسارت به عرض می‌نماید که اشرار نهبانند و ملایر شرارت را از حد اعتدال گذرانده و با اشرار الوار همدست و آنها را به غارتگری و چپاول دعوت و^{۱۳} اموال مزبور را با آنها^{۱۴} قسمت می‌کنند.

علاوه بر این که اشرار آن جا ابداً به حکومت حاضره ملایر تمکین ندارند و [برگ دوم] تا بیم و امید از ایالت لرستان نداشته باشند از حرکات بی رویه خودشان دست بردار نخواهند شد. در این موقع که بنده به طرف لرستان حرکت می‌کنم قوه و استعداد آن جا خیلی به درد لرستان می‌خورد لهذا مستدعیم مقرر فرمایند حکم تلگرافی آن را زود صادر فرمایند که هم اهالی نهبانند و ملایر از تطاول اشرار آسوده باشند و صفحه لرستان نیز از تحریک و اغوای آنها آسوده بماند و هم برای تنبیه اشرار لرستان استعداد خارجی از نهبانند و ملایر بشود و مالیات [صفحه سوم] آن جا هم با قوه ایالت لرستان سهل تر و سریعتر و کم خرجتر برای دولت وصول خواهد شد. ۲۸ ذیقعه، نمره ۸۸۹، رضا قلی. [اثر مهر: تلگرافخانه مبارکه، تهران، ۱۲۹۳]

(سند شماره ۳)

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره کتاب: ۱۳۷، از: بروجرد، به: تهران، نمره قبض ۲۶۵۵، نمره تلگراف ۸۱، عدد کلمات ۲۹۹، تاریخ اصل ۲۳، توضیحات: دولتی، تاریخ وصول: ۲۴ عقرب، اسم گیرنده [: ناخوانا] تهران به توسط جناب آقای مغیث السلطنه زید اقباله، مقام منیع وزارت جلیله داخله

دامت شوکته. جواب آقای حضرت اشرف را مغیث السلطنه به وسیله پست رسانده از آن جایی که نظریات بنده در ضمیمه کردن ولایات ثلاث نه از راه توسعه حوزه حکومتی بوده بلکه فقط انتظام اساس و صرفه جویی دولت را در نظر داشته و ملاحظات شخصیه بالمره مرتفع می‌شود. به زعم بنده اگر به این ترتیبی که عرض می‌شود مقرر فرمایید، هم پیشرفت امورات بنده حاصل شده و هم با آن نکته که به مغیث السلطنه فرموده بودید منافات ندارد و آن این است که حکومت ولایات ثلاث را ضمیمه همدان فرمایید تا خاطر مبارک از انتظام آن حدود آسوده باشد و نیز خاطر مبارک را به این نکته جلب می‌نماید [که] مالیات ولایات ثلاث که محل مخارج اردوی لرستان مقرر شده، اغلب مالیات آن جا به مصرف خارج محلی می‌رسد. از قبیل مخارج سوار حکومتی و سوار مالیه، در صورتی که ضمیمه همدان بشود [صفحه دوم] این سوار ضرورتی نخواهد داشت و تخمیناً سالی چهارده هزار تومان صرفه دولت خواهد بود و صفحه تویسرکان و ملایر را به توسط سوار همدان باکمال آسانی می‌توان تأمین و مالیات را نیز وصول کرد. نهاروند و خزل را سوار و استعداد بروجرد و لرستان منظم و مالیاتش را وصول خواهد کرد. عمده مقصود بنده این است در این موقع که توجهات اولیای دولت به اصلاح امورات مهم معطوف می‌باشد هم خاطر مبارک حضرت اشرف را آسوده و هم برای دولت در این موقع تنگدستی صرفه جویی کرده باشم. مستدعی است در این موضوع تصمیم قطعی فرموده و حکومت ولایت ثلاث را ضمیمه همدان و به سالار لشکر^{۱۵} تقبل فرمایید که از هر حیث صرفه دولت منظور و خاطر اولیای امور آسوده خواهد^{۱۶} شد. ۲۶ ذیحجه، نمره ۱۰۵۸، رضا قلی [اثر مهر: تلگرافخانه مبارکه، تهران، ۱۲۹۳]

یادداشت‌ها

۱. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۲۹۰۰۰۵۹۶۸
۲. مغیث السلطنه، یوسف. نامه‌های یوسف مغیث السلطنه. به کوشش منصوره مافی. نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲. ۱۱ و ۱۲.

۳. همان، ص ۱۴، زیرنویس.

۴. نک: سند شماره ۱.

۵. میرزا محمودخان مستوفی (قوام) در گزارشی به میرزا حسن خان مستوفی الممالک (ریاست وزرای وقت)، رضاقلی خان را متهم به اغوا و تحریک خوانین و اشرار نموده است. وی در این خصوص نوشته است: رضاقلی خان قبل از «ورود به عراق به توسط محارم مخصوص به خوانین لرستان چه کتباً نوشت و چه پیغام داد [که] هرکس سلب قوه اراده ژاندارمری را در لرستان بنماید در امان من است». و در جای دیگر آورده است: «لرستانی که برای ماهی دو تومان همه قسم زحمت را متحمل می‌شوند تطمیع نمود که ماهی نفری سی تومان می‌دهم، چهارپنج هزار نفر هرج و مرج [طلب] بی سرو پا بدون آن که یک نفر خوانین به اسم لرستان دخالت در کارش بنماید، اسباب شورش و قتل و غارت دهات همدان و ملایر و تویسرکان، بروجرد، و نهاوند و کرمانشاهان [را] فراهم آورد». به نقل از پورشمس الدین (روستایی)، محسن. «قصه‌ای از غصه‌ها: نگاهی به حکمرانی نظام السلطنه مافی در یک برگ سند». لرستان پژوهی. سال اول، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۷۷). ص ۱۶۴ و ۱۶۶.

۶. خانم منصوره مافی در مقدمه کتاب نامه‌های یوسف مغیث السلطنه ص ۹ و ۱۰ وی را این گونه معرفی نموده است: «یوسف مغیث السلطنه از ۱۳۰۶ هـ ق در دستگاه رضاقلی خان اشتغال داشت... ابتدا به اداره امور املاک موروثی خانواده در قزوین می‌پرداخته و این کار تا ۱۳۱۹ ادامه داشت. در این سال رضاقلی خان به حکومت بوشهر و بنادر منصوب شد و پیشکاری بوشهر و بنادر تهران به مغیث السلطنه واگذار گردید. وی واسطه بین حکومت و دولت مرکزی بود و اخبار پایتخت را به اطلاع رضاقلی خان می‌رساند و نیز به امور شخصی وی رسیدگی می‌کرد».

۷. از بلوکات نهاوند (لغت نامه دهخدا).

۸. پورشمس الدین، «قصه‌ای از غصه‌ها...»، ص ۱۶۴.

۹. اصل همه جا: طهران.

۱۰. اصل همه جا: ثلث.

۱۱. اصل: نظرعلیخانی. ظاهراً در این جا نظرعلی خان سردار اکرم مد نظر است. درباره وی

بنگرید به: روستایی، محسن «سردار اکرم نظرعلی خان طرهانی». لرستان پژوهی. سال اول، شماره

۳ و ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۷)، ص ۶۷ تا ۱۱۸.

۱۲. اصل: نه نه‌اوند.

۱۳. اصل: وو.

۱۴. اصل: بانها.

۱۵. عباس میرزا سالار لشکر، دومین پسر شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما، داماد نظام

السلطنة مافی.

۱۶. اصل: خاهد.

اسناد ضمیمه کلیشه شود

شماره ثبت	شماره سند	شماره آلبوم	شماره سیاحت	موضوع
۲۹۰۰۰۵۹۶۸	۱۳۸۴			

شماره سند: ۱۳۳۳		شماره کتاب: ۱۲۶		ادارهٔ مکران دولت عالی ایران	
تاریخ وصول	موضوع	عدد کماکان در دسترس	مهره قبض	مهره تکلیف	مهره برگشت
۱۳۳۳	مکران	۳	۱۱۱	۱۱۱	۱۱۱

بنام خداوند متعال
 در روزهای ۱۳۳۳...
 در خصوص...
 در تاریخ...
 در مورد...
 در این باره...
 در این خصوص...
 در این زمینه...
 در این مورد...
 در این باب...
 در این خصوص...
 در این باره...
 در این مورد...
 در این باب...

IRAN NATIONAL ARCHIVES
 سازمان اسناد ملی ایران

اسناد ضمیمه کلیشه شود

شماره عضویت	شماره استخدام	شماره پاکت	شماره آلبوم	تاریخ سند	موضوع
	۲۹۰۰۰۵۹۶۸	۲۸۱۲	۲۸۱۲		

شماره کتاب ۱۶		نوع شماره ۱۶	
نمبره کتاب ۱۲۶		اداره تلگرافی دولت علیه ایران	
از پرونده	نمبره امضا	عدد کلمات تاریخ ارسال	توضیحات
به ۱۸	نمبره تلگراف	۳	۳
تاریخ وصول	تاریخ کپی شده	سنة ۱۳۳۲	

طل و ص کتبی و بیس نظم به م طبع نظم رضی دوش آرد
 برنج سرد کم فوج تر بار حاک و صدر فخر ۲۱ نرسد ۸۸۹

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 IRAN NATIONAL ARCHIVES

شماره پرونده	شماره نظام	شماره بیاکت	شماره آلبوم	تاریخ سند	موضوع
	۲۹۰۰۰۵۹۶۸	۱۲۸۱۲			

نوعه نمبر ۱۶

نمبره کتاب ۱۳۷

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

سال ۱۳۳۲

از برگه	نمبره قبض	عدد کلمات	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول	اسم گیرنده
به برگه	نمبره تلگراف	۲۹۹	۲۳	مهر	۱۳۳۲	م

طهران مطبوعات آذربایجان مطبوعات همدان مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین مطبوعات همدان مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

رأیت مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

مطبوعات تبریز مطبوعات ارومیه مطبوعات سنندج مطبوعات ایلام مطبوعات کرمانشاه مطبوعات ایروان مطبوعات بروجرد مطبوعات خرمین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
IRAN NATIONAL ARCHIVES

چهار سند تاریخی دربارهٔ دالوندها

سرچشمه‌های تاریخ نگاری در سرزمینی چون لرستان با توجه به روند تاریخی و ویژگی‌های فرهنگی آن، بسیار پراکنده و محدودند. گنجینه‌های خانوادگی یکی از سرچشمه‌های یاد شده هستند که با وجود اهمیت فراوانی که دارند، در دست بازماندگان دودمان‌های بزرگ پراکنده‌اند و متأسفانه به سبب نگهداری نادرست و غیر علمی، بیشتر آنها رو به نابودی نهاده‌اند و رفته رفته از میان می‌روند. از این رو جا دارد که فرزندان فرهیختگانی که این‌گونه گنجینه‌های گرانبها و ملی را از نیاکانشان به یادگار دارند، اهمیت نموده با سپردن آنها به مراکز معتبر اسناد یا پژوهشگران دلسوز لرستانی در جاوید سازی آنها بکوشند.

روزی سعادت دیدار جناب نادرخان مرادی فرزند مرحوم حسینقلی‌خان و نوهٔ حاجی نصراله خان دالوند دست داد. مردی فرهیخته و میهن دوست که در رویدادهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ حضور داشته و سینهٔ او گنجینه‌ای از یادگارهای گرانبهاست. وی افزون بر اطلاعات ارزشمندی که دربارهٔ دالوندها، بویژه تاریخ نیاکانش از ما دریغ نداشت، چند برگ از اسناد خانوادگی خود را در اختیارمان نهاد. همچنین با افسوس فراوان از کتابخانهٔ بزرگ خود در بروجرد یاد کرد که صدها جلد کتاب ارزشمند، حتی دستنویس، را در خود جای داده است و دریغا که آن نیز رو به ویرانی نهاده است و دست یغماگر زمان به پرپر کردن برگ‌های زرینش مشغول است.

اگر چه تا کنون فرصت دیدار آن گنجینهٔ گرانبها نصیب نگارنده نگردیده است،

ولی رونوشت چند برگ سند آسیب دیده که متن آنها در این جا ارائه شده است، گویای همه چیز است و هشدارى برای همه فرهیختگان فرهنگ دوست لرستانی که دلسوزانه به چاره جویی بیفتند و با گردآوری و یکجا سازی این گنجینه‌ها، ضمن جاودان سازی نام و یاد نیاکانشان، زمینه شناخت آنها را برای فرزندان خویش فراهم آورند.

اسناد یاد شده مربوط به لرستان روزگار ناصری هستند و اشاره به عملکرد یکی از دودمان‌های سرشناس لرستانی یعنی خانواده نصراله خان دالوند - امروزه نصرالهی و مرادی - بزرگ دالوندها دارند. نصراله خان دالوند و گاه باجلان یا باجولوند پسر قاسم خان دالوند است که پس از فروپاشی دولت زندیه، از شیراز به لرستان بازگشت و در روستای دهکرد بروجد منزل گزید. دژ استواری در آن جا برپا کرد و در ۱۲۶۴ هـ ق که ناصرالدین شاه به سلطنت رسید، به همراه قاسمخان قائد رحمت در دژ دهکرد سر به شورش برداشت و اعلام خود مختاری کرد که به دست خانلر میرزا احتشام الدوله سرکوب گردید. در نتیجه این شکست قاسمخان در بروجد به دار آویخته شد و نصراله خان را به تهران آوردند. مدتی در این جا بود ولی بخشیده شد و به جرگه دوستان پادشاه درآمد (نک حسنعلی افشار، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، به تصحیح نگارنده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [زیر چاپ] ص ۳۲ - ۳۴ دستنویس).

سند شماره یک که فرمان پادشاه قاجار درباره گردآوری و توجه به طایفه دالوند و نیز پرداخت مالیات ویرانی آنهاست، گواهی بر همدلی میان دربار قاجار و نصراله خان است. سند شماره دو اختلافات ارثی میان فرزندان حاجی نصراله را بیان می‌کند که بر پایه آن علیمرادخان پسر بزرگتر و پدر آقایان مرادی در جهت مردمی ساختن دیگر برادران می‌کوشد. این کوشش به ناآرامی‌هایی می‌انجامد که سرانجام زمینه دخالت دولت را فراهم می‌آورند و پادشاه نیز طی فرمانی حشمت الدوله را وادار به حل مشکل می‌نماید. سند شماره سه حکم مأموریت یوسف بیک است مبنی بر بردن فرمان ناصرالدین شاه برای امام قلی میرزا عمادالدوله حاکم لرستان و کرمانشاه و نهماوند. سند شماره چهارم اصل نامه ناصرالدین شاه به عمادالدوله در خصوص آشوبگری علیمرادخان دالوند و غارت

اهالی بروجرد و سیلاخور به وسیله سگوندها و بیرانوندهاست. متأسفانه عدم دسترسی نگارنده به اصل اسناد و همچنین آسیب‌های جدی بویژه در سند شماره چهار، سبب دشواری‌های فراوانی در بازخوانی آنها شد، که خوانده نشدن برخی از واژه‌ها و عبارت‌های متن پی آمد آن است و آنها را با نقطه چین مشخص کرده‌ایم، با وجود این باید گفت که خوشبختانه آسیب‌ها هنوز به گونه‌ای نیستند که ما را از درک درست پیام سند بازدارند.

به هر حال ضمن سپاس از همکاری آقای نادرخان مرادی و فرزند ایشان جناب همایون مرادی که این چند برگ را در اختیارمان قرار دادند، باید گفت که قصد نگارنده از انتشار این مدارک تنها هشدار به دارندگان این‌گونه گنجینه‌ها و نیز فراهم ساختن زمینه دسترسی - هرچند ناقص - پژوهشگران به محتوای اسناد یاد شده بوده است، باشد که کارگر افتد و پذیرفته گردد.

سند شماره ۱

[مهر]

حکم والای شاهی

آنکه عالیجاه عزت و سعادت همراه حاجی نصراله خان مباهی بوده بداند از قراریکه بعرض کارگزاران... طایفه دالوند زیاد خراب و پریشان شده‌اند و اکثر آنها متفرق گشته‌اند لهذا باید آنعالیجاه طایفه مزبور را بالتفات خاطر سرکار والا امیدوار ساخته از جانب سرکار بآنها اطمینان [داده و آنها که] تفرقه شده‌اند جمع آوری نموده بمکان خودشان آورده بنشانند که در کمال فراغت مشغول امور رعیتی خود شوند و در هر باب ایشانرا مطمئن سازد که از هرگونه بی حسابی و اجحاف در امان و آسوده خواهند بود. مقرر این که عموم طایفه دالوند از مرحمت و التفات سرکار بصدور این رقم عنایت شمیم اطمینان و فراغت حاصل کرده همگی در کمال اطمینان بمحل و مکان خود آمده مشغول زراعت و فلاحت شده مبلغ هزار و دویست و پنجاه و چهار تومان و هفت هزار و پانصد دینار... مالیات دیوانی خود را از قرار حواله..... کارسازی والا و مرفه الحال و بفراغ بال

مشغول دعای دوام دولت جاوید اتصال باشند و در عهده شناسند. فی شهر رجب المرجب
سنه ۱۲۷۹

سند شماره ۲

الملك لله

السلطان بن السلطان ناصرالدين شاه قاجار

[مهر]

عم اکرم خجسته شیم مسعود کامکار نامدار حشمةالدوله حکمران عربستان و
بروجرد و بختیاری به اضعاف الطاف خاطر مهر اتصاف شاهانه قرین اعزاز بیکرانه بوده
بداند.

از قراریکه بعرض خاکپای اقدس همایون رسید حاجی نصراله خان باجلان ساکن ده کُرد
که وفات می‌کند علیمرادخان پسر بزرگ او سایر وراث آنمرحوم را که منحصر بچهار پسر
دیگر است از ارثیه پدر محروم گذاشته جمیع مایملک او را ضبط می‌کند و دیناری باخوان
و سایر وراث نمی‌دهد و حسب العرض ایام حیات پدر نیز همواره مشغول سرقت و افراط و
تفریط مال او بوده کمال اذیت و خسارت باقوام و اخوان خود وارد کرده است از جمله در
دوازدهم این محرم جمعیت زیاد بسرآبادی تقیخان برادر خود برده یکنفر را مقتول و
چهار نفر دیگر زخم‌دار نموده امر را به حکومت بروجرد مشتبه نموده عارض می‌شود و
احمدخان و محمودخان و چهارده پانزده نفر رعیت را بحبس می‌دهد. چند بار از اولیای
دولت علیه حکم در احقاق حق عارضین شده و علمای آنولایت درصدد اصلاح و انجام
عمل آنها برآمده‌اند مشارالیه تمکین ننموده همه را بطفره و تعلل گذرانده است. چون
اجرای عدل و احقاق حق عارضین متوسله منظور نظر مرحمت عینی است، عالیجاه مهر
علی بیک را مامور انجام و قطع گفتگوی عارضین و استیفای حقوق آنها فرموده به آن عم
نامدار امر و مقرر میفرماییم که کمال رسیدگی و تحقیق در فقرات مرقومه بعمل آورده اولاً
موافق شرع انور هرچه حقوق ارثیه آنهاست تمام و کمال گرفته عاید دارد ثانیاً فقره نزاع و
قتلی که اتفاق افتاده رسیدگی نماید هرکس مرتکب این شرارت شده است مؤاخذه کامل

نماید و دیت آنها را گرفته عاید دارد که عارضین آسوده شوند. عالیجاه مهرعلی بیک مأمور است که فقرات مرقومه را شرعاً و عرفاً انجام دهد چنانچه انجام صورت نگرفت علیمرادخان را بی عارضین برداشته بدارالملک... که این جا احقاق حق شود. شهر صفر ۱۲۸۳

سند شماره ۳

الملك لله

السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار

[مهر]

عالیجاه عزت همراه یوسف بیک بداند

در باب اشرار لرستان و خسارتی که از تعدی آنها به سیلاخور رسیده و اموالی که از آنها بنهب و غارت برده‌اند یکطرفه ملفوفه فرمان مبارک بجهت عم اکرم عمادالدوله حکمران کرمانشاهان و لرستان و مضافات صادر [شده است] باید موافق آنحکم محکم خود را مأمور دانسته با نهایت دقت و اهتمام خدمات محوله بخود را بطوریکه مقرر شده است، صورت بدهد و دیگر...

سند شماره ۴

الملك لله

السلطان ناصرالدین شاه قاجار

[مهر]

عم اکرم فرخنده شیم کامکار عمادالدوله امامقلی میرزا حکمران کرمانشاهان و لرستان و نهاوند و سرحددار عراقین بمراحم پادشاهی معزز و مخصوص بوده بداند. از قراریکه... مقرب الخاقان میرزا حسنخان وزیر ولایت بروجرد و بختیاری نوشته بود بعرض خاکپای همایون شهریاری رسید از اشرار الوار لرستانی تاخت و تاز و بیحسابی زیاد

در اطراف و جوانب... بروجرد و... اهالی سیلاخور... آن جا رسانده‌اند و علاوه بر این علیمرادخان پسر حاجی نصراله خان ده کردی در دو فرسخی بروجرد بنای شرارت و هرزگی گذاشته و باغواهی جماعت دالوند و غیره ابدأ اطاعت از حاکم و پیشکار بروجرد نمینماید و باینجهات اختلال در امور بروجرد و اطراف آن به هم رسیده است. اگر چه آن عم اکرم سابقاً مراقبت لازمه را بعمل آورده بود که از طایفه سگوند و بیرانوند و سایر الوار لرستانی بی اعتدالی نسبت به سیلاخوری نشود و این امر هم که وقوع یافته سبب نبودن حاکم لرستان در لرستان و عدم استحضار آن عم نامدار از ینفقرات می باشد و در صورت اطلاع بمقام دفع و رفع برمی آمد، لکن چون جسارت و شرارت الوار در توابع بروجرد از حد گذشته بود علیهذا عالیجاه یوسف بیک را بجهت استرداد اموال منهبوبه و رفع سایر بی اعتدالیها که از الوار [بیرانوند و غ]ـیره بظهور رسیده نزد آن عم اکرم مامور فرمودیم و مؤکداً مقرر می‌داریم که بعد از ورود مشارلیه و زیارت این ملفوفه فرمان همایون باطلاع مقرب الخاقان [میرزا] بوطالب وزیر که... از... بروجرد استحضار از ینفقرات بهمرسانیده بحقیقت رسیدگی کنید. آنچه از سیلاخوری طایفه بیرانوند و غیره برده و ضرر رسانیده باشند بقرار تحقیق تماماً دریافت نموده بصاحبانش عاید دارد و قراری بدهد که در آینده از لرستانی اعم از بیرانوند و سایر طوایف این نوع تعدیات بظهور نرسد و اگر از مقصرین بروجرد مثل علیمراد خان یا دیگری فراری شده بلرستان برونند، نگاهداری و حمایت نکنند و بمحض اظهار حاکم بروجرد... بعرض خاکپای همایون رسد دیگر...

[حاشیه راست سند]

مقرر آنکه

درباب غله نهبوند که باید جمعی بروجرد بشود مقرب الخاقان مُعیر الممالک آدمی فرستاده و دستورالعمل لازمه باو داده شده آن عم اکرم تأکیدی که لازم... بنور چشم ارجمند بدیع الملک... بنویسد که بورود آدم مقرب الخاقان مشارالیه یکهزار و ششصد خروار غله را به من... تحویل... داده بطوریکه دستورالعمل...

کارگزاران لرستان

یکی از راه‌های شناخت اوضاع تاریخی، اجتماعی و سیاسی مناطق مختلف ایران در طی تاریخ، شناختن کسانی است که در آن جاها حکومت می‌کرده‌اند و در واقع عوامل و کارگزاران حکومت مرکزی یا محلی بوده‌اند. این شناسایی، افزون بر کمکی که به روشن شدن تاریخ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محل و منطقه می‌کند، پرده از ارتباطات فردی و خانوادگی و قومی افراد بر می‌دارد و حدود کارکرد روابط و ضوابط را نشان می‌دهد؛ و در عین حال موجب شناختن تغییرات و تحولات تشکیلات اداری و دیوانی می‌شود.

ما در این رشته از یادداشت‌ها مبنای کار خود را دوره قاجار گرفته‌ایم و در هر مجلد از کتاب لرستان دسته‌یی از کارگزاران حکومت را در یک دوره معین و محدود شناسایی و معرفی می‌کنیم. محدوده زمانی پژوهش ما در این جلد سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۴ هجری قمری است.

«بروجرد [:] حاکم اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا [،] نایب‌الحکومه احتشام السلطنه ابراهیم میرزا [،] پیشکار میرزا عبدالله [،] میرزا ابراهیم مستوفی [،] میرزا محسن ایضاً [،] میرزا کریم خان کلانتر [،] خسروخان کدخدا [.]
علما [ی بروجرد:] جناب حاجی میرزا محمود [،] جناب آقا میرزا داود [،] جناب آقا جمال‌الدین [،] جناب آقا میرزا علینقی شیخ‌الاسلام [.]

«عربستان و لرستان [:] نواب حمزه میرزا حشمة الدوله حاکم [،] حاجی جابرخان نصره‌الملک سرتیپ اول و [...]» (سالنامه ایران، ش. ۱۲۹۰، ق.)

«بروجرد [:] تلگرافچی دو نفر [،] محرر نفر [.]»

«بروجرد [:] اجزاء حکومت [:] نواب عزالدوله حکمران [،] وزیر میرزا حسن [،] نایب الحکومهٔ بختیاری ابراهیم میرزا [،] نایب الحکومهٔ جاپلق غلامحسین میرزا [،] میرزا محمود مستوفی [،] میرزا ابراهیم ایضاً [،] میرزا محسن ایضاً [،] میرزا مهدی تفرشی ایضاً [،] میرزا موسی ایضاً [،] میرزا محمدعلی ایضاً [،] میرزا فتح‌الله نائینی مباشر سیلاخور [،] میرزا کریم خان کلانتر [.]»

ریش سفیدان و سررشته داران بختیاری [:] خاتم خان فولادوند [،] خواجه خلیل عبدلوند [،] بهرام خان بسحق [بساک،] میرزا سید حسین سررشته‌دار جاپلق [،] آقا تقی حاجی‌وند [،] محراب خان عیسیوند [،] یحیی خان میان کوهی [،] خواجه تیمور موگوئی [،] بهمن خان زلقی [،] کریم خان سرلک [،] حاجی چراغعلی معروفوند [،] احمدعلی بیک سالاروند [،] کربلائی موسی سرلک [.]»

«خوانین جاپلق [،] مرتضی قلی خان [،] اسفندیار خان [،] حسن خان سرکردهٔ بیرانوند [،] احمدخان سرکردهٔ سوارهٔ باجلان [.]»

علماء بروجرد [:] جناب حاجی میرزا محمود [،] جناب حاجی میرزا داود [،] آخوند ملامحسن [،] جناب میرزا علی نقی شیخ‌الاسلام [،]

علمای بختیاری [:] آقا سید رحیم [،] ملا محمدآقا [،]

علمای جاپلق [:] ملاعلی [،] ملا اسدالله [،] ملاعلی محمد.»

«عربستان [ولرستان:] نواب حشمة الدوله حکمران عربستان و لرستان [،] عبدالله میرزا نایب‌الایاله [،] اسدالله خان [،] میرزا فتح‌الله خان منشی [،] میرزا محسن مستوفی [...]»

لرستان، جنابان علما [:] آقا سید صادق امام جمعه [،] آقا صدرالدین [،] عمال [:] والی پشتکوه [،] میرزا رضی مباشر بلوک خالصه» (سالنامه ایران، ش. ۱۲۹۱، ۲، ق.)

«اجزاء مجالس تنظیمات [:] لرستان [،] میرزا اسدالله سررشته‌دار [،] محمد

صادقخان امین نظام [،] سلیمانخان امین عدلیه [،] لطفعلی خان امین تجارت [،] میرزا علینقی منشی».

«تلگرافخانه [...] بروجرد [:] آقاخان رئیس [،] سایر دونفر».

«اجزاء حکومت بروجرد [:] ناصرالدوله [،] میرزا ابراهیم مستوفی [،] میرزا آقامنشی [،] موسی خان کلانتر [،] کدخدایان پنج نفر [،] علما [:] جناب حاجی میرزا محمود [،] جناب حاجی میرزا داوود [،] جناب آخوند ملامحسن [،] میرزا علینقی شیخالاسلام».

«اجزاء حکومت [...] لرستان [،] احتشام السلطنه نایب الایاله [،] حسینقلی خان والی [،] برخوردارخان سرتیپ آمرایی [،] اسدخان سرهنگ [،] عالیخان سگوند [،] آقارضا جودکی [،] صید مهدیخان حسنونند [،] آزادخان یوسفوند [،] مهدیخان کولیوند [،] میرزا جواد مستوفی [،] میرزارضی مستوفی [،] میرزا مجید سررشته‌دار [،] میرزا سید رضا [،] میرزا حسن منشی [،]

علما [:] جناب آقا سید صادق امام جمعه [،] جناب آقا صدرالدین مجتهد»
(سالنامه دولت علیه ایران، ش ۳، ۱۲۹۲ ق.)

«ایالت مرکزی از قرار تفصیل ذیل [:] نواب و الانصره الدوله فرمان فرما و حکمران ایالت مرکزی [،] امیرزاده ناصرالدوله سلطان حمید میرزا [،] بروجرد [نیز جزو ایالت مرکزی بوده است]».

«عربستان و لرستان [:] نواب والا حشمة الدوله والی و حکمران عربستان و لرستان» (سالنامه دولت علیه ایران، ش ۴، ۱۲۹۴ ق.)
«وزارت تجارت [:] بروجرد [:] رئیس موسی خان».

« [تلگرافچیان] [:] بروجرد [:] حاجی مهدی خان رئیس [،] تلگرافچی نفر [،] میرزا نفر [،] فراش و غلام چهارنفر [،] خرم‌آباد و رازان [:] میرزا حسین یاور رئیس [،] تلگرافچی نفر [،] غلام شش نفر [،] فراش سه نفر» (سالنامه دولت علیه ایران، ش ۵، ۱۲۹۵ ق.)

افواج

- «فوج پنجم سیلاخوری [:] حاجی تراب خان سرتیپ [،] محمدرضاخان سرهنگ [،] کاظم خان یاور».
- «فوج امرائی لرستان [:] برخوردارخان سرتیپ [،] یاور [:] دو نفر» (سالنامه ایران، ش ۱، ۱۲۹۰ ق).
- «فوج پنجم سیلاخوری [:] حاجی تراب خان سرتیپ [،] محمدرضا خان سرهنگ [،] کاظم خان یاور اول [،] علیقلی خان یاور دویم».
- «فوج امرائی لرستان [:] برخوردارخان سرتیپ [،] یاور دونفر».
- «فوج بیرانوند [:] اسدخان سرهنگ» (سالنامه ایران، ش ۲، ۱۲۹۱ ق).
- «فوج امرائی لرستان [:] جمعی نواب جهانسوز میرزا» (سالنامه دولت علیه ایران، ش ۳، ۱۲۹۲ ق).
- «فوج پنجم سیلاخوری [:] حاجی تراب خان سرتیپ [،] رضاخان سرهنگ».
- «فوج امرائی لرستان [:] جمعی سلطان محمد میرزای سرتیپ».
- «فوج بیرانوند [:] جمعی سلطان محمد میرزا [،] اسدخان سرهنگ» (سالنامه دولت علیه ایران، ش ۴، ۱۲۹۲ ق).
- «فوج هشتم سیلاخوری [:] جمعی رستمخان سرهنگ».
- «فوج پنجم سیلاخوری [:] جمعی ناصرالدوله به سرهنگی رضاخان».
- «فوج امرائی لرستان [:] جمعی سلطان محمد میرزا به سرتیپی برخوردارخان».
- «فوج بیرانوند [:] جمعی سلطان محمد میرزا به سرهنگی اسدخان».
- «جماعت پشتکوهی [:] جمعی محمد رحیم خان سرکرده».
- «جماعت پشتکوهی [:] جمعی سعادت قلی خان سرکرده».
- «جماعت بیرانوند [:] جمعی حسن خان سرکرده».
- «جماعت چگنی [:] جمعی نصرالملک به سرتیپی محمدنظرخان».
- «جماعت کُززه بر [:] جمعی عالی خان سرکرده» (سالنامه دولت علیه ایران، ش ۵، ۱۲۹۵ ق).

وجه تسمیه و پیشینه تاریخی بدرآباد

«بدرآباد» نام منطقه نسبتاً وسیعی است واقع در جلگه پهنآوری به نام «کرگاه»، در جنوب شهر خرم آباد. در گذشته، بدرآباد شامل منطقه وسیعی می شد که روستاهای بدرآباد سفلی و بدرآباد علیا (چوب تراش - بهرامی)، پادگان ۸۴ و فرودگاه خرم آباد را در برمی گرفت. درباره علت نام گذاری این منطقه به «بدرآباد» تاکنون هیچ گونه تحقیقی صورت نگرفته است. آنچه به نظر نگارنده می رسد این است که نام بدرآباد همچون نام بسیاری از شهرها، روستاها، محله ها و مناطق ایران، از دو بخش اصلی «بدر» و «آباد» تشکیل شده است. بخش اول یعنی «بدر» احتمالاً نام شخصی است که در این منطقه، دست به عمران و آبادانی زده و به همین خاطر نام روستا یا منطقه را، به او نسبت داده اند. سؤالی که در این جا مطرح است این است که این شخص یعنی - بدر - چه کسی بوده و در چه زمانی می زیسته و به چه کاری اقدام نموده که به خاطر آن، بدرآباد را به نام او نام گذاری کرده اند. نگارنده با توجه به مطالعه و بررسی پیشینه تاریخی و فرهنگی لرستان بر این اعتقاد است که «بدر» نام یکی از امرای لرستانی بوده که در حدود هزار سال پیش همزمان با حکومت آل بویه بر ایران حاکم لرستان، خوزستان، همدان و کردستان بوده است و نام اصلی وی بدر بن حسنویه بن برزیکانی بوده است. او در اصل کُرد بوده و از سال ۳۶۹ تا ۴۰۵ هجری قمری، بر مناطق یاد شده حکومت کرده و در زمان خود از بزرگترین فرمانروایان غرب ایران به شمار می آمد. بدر نزد خلیفه عباسی و سلاطین آل بویه و در بین امرا شأن بالا داشت.

پایتخت بدر، شهر خرم‌آباد بود که در آن زمان «شاپورخواست» نامیده می‌شد و قلعه فلک الافلاک، مقرر فرمانروایی و محل نگهداری گنجینه‌های او بود. آن گونه که از اسناد و منابع تاریخی بر می‌آید بدر، در آبادانی و عمران لرستان بسیار کوشیده و در سایه تلاش‌های او لرستان در آن زمان، از آبادترین مناطق ایران محسوب می‌شده است. طبق مدارک موجود ساخت مقبره زیدبن علی (در بازار خرم‌آباد)، باز سازی پل کشکان و مناره آجری و همچنین ایجاد راه‌ها و قنوات متعدد که ابن اثیر نویسنده کتاب *الکامل* و مورخ قرن ششم به آنها اشاره دارد از اقدامات او به شمار می‌آیند. به احتمال قریب به یقین، ساخت قنات بدرآباد که در روستای بدرآباد واقع است نیز از اقدامات او بوده و به همین خاطر، منطقه بدرآباد را به او نسبت داده‌اند. این قنات که در فاصله چند کیلومتری توسط یک دهلیز زیرزمینی به وسط دشت کرگاه کشیده شده، در گذشته و حتی امروز برای آبیاری مزارع، باغ‌ها و زمین‌های زراعی پیرامون و شرب اهالی احداث شده است. هزینه زیادی که صرف ساخت این قنات شده، با توجه به حجم کار و مصالح به کار رفته در آن که اغلب سنگ‌های یکپارچه و تراشیده شده هستند، شکی باقی نمی‌گذارد که ساخت این قنات عالی که در عین حال یکی از آثار تاریخی به شمار می‌آید، باید کار یک پادشاه مقتدر باشد و این پادشاه کسی جز «بدربن حسنویه برزیکانی» نمی‌تواند باشد. هر چند که در این زمینه لازم است که پژوهش‌های دقیق‌تری صورت گیرد.

هنری راولینسون، که در صد و پنجاه سال پیش، یعنی اواسط دوره قاجاریه به لرستان مسافرت کرده، هنگام سفر از خوزستان به طرف خرم‌آباد، اشاره‌ای به قنات بدرآباد کرده است. تکه‌های به جای مانده همچون ظروف و کوزه‌های سفالی شکسته، مهره‌های شیشه‌ای موجود بر روی تپه‌ای واقع در روستای بدر آباد سُفلی که مرکزیت منطقه بدرآباد را نشان می‌دهند، نشان از تداوم حیات روستایی در این ناحیه دارند. بقایای ظروف سفالی و شواهد مختلف دیگر نشان می‌دهند که بدرآباد در قرون نخستین اسلامی از آبادانی برخوردار بوده و بنا به قولی اردوگاه بدربن حسنویه بوده است. تعداد خانوارهای روستای بدرآباد هم اکنون بالغ بر ۲۰۰ خانوار است که از طوایف مختلف

تشکیل شده‌اند. رزم آرا در کتاب *جغرافیای نظامی ایران* تعداد خانوارهای روستا را در سال ۱۳۱۲ چهل و شش خانوار ثبت کرده است. با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که بدرآباد که در گذشته منطقه وسیعی بوده و امروز نام آن تنها مختص به روستای نسبتاً بزرگی در بخش میانی جلگه کرگاه است، یکی از مناطق قدیمی لرستان بوده و سابقه آن به قرون نخستین اسلامی می‌رسد و به احتمال بسیار نام آن برگرفته شده از نام بدر بن حسنویه حاکم لرستان است که در قرن چهارم هجری می‌زیسته است.

نمایش در خرم آباد

پیشگفتار. در جلسه‌ای به وسیله آقایان محمد جواد خرمی و توکل حیدرزاده خرم‌آبادی با آقای مرتضی جزایری قصه نویس معاصر شهرمان آشنا شدم که از من خواست تا چنانچه اطلاعاتی درباره‌ی فروشندگان کتاب و مطبوعات و محل و مکان استقرار آنها در این شهر دارم بیان کنم. با فشار به ذهن ناتوان خود با استعانت از حافظه‌ی عزیزان حاضر در آن جلسه مطالبی ارائه شد. سپس از حقیر خواسته شد که در خصوص پیشینه‌ی «تئاتر و هنرهای نمایشی» آنچه را که به خاطر دارم مکتوب نمایم. در اجابت آن خواهش با توجه به سن و سال و با تکیه بر حافظه و خاطرات خود از دوران کودکی و جوانی و با بضاعت علمی اندک، شمه‌ای از مشاهدات و خاطرات خود را در این مورد تقدیم می‌دارم، «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

تاریخچه‌ای از هنرهای نمایشی در لرستان. قبل از استقرار مشروطیت و دوران تجدد و ورود فرهنگ و تمدن غربی به ایران و نیز پیش از رواج وسایل جدید ارتباط جمعی (رادیو، سینما، تلویزیون) در نیم قرن اخیر، مردم در شهرهای مختلف ایران، از جمله شهر خودمان در هنگام اوقات فراغت به وسیله‌ی هنرمندان در زمینه‌های مختلف سرگرم می‌شده‌اند، این هنرها و سرگرمی‌ها عبارت بودند از: معرکه‌گیری با مار به وسیله‌ی مارگیران، ماربازان، معرکه‌گیران تردست (حقه‌باز)، معرکه‌گیران پرده‌دار (پرده خوانی)، معرکه‌گیران مداح و ذاکر، عنتربازان، خرس‌بازان، پهلوانان دوره‌گرد، خیمه شب‌بازی، نقالی، تعزیه (شبیه خوانی)، شهر فرنگ، نمایش روحوسی و ... که به‌نوعی کار هنری و

نمایشی محسوب می‌شدند و مجریان آنها هم از نوعی ذوق و استعداد و مهارت هنری برخوردار بودند، برنامه و شیوه کار هر یک از آنها مختلف و متفاوت بود. برای نمونه شمه‌ای از چگونگی کار هر یک از آنها بیان می‌شود.

معرکه‌گیران مارباز. مارگیران در جعبه‌های مخصوصی انواع و اقسام مار و گاهی هم کژدم و معدودی هم در جعبه‌ای پستاندار جونده‌ای را به نام خدنگ همراه داشتند و می‌گفتند:

خدنگ مارکش با مارشد جفت قضا هم خنده کرد هم آفرین گفت
و نیز می‌گفتند: بستم دم مار و نیش عقرب و رتیل، به حق ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلیم‌الله، عیسی روح‌الله، محمد (ص) نبی‌الله خاتم ... و با گفتن نام پیغمبر، جمعیت صلوات می‌فرستادند.

تردستان و حقه‌بازان. برای انجام نمایش‌ها از وسایل و ابزار مخصوصی استفاده می‌کردند، مانند «شامورتی»، که ظرف آب مخصوصی بود که در اطراف آن سوراخ‌هایی تعبیه شده بود و هنگامی که مجری می‌گفت: شامورتی؟ مرگ من آب بده، آب از سوراخ‌های اطراف ظرف جاری می‌شد.

پرده خوانی. این نمایش یک کار کاملاً مذهبی محسوب می‌شد، پرده نمایش تقریباً به طول ۳ و عرض ۲ متر از پارچه‌ای محکم و بادوام ساخته شده بود. نقاشی پرده از رنگ و روغن شاد و تند و به سبک و شیوه «نقاشی قهوه‌خانه‌ای» ترسیم شده بود. موضوع نقاشی حوادث و وقایع مذهبی بود. یکی از بازماندگان نسل پرده‌داران قدیمی خرم‌آباد، مرشد نقی توکلی است که در کار مداحی و مارگیری هم مهارت داشت. یکی از معروف‌ترین آنها مرحوم سیدمهدی اصفهانی بود. شاگردانی هم تربیت کرد که یکی از آنها مرحوم سید رستم سعیدی بود. در پایان کار همه معرکه‌گیران از تماشاگران پول می‌گرفتند. و هرکس چراغ اول را با دادن وجه قابل ملاحظه‌ای روشن می‌کرد، مورد ثنا و دعای شخص معرکه‌گیر و نیز مورد تحسین سایر تماشاگران مجلس قرار می‌گرفت.

عنتر بازی و خرس بازی. برخی از عنتربازان با نواختن تنبک و خواندن آواز و

شعر، میمون را به بازی و رقص وامی‌داشتند، برخی بدون تنبک و با چوبی در یک دست و قلادهٔ عنتر در دست دیگر با خواندن شعر و آواز عنتر را به رقص در می‌آوردند و از مردم پول می‌گرفتند. خرس بازان نیز با همین شیوه خرس را با خواندن و نواختن تنبک یا حرکات و صدای زنجیر قلاده به رقص وا می‌داشتند. برخی از خرس بازان در آخر کار با خرس به زورآزمایی و کشتی می‌پرداختند. سالهاست که این دو نمایش متروک شده‌اند.

نمایش خیمه شب بازی. نمایش خیمه شب بازی را اولین بار در تهران در خیابان لاله‌زار مشاهده کردم. نام بازیگر اصلی تئاتر خیمه شب بازی «مبارک» بود، مطرب خیمه شب بازی با گرفتن تنبکی زیر بغل در کنار خیمه نشسته با عروسک‌های خیمه به گفت و گو می‌پرداخت. شخص پنهان در پشت صحنه (پرده) با گذاشتن آلت زبانه‌ای مخصوصی در دهن خود به جای عروسک‌ها حرف می‌زد و آواز می‌خواند. ضمناً همین شخص با حرکت دادن نخ‌های متصل به عروسک‌ها آنها را به حرکت و بازی وا می‌داشت. در سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ نمایش خیمه شب بازی را در صحن حیاط یکی از مسافرخانه‌های محلهٔ شمشیرآباد در خرم‌آباد دیدم. بار دیگر در همان سال‌ها در یکی از جشن‌های باشگاه افسران خرم‌آباد چند شب خیمه شب بازی دایر بود. این نمایش هرگز به صورت دائمی در لرستان وجود نداشته و مجریان آن غالباً تهرانی بودند. در گذشته درویشان و معرکه‌گیران در محلهٔ باجگیران و درب دلاکان ساکن بودند.

نقالی. به علت علاقهٔ مردم لرستان به شاهنامه و شاهنامه خوانی خصوصاً در ایلات و عشایر، نقالی از قدیم رواج داشته است. در شهر خرم‌آباد در تابستانها، در قهوه‌خانه‌های باغ‌های اطراف مانند سراب شوا (شاه‌آباد)، باغ دختران، پامنار و ... بساط نقالی برپا می‌شد. مرحوم مرشد غمزه نقال خرم‌آبادی الاصل و قدیمی شهر در سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ در قهوه‌خانه‌ای در کوچهٔ زورخانه در دوازده برجی نقل می‌گفت. در همین کوچه زورخانه‌ای هم به نام ماشاءاله‌خان دایر بود. مرشد رحم خدا چگنی (مرشد رمی) هم تا سال‌های اواخر رژیم پهلوی در قهوه‌خانه‌های مختلف نقالی

می‌کرد، مانند قهوه‌خانهٔ سرپل بزرگ، قهوه‌خانهٔ مرحوم قاسم نارنجی در شمشیرآباد و از همه مهم‌تر قهوه‌خانهٔ مرحوم حاج علی فرهمند و قربانی فرهمند رو به روی باشگاه افسران که هم تالار زمستانی داشت و هم تابستانی به صورت باغچه. هنر نقالی یک نمایش تک صدایی است. نقال گاهی به تنهایی چندین نقش را ایفا می‌کند، یعنی صدای چکاچک شمشیر، سپر و گرز و صدای یُرتمهٔ اسب را همراه با حرکات دست و بدن و صورت قهرمانان شاهنامه تقلید می‌کند. نقال در نبرد بین رستم و اسفندیار یا سایر پهلوانان، با چرخاندن گرز نقره‌ای خود به دور سر، چنان نعره می‌کشید که فضای قهوه‌خانه در خلّش فرو می‌رفت و سکوت همه‌جا را فرا می‌گرفت.

چنان نعره زد رستم اندر مصاف که لرزید سیمرغ در کوه قاف

تعزیه (شبییه خوانی). تعزیه یک نمایش مذهبی - سنتی است که انگیزه و موجد پیدایش آن مصائب اهل بیت و خصوصاً واقعهٔ کربلاست. تعزیه نمایشی حماسی و غم‌انگیز است. در گذشته بسیاری از خوانندگان مانند مرحوم اقبال آذر (اقبال السلطان) در عصر قاجاریه از خوانندگان تعزیه بودند.

اوج شکوفایی تعزیه در دوران قاجاریه و در عصر سلطنت ناصرالدین شاه بوده و تکیه دولت در ماه‌های محرم و صفر محل اجرای تعزیه بوده است. در خرم‌آباد در روز عاشورا در محلهٔ پُشت بازار یک شمر و در محلهٔ درب‌دلاکان هم شمیری در میدان باجگیران با لباس قرمز سوار بر اسب در حالی که شمشیر آخته‌ای را دور سرش می‌چرخاند رجزخوانی می‌کرد. در جلوی دسته‌های سینه زنی ساز و دهل، آهنگ چّپی (چمریانه) و گروه موزیک ارتش با سازهای بادی آهنگ‌های عزا می‌نواختند. در سال ۱۳۷۲ خورشیدی در آفرینه در کنار جادهٔ اصلی خرم‌آباد - پلدختر بساط تعزیه دایر شده بود و بلندگویی بر روی وانتی نصب شده بود که صدای تعزیه‌خوان‌ها را پخش می‌کرد. ولی به عللی امروزه منسوخ شده است، گویا یک دسته تعزیه خوان در الیگودرز هنوز هم فعالیت می‌کند.

نمایش روحوضی

وجه نامگذاری این نمایش در اصل نمایش تخت روحوضی بوده است. بدین معنی که

سابقاً در تهران و شهرهای بزرگ در وسط حیاط‌های بزرگ حوض‌هایی قرار داشت و برای اجرای نمایش بر روی این حوض‌ها تخت‌هایی قرار می‌دادند و تماشاگران به طور دایره‌وار تماشاگر نمایش می‌شدند. نمایش روحوضی جزء نمایش‌های بزمی و طنزآمیز و خنده‌دار است. در نمایش روحوضی (سیاه‌بازی) زن و پسر و دختر و داماد و عروس حاجی هم معمولاً شرکت دارند. ولی از نظر ایفای نقش پس از سیاه (نوکر) و خود حاجی (ارباب) در مرتبه دوم اهمیت قرار دارند. حاجی در این نمایش تقریباً شبیه حاجی آقای صادق هدایت است و شخصیت سیاه هم تقریباً به کریم شیرهای دلک دربار ناصرالدین شاه و سایر دلک‌های دربار پادشاهان شباهت دارد. مطربان روحوضی معمولاً آهنگ‌های شاد می‌نواختند و با این آهنگ‌ها بازیگران در حال رقص وارد صحنه می‌شدند و در طول نمایش هم در وقت مناسب با آهنگ مطربان به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و در پایان نمایش هم با رقص صحنه را ترک می‌کردند. سازنه (نوازنده) و بازنه همان رقااص بود. گروه مطربان روحوضی معمولاً یک روز قبل از اجرای نمایش لباس‌ها و وسایل کار خود را در صندوق‌های مخصوصی به محل جشن حمل می‌کردند.

نمایش هالونمکی. در مجالس شب نشینی در برخی از مجالس جشن و سرور، و بیشتر در شب‌های زمستان، یک نوع نمایش عروسکی به نام هالونمکی در منازل اجرا می‌شد. معمولاً چوبی به اندازه ۱/۵ متر از وسط بالشی استوانه‌ای عبور داده و در نوک چوب کلاه و عمامه‌ای به شکل سر آدم قرار داده و کت یا پالتو یا سره‌ای بر آن می‌پوشاندند و شالی به کمر آن می‌بستند. اجراکننده یک دست خود را از آستین کت عروسک بیرون آورده و لنگ گیوه‌ای (کاله) به دست او می‌داد و به گفت و گو و جدال و زد و خورد با عروسک می‌پرداخت. بهترین اجرای این نمایش را در تابستان سال ۱۳۲۹ خورشیدی در کوه‌دشت در منزل یکی از خوانین در جشن ختنه سوران پسرش به وسیله مرحوم مؤمن علی جوزی‌پور (مومه) دیدم.

حاجی فیروز. در ایام عید نوروز مردانی چهره خود را سیاه کرده با لباس‌های قرمز رنگ در حالی که دایره زنگی کوچکی در دست داشتند اشعاری می‌خواندند و از اهالی شهرها و مغازه‌داران مبلغی می‌گرفتند، به آنها حاجی فیروز می‌گفتند. شاید

نامگذاری این نمایشگرهای دوره‌گرد از نمایش سیاه بازی گرفته شده باشد زیرا نقش اصلی و اساسی در سیاه بازی حاجی و نوکر سیاه او (فیروز) بود. در شهر خرم‌آباد و برخی روستاهای آن در سال‌های خیلی گذشته، چیزی شبیه به حاجی فیروز وجود داشته که به آن تی تال می‌گفته‌اند.

نمایش با بزغاله. در سال‌های پیش مردی از خانواده «مطربان» به نام عمو نظر علی مجسمه بزغاله‌ای زیبا را بر روی سطحی تخت‌های و دایره شکل به قطر تقریباً ۲۰ سانتی‌متر بر روی پایه‌ای از جنس نی ضخیم به طول تقریبی ۴۰ سانتی‌متر ثابت کرده بود. بز به وسیله مقتول باریکی که یک سر آن به زیر شکمش وصل شده و سر دیگرش در داخل نی به نخ‌ی متصل می‌شد حرکت می‌کرد. نمایشگر با حرکت دادن نخ بز را بر روی سطح دایره‌ای به رقص و جست و خیز و چرخش به طرفین وا می‌داشت. طراحی و ساخت بزغاله حتماً به دست خود هنرمند یا یکی از استادان خراط یعنی همان اوساها که آلت نوازندگی بومی و غربال، قندان، میل، ... می‌ساختند، انجام می‌شد. بزغاله با ترکیبی از چوب و نی و موم و ... ساخته شده بود. چشمان بز شیشه‌ای بود و سطح بدن بز با مخمل پوشیده شده و مهره‌های زیبا به آن وصل شده بود. دست‌ها و پاهایش از نی بودند و در قسمت مفاصل (زانو) در هنگام رقص به جلو و عقب حرکت می‌کردند. این نمایشگر در شهر ما به «از دولت بزغاله» معروف بود، زیرا که آواز خود را با آهنگ ضربی خاصی بدون استفاده از آلت موسیقی چنین آغاز می‌کرد: پخ، پخ، پخ

از دولت بزغاله خانم عروسی داره از دولت بزغاله ای ریشک بزغاله

جارو عروس حونه ای پوسکه بزغاله مشک عروس حونه از دولت بزغاله

خانم عروسی داره ... خواننده پس از توصیف یک، یک اعضا و اندام‌های بزغاله

برای عروس جوان خانواده، آهنگ را عوض کرده می‌خواند:

بُزَم سیاه، بزم سفید، بزمک جوئه و سِیقَه چشاش بوم آینه دخترونه

بُزَم سیاه، بزم سفید، بزمک جوئه و سِیقَه سُمَش بوم کُوش دخترونه

عمو نظر علی با وصف سایر اندام‌های بز و فواید آن برای دختران آهنگ را ادامه

می‌داد و در پایان کار، بدون وزن و آهنگ و به صورت داستان گونه از زبان بزغاله چنین می‌گفت: روزی در کوه از گله تنها ماندم، سرکوه بلندی رفتم، این طرف و آن طرف نگاه کردم، ناگهان گرگی را از دور دیدم که داشت به طرفم می‌آید، هی ترسیدم و هی لرزیدم، هی ترسیدم و هی لرزیدم. یکدفعه اسم خدا را آورده از کوه پایین پریدم. با گفتن این کلمه نمایشگر با کشیدن نخ، بزغاله به اندازه دو متر به هوا پرتاب شده و با مهارت خاصی آن را از هوا می‌گرفت.

مفهوم اشعار فوق اهمیت نگهداری بز را در حیات اقتصادی عشایر لر نشان می‌دهد. بی‌گمان تندیس این بز زیبا ریشه در اعماق حیات تاریخی قوم کاسی و معیشت شبانی این قوم در این سرزمین باستانی دارد. مجسمه‌های مفرغی بز در موزه‌های بزرگ، تحت عنوان مفرغ‌های لرستان این مسأله را تأیید می‌کنند. این تندیس نمادی از احترام به حیوان مقدس را به خاطر می‌آورد. در رابطه با نقش و اهمیت بز در این سرزمین می‌توان به داستان «بُزِ گِگ» که سال‌ها پیش افرادی از طایفه پایی یعنی خدام «شاهزاده احمد» به شعر و با آواز می‌خواندند اشاره کرد. خلاصه داستان این است که عده‌ای دزد بزی را دزدیده و سر آن را بریده، پوست کنده و در دیگ می‌نهند و می‌پزند، بز از معجزه شاهزاده احمد زنده می‌شود و در نهایت دزدان رسوا می‌شوند. نمایش بز رقصانی به وسیله مطرب دوره‌گرد دیگری به نام محمد ولی زنگنه در خرم‌آباد انجام می‌شد که همراه با نواختن ضرب و یا دف و خواندن آواز و ترانه در محلات شهر و باغ‌ها و گردشگاه‌های اطراف آن، همراه با بُزی چوبین به مطربی می‌پرداخت. زنگنه در نواختن تنبک و دف بسیار مهارت داشت اما با تحول و دگرگونی در ساختار اجتماعی و فرهنگی و با رواج فنون جدید هنری و نمایشی به تدریج هنرها و سرگرمی‌ها و بازی‌های قدیمی به کلی منسوخ شدند.

گوشه‌ای از زندگی یک هنرمند قدیمی و معروف. سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ خورشیدی که نگارنده دانش آموز ابتدایی بودم، تابستان‌ها به دکان نجاری استاد کریم گودرزی که با ما نسبت داشت می‌رفتم و با پسر عمویم در دکان نجاری او که درست

روبه روی مسجد گرداب قرار داشت کار می‌کردیم. شاگردی هم به نام علی آقا در این دکان کار می‌کرد که در آن موقع نوجوان و چند سالی از ما بزرگتر بود. علی آقا صدای پیرزن‌ها و پیرمردها را به خوبی تقلید می‌کرد، صدای کودکان شیرخوار را چنان تقلید می‌کرد که عابرنانی که از آن محل می‌گذشتند خیال می‌کردند واقعاً طفلی در آن جاست. علی آقا جوان پر تحرک و خنده رویی بود، پدرش در سمت شرقی میدان بزرگ، در بالاخانه‌ای قهوه‌خانه داشت و به «زرنندی» معروف بود. از قهوه‌خانه گاهی صدای گرامافون، که جعبه‌ آواز می‌گفتیم، پخش می‌شد. علی آقا با دهانش صدای ویولون و تار در می‌آورد و خوانندگان آن زمان را می‌شناخت و صدایشان را تقلید می‌کرد. پس از مدتی به تهران رفت و دیگر او را ندیدیم، ولی پدرش همچنان در خرم‌آباد به کار خود مشغول بود. یک روز جمعه در سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ منزل استاد کریم مهمان بودیم، رادیو آنها روشن بود، در یکی از برنامه‌های نمایشی «شما و رادیو» هنرمندی به نام «علی زرنندی» در نقش «شاباجی خانم» بازی می‌کرد. مرحوم استاد کریم به من گفت: فلانی صاحب این صدا را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت: همان علی آقا شاگرد سابق خودمان است.

اکنون پس از ذکر خاطرات خود از هنرهای سنتی و قدیمی در این دیار به ذکر خاطراتم در دوران تحصیل در دبستان و دبیرستان در رابطه با هنرهای نمایشی می‌پردازم.

تحصیل در دبستان. در کتاب فارسی سال سوم، دو سه سرود همراه با نُت آنها چاپ شده بودند. یکی از سرودها «دشت» نام داشت. شعر سرود از دکتر حسین گل‌گلاب و آهنگ آن از مرحوم علینقی وزیری بود. سرود چنین آغاز می‌شد:

گیتی سبز است و خرم نسیم آید دما دم

مدیر مدرسه، مرحوم حسن کشمیری با این که بسیار سخت‌گیر و منضبط بود، مردی هنرمند و شاعر و با ذوق بود، سرودهای کتاب فارسی را با نواختن تار و ویولون با ما تمرین می‌کرد. گویا خواندن سرود از کلاس سوم تا ششم اجباری بود. در کلاس سوم برای

اولین بار یک معلم ورزش برای ما تعیین شد، آقای عبدالحسین فطرس، که معلمی با ذوق و پر تحرک بود و بازی‌های زیاد، چه در کلاس و چه در محوطهٔ مدرسه به ما یاد داد. در کلاس در روزهای بارانی، چندتا از همکلاسان با ذوق را وادار به اجرای نمایش‌های کوتاه می‌کرد. به خاطر دارم که اولین جمله‌ای که روی تخته نوشت این بود: «اول نظافت، دوم نماز، سوم ورزش». پس از انجام بازی‌های دسته جمعی و حرکات ورزشی در حیاط مدرسه، خودش شروع به عملیات «آکروبات» بر روی میز و صندلی و پارالل می‌کرد.

آقای فطرس در کلاس چهارم هفته‌ای یک بار ما را برای ورزش و دیدن و آشنا شدن با مسابقات ورزشی به دبیرستان پهلوی آن زمان در انتهای میدان مشق منوچهرآباد که تنها دبیرستان شهر بود، می‌برد. در کلاس پنجم و ششم، چند معلم تحصیل کردهٔ جدید که غالباً فارغ‌التحصیل دانشسراهای همدان، تهران و کرمانشاه بودند به سمت مدیری، معلمی و نظامت مدارس خرم‌آباد تعیین شدند، مانند آقایان مهدی فلکی، حسن شمس، روناسی، ناصر میر، نائین نژاد، عطاءاله حجتی، دبیری، علایی، ابوالقاسم برادران و حسین افتخاریان. در کلاس پنجم و ششم درس سرود و موسیقی ما معلم (هنرآموز) مخصوص داشت، به ترتیب آقایان نیرومند و صنعتی معلمین درس سرود ما بودند. طرز خواندن سرود را همراه با نُت موسیقی و با ویولون با ما تمرین می‌کردند. در کلاس پنجم و ششم، معلم ادبیات و تاریخ و جغرافیای ما آقای حسن شمس بود که مرد باذوق و ادیبی بود و هرگز محصلی را تنبیه نکرد. در کتاب‌های فارسی ما نمایشنامه‌های کوتاهی مانند: فردریک کبیر و آسیابان، زنجیر عدل انوشیروان، پسرک پُردل و سرگذشت زندگی هانس کریستین آندرسن دانمارکی، نویسندهٔ معروف داستان‌های کودکان و برخی اشعار داستانی نظامی و سعدی و فردوسی وجود داشتند. آقای شمس، براساس داستان‌ها و نوشته‌های کتاب نمایش‌های کوتاه در کلاس با وسایل ساده مانند کلاه کاغذی و نقاب‌های مقوایی و با شرکت دانش‌آموزان با ذوق و هنرمند ترتیب می‌داد.

خاطرهٔ اجرای دو نمایش. در خرداد ۱۳۲۸ پس از پایان امتحانات دانش‌آموزان هنرمند و با ذوق دبیرستان پهلوی (سابق) به کفالت آقای مجتبی محجوبی، نمایشی

ترتیب دادند. سرپرست و کارگردان این نمایش آقای میرموسی مشیری دبیر تاریخ و جغرافیا بود. قبل از این هم به وسیله دانش‌آموزان این دبیرستان گویا نمایش‌هایی در تالار خود دبیرستان اجراء شده بود که نگارنده اطلاع درستی از آنها ندارم. این نمایش در محل اداره فرهنگ آن زمان در خیابان سوم اسفند (۱۷ شهریور) جای فعلی دبستان آیت‌الله کمالوند جنب شهرداری مرکزی اجراء شد. موضوع نمایش «سلطان محمود غزنوی و فردوسی» بود. صحنه با چیدن آجر روی هم در ضلع غربی حیاط اداره ساخته شده و به شکل جالبی تزئین شده بود.

در این نمایش با احتساب سیاهی لشکر بیش از ۲۰ بازیگر شرکت داشتند که تا جایی که حافظه‌ام یاری می‌دهد به ذکر نام و نقش آنها در نمایش می‌پردازم. مرحوم کریم خسروی در نقش سلطان محمود، منوچهر زند حبیبی در نقش فردوسی، غلامعلی ترابی در نقش ایاز، علی اصغر نظریان در نقش یکی از شعرای دربار، حبیب‌اله کاکاوند در نقش یکی از شعرا و آقایان جمشید جباری، حسین برنجی، مسعود شجاع، ابراهیم الماسیان و ابراهیم دزفولیان و شاملو و ... در این نمایش در نقش‌های دیگر. این نمایش در سه پرده اجراء شد و پیش پرده‌ای هم آقای ابراهیم دزفولیان اجراء کرد، شعر پیش پرده چنین شروع می‌شد: *مِن مِرْ عَلِ کُبَرِ بَوْمِ فِرْسَنَمِ شَرِّ هِيزَه رِغُو بَفِرُوشِمِ کِپَنکِی بِپُوشِمِ ...* بعداً دزدی پیدا می‌شود و خرش را با بار روغن می‌دزدد و ... پیش پرده دیگری هم در همین نمایش به وسیله آقای محمد رضا شکری (کشاورز) اجراء شد. آقای کشاورز نقش برجعلی معروف را که شخصیتی شبیه ملانصرالدین بوده، بازی می‌کرد. در این نمایش از مطربان محلی و نیز از نوازندگان موزیک لشکر استفاده شده بود. نمایش تقریباً مدت دو ماه روی صحنه بود و همه دانش‌آموزان و اهالی شهر می‌توانستند با خرید بلیت آن به قیمت ۱۰ ریال به تماشا بروند. طراحی و صحنه آرایی این نمایش با وجود امکانات کم آن زمان بسیار جالب بود. در پرده اول درخت و گل طبیعی و حتی حوض و جوی آب مشاهده می‌شد، در پرده‌های بعد، دیو سپید و رستم و غار دیو با دکور و نقاشی و استفاده از نور به خوبی درست شده بود. مرگ حسن میمندی وزیر معروف به دست جلاد و در پایان نمایش مرگ فردوسی و گریه‌زاری دخترش بر سر جنازه پدر و پشیمان

شدن سلطان محمود را نشان می‌داد.

سال بعد در همین مکان نمایشی به نام «جنگ کرنال» ترتیب یافت. در این نمایش تاریخی، گویا بیشتر معلمان و دبیران بازیگری می‌کردند. سرپرستی این نمایش هم به عهده میرموسی مشیری بود. محمد عاصمی نویسنده یادداشت‌های یک معلم هم که بعداً به آلمان رفت، در این نمایش شرکت داشت، این نویسنده در آن سال‌ها تابلو موزیکالی به نام دختر یتیم نوشت که به وسیله یکی از دختران دانش آموز دبیرستانی در رادیو لشگر خرم‌آباد اجرا شد. نقش نادر شاه را حسن شمس معلم ادبیات به عهده داشت، و نقش نصراله میرزا پسر نادرشاه را صنعتی معلم موسیقی ایفا می‌کرد. بقیه بازیگران این نمایش را نشناختم. میان پرده و پیش‌پرده‌هایی هم در طول نمایش اجرا می‌شدند که خواننده‌ها تصنیف‌ها و ترانه‌های روز را می‌خواندند. برخی از دانش‌آموزان و فرهنگیان هم در این نمایش نوازندگی می‌کردند مانند مرحوم محمدتقی ماهوتی و آقای محمد حسن ضیایی که کمانچه می‌نواختند. شیپور جنگ بین نادر و سلطان محمد گورکانی پادشاه هند و نیز آهنگ‌های نظامی در این نمایش به وسیله نوازندگان سازهای بادی لشگر نواخته می‌شدند. این نمایش مدت یک ماه و نیم روی صحنه بود.

کارهای هنری و نمایشی در دبیرستان. در مهر ۱۳۳۰ محصل تنها دبیرستان خرم‌آباد بودم. در آن سال محصلین دبیرستان حدود ۲۷۰ نفر بودند، همه محصلین همدیگر را می‌شناختند. محصلین کلاس‌های پایین به محصلین کلاس‌های بالاتر در حد یک معلم و مربی احترام می‌گذاشتند. در یک کلاس هم کوچکترها به بزرگترها احترام می‌گذاشتند. جامعه هم به محصل دبیرستانی با چشم دیگری نگاه می‌کرد. سال تحصیلی ۳۰ و ۳۱ سال پرتحرکی از نظر کارهای هنری و کارهای فوق برنامه در دبیرستان بود. پس از کلاس‌بندی و تنظیم برنامه درس هفتگی، در انجمن‌های مختلف ورزشی از تمام دانش‌آموزان رأی‌گیری به عمل آمد. ولی انتخاب اعضای انجمن‌های دیگر براساس استعداد و احراز صلاحیت هنری بود. انجمن تئاتر به سرپرستی آقای امان‌الله بوترابی تشکیل گردید و اعضای هیئت مدیره آن عبارت بودند

از آقایان علی اصغر نظریان، جمشید جباری، مسعود شجاع، پرویز عصار و ایرج مشاری. این انجمن نمایش‌هایی ترتیب داد و وجوه حاصل از آنها را صرف کارهای خیریه مانند احداث کتابخانه و قرائت‌خانه و... کردند. نمایش‌های اجتماعی اخلاقی **فشار خون**، **حسد دشمن سعادت است**، نمایش تاریخی **خلیفه یک شبه و هارون الرشید و حسن بصری** به قلم آقای بوتربی، نمایش **گرفتاریهای یک پزشک**؛ و هر هفته یک بار قطعات تفریحی و برنامه‌های هنری برای دانش‌آموزان دبیرستان اجرا می‌شد. سرپرست و کارگردان همه این نمایش‌ها بوتربی بود. علاوه بر خود بوتربی سایر بازیگران نمایش‌ها عبارت بودند از: مسعود شجاع، پرویز عصار، ایرج مشاری، حبیب‌الله کاکاوند، کامبیز کریمی زند، عنایت‌الله البرز، محمدعلی رزمجو، فریدون کسروی، بهمن افتخاری، شریف جوازی، ابراهیم الماسیان و ... باله‌ای هم به وسیله دانش‌آموزان هنرمند دبستان دخترانه شاهدخت به نام **مناظره عقل و جهل** اجرا شد. آقای مراد دشتی‌پور دبیر ریاضیات و شیمی و هنر و کاردستی در صحنه آرای و گریم هنرپیشگان در کارهای نمایشی مشارکت فعال داشت. سرپرست موسیقی نمایش‌ها آقای علی رشتی نوازنده فلوت بود که استاد عبدالحمد آیتی در وصف او سروده است:

نغمه‌های فلوت او آمد
چون پیام سروش برگوشم
لذت انس و مایه عیش
نغمه‌های فلوت رشتی بود.

آقای منطقی هم نوازنده سنتور بود. دانش‌آموزان هنرمندی هم در برنامه‌های هنری و نمایشی نوازندگی می‌کردند که عبارت بودند از آقایان: شریف جوازی فلوت، اسماعیل عزتی ویولون، فریدون شجاع ویولون، همایون شمسی ویولون و قره‌گوزلو دف. مرحوم محمد فولادی هم در تمام برنامه‌ها خوانندگی می‌کرد. مرحوم قاسم زرین‌کوب هم عهده‌دار «سوفلوری» در تمام این نمایشات بود. بسیاری از این هنرمندان در برنامه رادیو لشگر که شب‌های دوشنبه هر هفته به مدت دو ساعت پخش می‌شد، برنامه‌های نمایش و تابلو موزیکال اجرا می‌کردند. دانش‌آموزان عضو انجمن سخنرانی عبارت بودند از: محمد حسین حجاریان، حمید ایزدپناه، محمدعلی رزمجو، علی اصغر نظریان، صمدانی، گوهری و فریدون ایازی. پس از پایان سخنرانی‌ها آقای حسین بطحایی رئیس فرهنگ

لرستان پشت تریبون می‌رفت و از سخنرانان و برنامه‌های نمایشی انتقاد می‌کرد. **خاطره‌ای از یک دانش‌آموز ادیب و هنرمند.** در کلاس اول دبیرستان ساعاتی که به عللی دبیر نداشتیم یکی از دانش‌آموزان زبدهٔ سال چهارم علمی به نام حبیب‌الله کاکاوند به جای دبیر به کلاس می‌آمد و بدون بهره‌گیری از قهر و زور و ایجاد ترس و وحشت در دانش‌آموزان و تنها با رفتار نرم و ملایم و با بیانی شیرین و دل‌انگیز بچه‌ها را به خود جذب می‌کرد. دربارهٔ مسائل و موضوعات مختلف ادبی و هنری با دانش‌آموزان به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت. گاهی از کتاب تاریخ ادبیات، شعر می‌خواند، گاهی داستان‌ها و قطعات ادبی و نمایشنامه‌هایی از نویسندگان نقل می‌کرد. خودش نیز در نوشتن قطعات ادبی و مقاله‌نویسی در زمینه‌های مختلف ادبی، اجتماعی و سیاسی مهارت داشت. به خاطر دارم که یک بار قصیدهٔ «شمعیه» منوچهری دامغانی را چنان خوب دکلمه کرد که در پایان همهٔ دانش‌آموزان برای او کف زدند. تابلو موزیکال «سرباز فداکار» را خودش نوشت و با مشارکت آقایان جمشید جباری، علی اصغر نظریان و دوشیزه هما شاوردی در رادیو لشگر خرم‌آباد اجرا کرد. او همچنین تابلو موزیکال «قلب مادر» را نوشت. نمرهٔ او در درس انشاء تحت عنوان «در برابر شب» بیست شد و به عنوان بهترین نمونهٔ انشاء در یکی از کتاب‌های انشاء و نامه‌نگاری چاپ شد. این دانش‌آموز با ذوق و استعداد به علت گرایش‌های حزبی و سیاسی و شرکت در درگیری بین دستجات و احزاب که در زمستان سال ۱۳۳۱ در دبیرستان پهلوی اتفاق افتاد با تعدادی از دانش‌آموزان دیگر از دبیرستان اخراج و از تحصیل محروم شد. و در اولین تظاهرات حزب توده که در بهار سال ۱۳۳۲ در محلهٔ درب دلاکان تشکیل شد، قطعه‌ای به نام «نقش یک قربانی» نوشتهٔ آقای نیساری را دکلمه کرد، بلافاصله به زندان رفت و پس از چندی آزاد شد، در واقعهٔ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوباره زندانی و با عده‌ای به جزیره خارک تبعید شد. پس از آزادی از زندان و تبعید به سربازی رفت و ...

خاطراتی از چند دانش‌آموز هنرمند و اجرای چند فقره نمایش تا سال ۱۳۴۰. در سال تحصیلی ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ در سال دوم دبیرستان بودیم. چهار نفر از دانش‌آموزان

کلاس ما، علاقه‌مند و مشتاق به کارهای هنری و نمایشی بودند: آقایان عبدالله شجاعی، کاظم عشقی، شریف جوازی و محمد صادق سیف. عبدالله شجاعی و عشقی تهرانی بودند. عشقی می‌گفت: برادر زاده میرزاده عشقی شاعر معروف هستیم. دو تن از این عزیزان، شجاعی و جوازی استعداد فوق‌العاده در کارهای نمایشی و طنز آمیز داشتند. شریف جوازی فلوت هم می‌نواخت و مدتی هم مبصر کلاس بود. در ساعاتی که دبیر نداشتیم این چهار نفر به صورت فی‌البداهه و تنها با تکیه بر ذوق و استعداد ذاتی خود با اجرای برنامه‌های نمایشی ما را کاملاً سرگرم می‌کردند. در آن سال به علت رواج فعالیت‌های تبلیغاتی احزاب و دستجات هیچ کار هنری و نمایشی انجام نگرفت و تنش و درگیری بین دستجات مختلف در نهایت در اسفندماه ۱۳۳۱ به زد و خورد منجر شد و چند روزی به همین علت دبیرستان تعطیل شد.

در سال تحصیلی ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ در کلاس سوم بودیم. در این سال دبیرستان نوبنیاد سه کلاسه‌ای در خیابان پُل بهداری لشگر تأسیس شد و تعدادی از دانش‌آموزان به آن جا منتقل شدند. ما همچنان در دبیرستان سابق ماندیم. در این سال یکی از دانش‌آموزان با ذوق و با استعداد کلاس، مرحوم دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی بود که هم به کارهای هنری و ادبی علاقه داشت و هم به ورزش. از نظر درسی شاگرد اول کلاس بود، نوجوانی بود پر تحرک و اهل مطالعه و تحقیق و در عین حال بسیار مؤدب و موقر و دوست داشتنی، انشاءهای خوب می‌نوشت. دبیر ادبیات ما در آن سال آقای جمشید جباری بود که به کارهای هنری علاقه‌مند بود. در آن سال هم به علت فضای سیاسی حاکم بر جامعه پس از کودتای ۲۸ مرداد هرگز کار هنری و نمایشی انجام نشد. در سال تحصیلی ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ به وسیله گروهی از دانش‌آموزان هنرمند دبیرستان‌های خرم‌آباد به سرپرستی آقای سیدعلی میرمه‌رکار و با مشارکت و همکاری برخی از دبیران منجمله مرحوم رشتی‌پور نمایشی در سالن سینمای ارتش اجرا شد، بازیگران اصلی این نمایش تا جایی که به خاطر دارم عبارت بودند از آقایان شماعی (رسایی)، علیرضا جهانبخش، پرویز راشدی، شمس‌الله قاضی، مرحوم فریدون اردلان، مرحوم پرویز قناعتی و عبدالله گودرزی، نام دیگر بازیگران را به خاطر ندارم چون غیر بومی بودند. دو نمایش اجرا شد

یکی به نام «فرار از تحصیل» و دیگری «دردسر و گرفتاری‌های یک پزشک». این نمایش‌ها یکی دو ماه روی صحنه بودند و نسبتاً خوب اجرا شدند، بهترین بازیگر این نمایش شماعی بود. در سال تحصیلی ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ در سالن دبیرستان امیرکبیر در خیابان فرهنگ به وسیله سازمان پیشاهنگی زیر نظر آقای مهرکار دبیر دبیرستان‌ها و با شرکت دانش آموزان پیشاهنگ هنرمند، نمایشی اجرا شد به نام «میرزا بنویس» که نام دو تن از بازیگران را به خاطر دارم: سیروس عزتی و عبدی. در این نمایش آقایان ایرج کاظمی، علی جعفری تهرانی، صحبت‌الله طالبی و ... نوازندگی می‌کردند و خوانند آقای احسان ارجمندی بود.

از وقتی که فرستنده رادیو لشگر ۵ و ۸ ارتش به کار افتاد و نیز از هنگامی که سالن سینمای لشگر درست شد، در این سالن علاوه بر نمایش فیلم، نمایش‌ها و برنامه‌های موسیقی به وسیله گروه‌های تئاتر سیار که بیشتر از تهران می‌آمدند، اجرا می‌شد. از تئاتر بوعلی همدان هم چندبار گروه‌های نمایشی به این جا آمدند. خود لشگر هم هنرمندانی داشت که به مناسبت جشن‌ها برنامه‌های هنری اجرا می‌کردند. گاهی هنرمندان لشگر با همکاری هنرمندان فرهنگ (دبیرستانها) برنامه‌هایی در رادیو و سالن سینما اجرا می‌کردند. یعنی بین فرهنگ و ارتش «تبادل فرهنگی و هنری» برقرار بود.

در این جا لازم است که از باذوق‌ترین و با استعدادترین هنرمند پیشکسوت ارتش یعنی آقای محمد رایگان یاد بکنیم. بسیاری از شخصیت‌های هنرمند و هنردوست در این نوشته چهره در نقاب خاک کشیده‌اند و برخی هنوز در حیاتند. برای همه رفتگان طلب آمرزش می‌کنم و برای تمام زندگان و همه جوانان هنرمند این دیار آرزوی سلامت و موفقیت دارم.

قدم خیر

قدم خیر لرستانی فرزند کدخدا قندی (کیخاقتی) از طایفه قلاوند است که در جنوب لرستان در منطقه‌ای به نام لور (دوکوهه) در شمال اندیمشک در حدود سال ۱۲۷۸ خورشیدی از مادری به نام جواهر زاده شد. پدر قنی، بزرگ نام داشت و خانواده‌های بزرگی از نسل او هستند. قنی فردی برجسته در میان طایفه قلاوند بود. علاوه بر مردم‌داری و مهمان‌نوازی و سلحشوری که مشخصه هر لر هستند، از نظر مادی ثروتمند و دارای گله و رمه بود. مرحوم قنی دارای فرزندی بود که چهار نفر آنها به برکت اشعار حماسی که دارای مقامی خاص هستند و سینه به سینه در میان مردم لرستان ماندگار شده‌اند، از همه معروفترند.

قدم خیر، نام مقامی حماسی از موسیقی لری است که چهار ضربی و از جمله حماسی‌های قبیله‌ای است. قهرمان اصلی آن، زنی به نام قدم‌خیر بوده است، نوازندگان بومی بالاگریوه که آهنگ و شعر آن را در توصیف دل‌آوری‌های او سروده‌اند، نام مقام موسیقایی را نیز به نام او کرده‌اند (حمید ایزدپناه، تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان). قدم‌خیر دوران نوجوانی را در شرایط ایلی و کوچ نشینی با برادرانش در مبارزه با طبیعت و جنگ‌های میان طایفه‌ای و مبارزات طایفه‌ای و ایلی با حکومت‌های وقت (اواخر قاجار و اوایل حکومت رضاشاه) سپری نمود. به همین دلیل مبارزی جسور و در عین حال زنی رؤوف شخصیت او را شکل داده بود. او در بیشتر جنگ‌ها علاوه بر مبارزه در کنار برادرانش باباخان و عباس خان و

دیگر مردان طایفه، کار سخت تقسیم فشنگ و آب و غذا را بین مردانی که در سنگ مبارزه بودند نیز به عهده داشت و این مسؤولیت را با چابکی که در سوارکاری داشت به خوبی انجام می‌داد. قدم‌خیر در بیست سالگی با وجود خواستگاران زیاد تن به ازدواج با عموزاده خود صفقلی می‌دهد، اما این زناشویی بیشتر از یک سال نمی‌پاید زیرا صفقلی به علت بیماری فوت می‌نماید، و به روایتی در یک شبیخون قوای ژاندارمری حکومت قاجار در خانه‌اش به قتل می‌رسد و قدم‌خیر از این حمله جان سالم به در می‌برد. از این ازدواج پسری به یادگار ماند به نام محمدخان (مَخو) که احتمالاً در قید حیات است.

تا قبل از استقرار کامل حکومت پهلوی در خرم‌آباد و بخش‌های آن قدم‌خیر و دو برادرش جهت تهیه فشنگ و اسلحه و به تلافی درگیری خونینی که در بالاگریوه با نظامیان تحت فرماندهی سرتیپ اسفندیاری از هنگ منصور داشتند (ماهنامه وحید، ش ۴۱، اسفند ۱۳۵۳) در محل کنونی ساختمان اداره کل دارایی کنار سراب گرداب که در آن زمان شمالی‌ترین نقطه خرم‌آباد بوده است، به کمین نظامیان می‌نشستند و در فرصت مناسب آنها را خلع سلاح می‌نمودند. این شیوه کمین چندبار موفقیت‌آمیز بوده است.

قدم‌خیر با این که شخصیتی جسور و مبارزی خستگی‌ناپذیر بود زنی زیبا و رشید نیز بود: «قدم‌خیر دختر کدخدا قندی است و به زیبایی و هوشیاری شهرت دارد. سال گذشته مرادبگ نامی از قندی دیدن می‌کند و اشعاری برای قدم‌خیر می‌سراید و به تدریج دیگران نیز اشعاری اضافه کرده‌اند. سال ۱۲۹۶ خورشیدی» (سیسیل جان ادموند کز، سفرنامه لرستان، ترجمه سکندر امان‌اللهی و لیلی بختیار).

قدم‌خیری هم سُری هم سفیدی هم بانمکی

اَسبِتِ سیت زین می‌کم خوم هم یدکی

(قدم‌خیر تو سرخ و سفید و بانمک هستی - اسبت را زین می‌کنم و در کنارت می‌آیم)؛

مال بُو قدم‌خیر دِکوس و کاوَه چَشیاش چی بُطری پُر دِ شراوَه

(خانه پدر قدم‌خیر در کوس و کاوه است - چشم‌هایش مثل شیشه‌ای پر از شراب است)؛

مال بُو قدم‌خیر دِ دوکوهه لوز همه روز سلام سلام تپیه و قنصور

(خانه پدر قدم خیر در دو کوهه لور است - هر روز تیپه (سرتیپ سگوند) و قنسول آن جا می آیند. که منظور، خواستگاری افراد سرشناس الوار از قدم خیر است)؛

قدم خیر قدم زنو دِ دوکوهه لور مسترسان می مونیسه پَر کَلو بور
(قدم خیر در دو کوهه لور قدم می زند - آقای سان که پَر کلاهدش قهوه‌ای است مهمان اوست) [سفر ای.ب.سان به میان طوایف الوار گرمسیری در جنوب خرم‌آباد به سال ۱۲۹۶ خورشیدی اتفاق افتاده است (همان جا)].

گو طلا توپی طلا کِرَد و جومه قدم خیر چل نیمکتی بسته عمومه
اگو طلا با پارچه زرد رنگی پیراهنی دوخته - قدم خیر از چهل نیم کت سربند درست کرده است)؛

قدم خیر قدم زنو دِ میگللو سینش برف می زنه، سوئش بارو
(قدم خیر در میان گلال - رودخانه و منطقه‌ای در جنوب خرم‌آباد - قدم می زند در زیر برف و باران که به سربندش می بارد)؛

قدم خیر قدم زنو دِ دیو خونه عاشق کُر جهال جکسون و شون
(قدم خیر در مهمانخانه منزلش قدم می زند - او عاشق جوانی است که تفنگ جکسون به دوش دارد)؛

قدم خیر قدم زنو دِ مین میشو کُک و پشم بَر میکن و قوم خیشو
(قدم خیر در میان گله میش قدم می زند - پشم‌های گوسفندان را میان اقوام تقسیم می‌کند). [«داستان قدم خیر، یعنی زنی را از قلاوندها... که پنج سال قبل با دولت جنگیده بود برایم باز گفت و روایت می‌کرد که قدم خیر زنی زیبا بوده است که با پسرعموی خود ازدواج کرده بود، زن و شوهر عادت داشته‌اند با هم به جنگ دشمنان بروند، قدم خیر مانند مردان ایل سوار بر اسب تیراندازی می‌کرد» (فریا استارگ، سفرنامه لرستان ایلام و الموت، ترجمه علی محمد ساکی)]؛

قدم خیر دِهار میامیلش و جنگ هفت تیری دِ پیچ شووش پُرِد شنگ
(قدم خیر از پایین می‌آید و میل به جنگ دارد - هفت تیری (کلت) پَر از فشنگ در سربند اوست)؛

قدم خیر یا جُن خُت یا جُن بُووت واکو او هفت تیرت دِ پیچ سووت
(قدم خیر جان خودت یا جان پدرت - هفت تیر راز سربندت جداکن (نجنگیدن)...

قدم خیر زنی با هوش و مبارزی متبکر و زیرک بوده، سواد داشته و شعرهای بسیار از شاهنامه فردوسی را حفظ بوده و گاهی آنها را در خلوت زمزمه می‌کرده. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به فاصله‌ای کوتاه برادرانش، عباس خان و باباخان در درگیری‌های نابرابر با قوای دولتی کشته شدند. قدم‌خیر با از دست دادن برادران هم‌رزمش غمی سنگین را در خود احساس می‌کرد و دچار بحرانی روانی شده بود. مرگ برادران باعث شد تا نشاط و شادابی گذشته جای خود را به انزوا و خودخوری درونی بدهند. در این شرایط جلال خان والیزاده (عمله) از وابستگان دولت و از مالکین شمال شوش که خواهر بزرگ قدم‌خیر شاهی نیز زن پدر او بوده (غلامرضاخان)، تقاضای ازدواج با قدم‌خیر را توسط شاهی می‌کند که قدم‌خیر نمی‌پذیرد زیرا که کینه‌او نسبت به دولتیان و عوامل آنها در وجودش کم نشده بود ولی با آمد و رفت آنها و فشار بزرگان خانواده علیرغم میل خود به این ازدواج تن داد اما هیچگاه از این ازدواج رضایت نداشت و خاطرات گذشته را، ملاقات با سران طوایف و سیاحانی که از خوزستان به سمت خرم‌آباد یا کرمانشاه عازم بودند، کمین و به دام انداختن ژاندارم‌های قاجار یا قزاق‌های رضاخان، نیروهای نظامی رضاشاه و از همه مهمتر یاران و هم‌زمان باباخان، عباس خان و... فراموش نمی‌کرد و همواره با یاد آنها زندگی می‌کرد و یا شاید به مرگ تدریجی ادامه می‌داد، و مهم‌تر این که وجودش در خانه جلال خان و آمد و رفت افرادی که زمانی نه چندان دور سینه برادران و نزدیکان او را نشانه گرفته بودند بیشتر از خود و از آنچه در اطرافش می‌گذشت تنفر پیدا می‌کرد و روز به روز منزوی و رنجور گشت.

قدم خیر قِسَم موهرة افتونیمه دموردن بوخو چل گیس بوریمه
(قدم خیر سوگند می‌خورد که مدتی است که آفتاب را ندیده‌ام - چهل بند از گیسوانم را در مردن باباخان بریده‌ام).

در گذشته اگر فردی شاخص در بین الوار فوت می‌کرد زنان نزدیک به آن شخص از

فرط ناراحتی و تأثر شدید به عنوان همدردی گیسوهای بافته شده خود را می‌بریدند. سرانجام در اواخر سال ۱۳۱۲ خورشیدی شیرزن لُر در غم از دست دادن برادران همسنگرش در بستر بیماری درگذشت و او را در گورستان کنار پل قدیم دزفول به خاک سپردند. بعد از مرگ قدم خیر نوازندگان بومی برای ادای احترام به این زن مبارز لُر اشعاری سروده‌اند:

قدم خیر پوسِ لُشِتِ مخمَلِ جیرِ پَریشِ رُخِ چی تو حیفِ بمیرِ
 (قدم خیر پوست بدنت از لطافت مثل مخمل است - پرنده زیبای مثل تو نباید بمیرد)؛
 قدم خیر قدمِ زَنوِ دِمینِ خونَه بلبلی دِ پیچِ سووشِ کِرَدِ لونه
 (اشاره به خانه‌نشین شدن قدم خیر و به جای داشتن هفت تیر در سربند مثل گذشته ناله گریه و زاری او به گوش می‌رسد).

و به این ترتیب دفتر زندگی زنی اسطوره‌ای برای همیشه بسته شد (عکس قدم خیر که در قهوه‌خانه‌ای بین راه کوه‌دشت به کرمانشاه به دیوار نصب بوده توسط سیاحی خارجی که مهمان قدم خیر بوده گرفته شده است).

یک ترانه لری

به یاد علی زندی خرم‌آبادی هنرآموز موسیقی در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹

سروده‌ها و ترانه‌های مردمی چشمگیرترین گونه یا به سخن دیگر گل سر سبد ادبیات شفاهی لرستان هستند. لرها، مردمانی عاشق پیشه ولی فاقد ادبیات مکتوب و دستگاه نوشتاری زبان خود، بیشترین بُنمایه‌های فرهنگی خویش را در سروده‌هایشان گنجانده‌اند. از این رو آنها برترین گنجینه در شناخت تاریخ و فرهنگ این مردم هستند و همواره مورد توجه پژوهشگران داخل و خارج بوده‌اند.

ژوکوفسکی، پژوهشگر روسی در سال ۱۹۰۲ م بخشی از آهنگ‌های لری را گردآوری و در روسیه چاپ کرد. با نهضتی که گویا به هم چشمی پژوهش‌های هدایت، در سال ۱۳۱۴ در فرهنگستان ایران آغاز شد و در کمیسیون‌های مردم‌شناسی و قوم‌شناسی شورای عالی معارف به سال ۱۳۱۵ صورت عملی به خودگرفت، خوشبختانه بخش بزرگی از فرهنگ مردم ایران گردآوری گردید. همچنین با تشکیل اداره موسیقی کشور و تربیت هنرآموزان از سراسر ایران موسیقی محلی هم مورد توجه قرار گرفت. مجله موسیقی به مدیریت مین باشی ارگان این اداره بود که در سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۱۹ صادق هدایت به همکاری با آن پرداخت و جایی برای ادبیات شفاهی در آن مجله باز کرد.

خوشبختانه، گویا مردم لرستان نیز از چنین جریان فرهنگی در خورستایشی بدور نمانده‌اند زیرا که در شماره چهارم سال دوم مجله موسیقی (تیر ۱۳۱۹) صفحه‌های ۹

یک ترانه لری

تا ۱۲ به چند ترانه بر می‌خوریم که دوتای آنها زیر نام «رقص چوبی به زبان لری» و «ترانه کردی»، «توسط هنرآموز لرستانی آقای علی زندی از خرم‌آباد به اداره موسیقی فرستاده شده» و به همت صادق هدایت در مجله موسیقی به چاپ رسیده‌اند. البته این «ترانه لری» به گویش لکی است و «کیودار» نام دارد. ترجمه و نت آن نیز به همراهش چاپ شده است. ترجمه به نسبت دقیق است، مگر در مصرع اول بیت هفتم که «زنجیر پولداری»، «زنجیر پولکی داری» ترجمه شده است در حالی که پل / pel معنی «گیسو» می‌دهد و در نفرین «پل بُرسه / pel boresa» (گیسو بریده) بر جای مانده است. از این رو به نظر می‌رسد که ترجمه درست آن «زنجیر گیسو» یا «گیسوی چون زنجیر» باشد که در شعر فارسی بسیار آمده است و با ترکیب «دنان چین صدف» یا «دندان صدفی» که در همین بیت آمده تناسب دارد.

با این همه آوا نگاری نگارنده به یاد آقای علی زندی در این جا درج می‌شود باشد که ایشان یا هرکس که او را می‌شناسد، به غیرت افتد و دانسته‌های بیشتری در این باره در اختیار ما و همه خوانندگان علاقه‌مند بگذارد.

Keyaudār e men

Keyaudār , Keyaudār, Keyaudār e men
Keyaudār bār Kerd rōy ba čāre(h) men

har dase na-čö Šö ta gardenet
Če fāyda(h) dere(y) negāh kerdenet

mar men ča wetem tö ča Šenefti
Žae harte nā-kas tö ta men kafti
Keyaudār,...
evāragāne / gōne gā(h) gā ban(d)āne
ar tö delet bū kase čē zāne

Va yāyet mā?e kārđ berre(d) dassem
dasmāl auverđi Vež bassi dassem

ar Keyaudāri canjir pet deri
denān čin sadaf ham šire māhi
Keyaudār,...

سالنامه دانشسرای مقدماتی پسران بروجرد

چهل سال پس از انتشار نخستین نشریه ادواری چاپی در بروجرد و بیست و پنج سال پس از تأسیس اداره معارف (به ترتیب اداره فرهنگ، و اداره آموزش و پرورش بعد) در این شهر، نخستین شماره سالنامه دانشسرای مقدماتی پسران بروجرد منتشر شد. بر روی جلد این سالنامه افزون بر تصویری از شهر بروجرد و نشانه‌ای که بر آن دو واژه «دانایی توانایی» حک شده آورده‌اند: «اولاد خودتان را مجبور به کسب اخلاق خود نکنید چه آنها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده‌اند علی‌ابن ابیطالب [۱]، توانا بود هر که دانا بود [۲] سالنامه دانشسرای مقدماتی پسران بروجرد [۳]، خرداد ۱۳۲۴ [۴]، چاپخانه لایوان بروجرد». در مقدمه این سالنامه که در قطع رقعی با احتساب جلد ۸۸ صفحه دارد، می‌خوانیم:

«خوانندگان عزیز نزدیک بیست و پنج سال از تشکیل فرهنگ جدید بروجرد می‌گذرد. لیکن کمتر کسی از چگونگی آن اطلاع کامل دارد. یکی از سودمندترین امور فرهنگ چاپ و نشر کارهای سالیانه خود و تقدیم آن به اولیاء دانش‌آموزان و عامه مردم است تا آشنایی کاملی حاصل کنند و بدانند در هر سال کودکانشان با چه مربیان و آموزگاران و دبیرانی سروکار دارند و چه تغییراتی در فرهنگ شهرستان ایجاد شده است. انجمن سالنامه دانشسرای پسران افتخار دارد که در نخستین سال تشکیل خود برای اولین بار در بروجرد به این مهم دست می‌زند. مجموعه [ای] که با نبودن وسایل کافی تهیه و تقدیم می‌گردد هرچند عنوانش

سالنامه دانشسرای مقدماتی پسران است و جریان تحصیل این بنگاه را حکایت می‌کند لیکن به مصداق چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار به طوری که ملاحظه می‌فرمایید از تشریح تشکیلات فرهنگ و دیگر اوضاع این شهرستان تا حد امکان مضایقه نشده است. امیدواریم این گام ابتدایی کوچک که برداشته‌ایم. خالی از اجر معنوی نباشد و زحمت ما مورد قبول فرهنگ خواهان عزیز افتد...» (ص ۱ و ۲)

زندگینامه ابوتراب رازانی رئیس وقت فرهنگ شهرستان بروجرد، «پرورش بانوان»، «تاریخچه فرهنگ شهرستان بروجرد»، «سازمان اداری» و سازمان آموزشی «اداره فرهنگ شهرستان بروجرد در سال تحصیلی ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴»، زندگینامه علی آسایی رئیس دبیرستان پهلوی بروجرد، «دبستان‌های حومه بروجرد»، «سازمان فرهنگی» و «آموزشگاه‌های بخش الیگودرز و توابع آن»، زندگینامه فتحعلی مرادی [پور پرویز بعد] رئیس دانشسرای مقدماتی پسران بروجرد، «تاریخچه و چگونگی تأسیس دانشسرای مقدماتی پسران» بروجرد، «اساسنامه دانشسراهای مقدماتی»، زندگینامه‌های هدایت الله موسوی دبیر ریاضیات، تقی ثابتی اشرف دبیر طبیعیات، محمد ابراهیم خیابانچیان دبیر فیزیک و شیمی، «قانون آموزش و پرورش عمومی اجباری و مجانی»، زندگینامه غلامحسین تراب اف دبیر رسم و نقاشی، «مقررات مربوط به آموزگاران که داوطلب گذراندن امتحان دانشسرا [هستند]»، «انجمن و فایده آن» نگارش ر. آقایی، مطلبی درباره «انجمن سالنامه» و عکس «رحمت الله آقایی رئیس انجمن سالنامه» و «هیئت رئیسه» این انجمن، «کارهای انجمن»، «انجمن ورزش»، «انجمن موسیقی»، شعری از اسدالله صمیمی، «قسمتی از سخنرانی و گزارش آقای رازانی رئیس فرهنگ بروجرد در ۱۰ اسفند ۱۳۲۳»، نام و تصویر «شاگردان اول امتحانات خردادماه ۱۳۲۳ که در جشن ۱۰ اسفند به اخذ جایزه نایل گردیده‌اند»، اطلاعات ذیقیمتی درباره فرهنگ بروجرد و خرم‌آباد در آن سالها، مقاله بروجرد به قلم ابوتراب رازانی و... از جمله مطالبی هستند که می‌توان در این سالنامه خواند.

چگونگی نشر این سالنامه و انگیزه گردانندگان آن را چنین آورده‌اند:

«نخستین انجمنی که در دانشسرای مقدماتی پسران تشکیل گردید و شروع به

کارکرد انجمن سالنامه بود. این انجمن چنانچه از نامش پیداست مرام و منظورش چاپ و نشر سالنامه است که حاوی برخی از دستورات تربیتی و قوانین فرهنگی مخصوصاً چگونگی فرهنگ شهرستان بروجرد و راهنمای داوطلبان ورود به دانشسرا باشد. اولین جلسه انجمن با حضور آقای مرادی رئیس و عموم دانش آموزان دانشسرا به منظور انتخاب هیئت رئیسه در تاریخ ۲۳/۸/۱۸ ساعت چهار و نیم بعدازظهر تشکیل گردید. پس از بیانات آقای مرادی در خصوص فوائد انجمن و تکالیفی که به عهده این انجمن خواهد بود برای تعیین کارمندان از دانش آموزان اخذ رأی به عمل آمد و در نتیجه آقایان زیر انتخاب شدند.

۱. آقای رحمت الله آقای رییس انجمن [،] ۲. آقای غلامرضا سعادت نایب رئیس [،] ۳. آقای جواد رازانی منشی اول [،] ۴. آقای ابوالفضل قطبی منشی دوم [،] ۵. آقای مهدی ذویوسفین حسابدار و خزانه دار [...] پس از انتخاب هیئت رئیسه انجمن مرتباً همه هفته روزهای چهارشنبه چهار و نیم بعدازظهر تشکیل می گردید و درباره کارهای لازم گفتگو به عمل می آمد. بنابر تصمیم هیئت رئیسه قبوض پیش خرید سالنامه چاپ و منتشر گردید چون وجه بلیطهای فروخته شده تکافوی مخارج چاپ را نمی نمود در نظر گرفته شد که با تشریک مساعی و کمک انجمن نمایش و موسیقی نمایش جالب اخلاقی به نفع خریداران بلیطهای قبل از انتشار داده شود.

در شب ۵ آذر ۱۳۲۳ این نظر به مرحله عمل گذارده شد همین که امید موفقیت حاصل گردید گردآوری مطالب و گراورهای جالب شروع و مقدمات چاپ فراهم آمد. اینک اعضای انجمن افتخار دارند که نتیجه زحمات چندماهه خود را در اختیار دوستداران فرهنگ می گذارند و نیز از خداوند توفیق می طلبند که در سالهای بعد بتوانند نواقص موجوده را برطرف کنند و اوراقی که از هر حیث شایسته مقام فرهنگ باشد به جامعه تقدیم نمایند» (ص ۵۸ - ۶۰).

یادگارهای ماندگار

مردم لرستان در سال‌های اخیر در زمینه تحقیق، نگارش، ترجمه و به طور کلی در کار "کتاب آفرینی" تحرکی در خور توجه پیدا کرده‌اند. دیگر عرصه تحقیق و نگارش محدود به چندتن — نامدار یا گمنام — نیست. تحقق انقلاب اسلامی نسل جوان لرستان را مثل همه جاهای ایرانزمین به حرکت درآورد. شمار کتاب‌ها و مقالاتی که در این بیست ساله به وسیله پژوهندگان لرستانی به چاپ رسیده‌اند از شمار همه مقالات و کتاب‌هایی که تا پیش از انقلاب منتشر شده‌اند بیشتر است. البته در میان این همه صدف چند خزف هم پیدا می‌شود، اما در مجموع، حرکتی که تاکنون انجام گرفته است امیدبخش و حامل اثرات و ثمرات و در واقع "یادگارهای ماندگار" بسیار است که عنوان فصل مربوط به کتاب‌شناسی کتاب لرستان خواهد بود.

ما در این بخش به معرفی دو دسته از آثار می‌پردازیم: دسته اول، آثاری که به نحوی از انحاء به لرستان مربوط می‌شوند، اعم از این که پدیدآورندگان آنها بومی یا غیربومی، ایرانی یا خارجی باشند. دسته دوم، آثاری که به وسیله پژوهندگان و نویسندگان و شاعران و هنرمندان لرستانی پدید آمده‌اند اعم از این که به لرستان مربوط باشند یا مربوط نباشند.

به این ترتیب، عرصه‌یی گشوده و گشاده فراروی اهل فن و همولایتی‌هاست و امیدواریم که با همکاری آنان این عرصه هرچه گشوده‌تر و پربارتر شود.

در این جلد از کتاب لرستان، همکار ارجمند و کوشنده ما، آقای عبدالله آفاق به معرفی تعدادی از کتاب‌هایی که در سال جاری منتشر شده‌اند، همت گماشته است. ضمن سپاسگزاری از

وی آرزو می‌کنیم که دیگر دوستان هم به سهم خود ما را یاری کنند (دسته‌بندی آثار برحسب ترتیب الفبای عنوان‌ها انجام می‌گیرد).

کتاب لرستان

* * *

کتاب‌های تازه

● **الگوی زعامت: سرگذشت‌های ویژه حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی از زبان علماء و مراجع همراه با تقریظ حضرت آیت‌الله عبدالصاحب مرتضوی لنگرودی.** مؤلف محمدعلی آبادی، قم، عصمت، ۱۳۷۸، ۲۵۶ ص، مصور، ۶۰۰ تومان.

کتاب حاضر در شش بخش ارائه شده است: «قبل از مرجعیت»، «علمی»، «خدمات اجتماعی»، «اخلاقی»، «سیاسی» و «رحلت». زیر مجموعه بخش‌های کتاب این فصل‌ها هستند: «بخش اول: قبل از مرجعیت»: «فصل اول: اجداد، تولد و دوران تحصیل»، «فصل دوم: بازگشت به ایران و سکونت در بروجرد». «بخش دوم: علمی»: «فصل اول: ورود به قم»، «فصل دوم: مرجعیت و عظمت»، «فصل سوم: شخصیت علمی»، «فصل چهارم: تدریس»، «فصل پنجم: نظرات فقهی». «بخش سوم: خدمات اجتماعی»: «فصل اول: خدمات علمی»، «فصل دوم: خدمات عمرانی»، «فصل سوم: مسائل اجتماعی جهان اسلام». بخش چهارم: «فصل اول: مسائل خانوادگی»، فصل دوم: ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی». «بخش پنجم»: «فصل اول: برخورد با رژیم»، «فصل دوم: فدائیان اسلام و ملی شدن صنعت نفت»، «فصل سوم: تقسیم اراضی و لوايح ششگانه»، «فصل چهارم: برخورد با بهائیان». «بخش ششم: رحلت»: «فصل اول: وصیتنامه آیت‌الله بروجردی»، «فصل دوم: فوت». و فهرست منابع و مأخذ.

● **ترانه‌های مفرغ و بلوط: شعر معاصر لرستان.** به کوشش و انتخاب محمدکاظم علی‌پور، خرم‌آباد، انجمن ادبی، ۱۳۷۷ [توزیع ۱۳۷۸]، ۱۵۰ ص، ۵۰۰ تومان.

ناشر در معرفی این اثر در مقدمه نوشته است که: «... بعد از انقلاب بویژه از اواخر دهه شصت به بعد شاهد ظهور و حضور شعر جوان لرستان در عرصه مطبوعات بودیم که بعضاً در نقد ادبی نیز جایگاهی در خور و قابل تأمل یافته بودند. دهه هفتاد شاهد حضور

جدی شعر لرستان در مطبوعات و چاپ مجموعه‌های شعر شاعران آن هستیم. بنابراین دههٔ هفتاد با چاپ بیش از ده اثر از شاعران لرستان، شعر این اقلیم از غربت و مهجوری نجات پیدا کرده و به خوانندگان آگاه و جدی شعر معاصر معرفی شد (...). هدف از چاپ این کتاب، چیزی نیست جز رشد و شکوفایی ادبیات خلاقهٔ این استان. معیارمان برای انتخاب اشعار فضای مناسبی است برای ارائهٔ شعر لرستان بویژه شعر جوان. بی شک شاعران این مجموعه را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد اما از این تقسیم بندی پرهیز می‌کنیم و همهٔ آنها را در کفهٔ ترازوی خوانندگان می‌گذاریم تا ضمن خواندن به قضاوت بنشینند».

● **خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی (جلد اول)**. به کوشش محمد رضا احمدی تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ [توزیع ۱۳۷۸]، ۴۹۶ ص.

این کتاب «در واقع متن پیاده و بازنویسی شدهٔ مصاحبه حضوری» با آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی است. پس از «پیشگفتار» و «مقدمه» مطالب کتاب در ذیل این فصل‌ها ارائه شده‌اند: «فصل اول: زندگینامه»، «فصل دوم: روحانیت خرم‌آباد»، «فصل سوم: شخصیت حضرت امام خمینی (ره)»، «فصل چهارم: وقایع سال ۱۳۴۱ و آغاز مبارزات»، «فصل پنجم: فاجعهٔ مدرسهٔ فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲»، «فصل ششم: سخنرانی روز عاشورای امام، واقعهٔ ۱۵ خرداد»، «فصل هفتم: آزادی حضرت امام و بازگشت به قم»، «فصل هشتم: رحلت آیت‌الله کمالوند، مسألهٔ حوزهٔ علمیهٔ خرم‌آباد»، «فصل نهم: کاپیتولاسیون، دستگیری و تبعید حضرت امام». پس از این فصل‌ها «اسناد»، «تصاویر»، «فهرست اشخاص» و «فهرست اماکن» در پایان کتاب آورده شده‌اند.

● **خرم‌آبادشناسی ۱**. نوشتهٔ سید فرید قاسمی، خرم‌آباد، افلاک، ۱۳۷۸، ۱۰۴ ص، مصور، ۵۰۰ تومان.

این سلسله کتاب‌ها مجموعهٔ مقاله‌ها، گزارش‌ها و گفت و گوهای منتشر نشدهٔ نویسنده دربارهٔ خرم‌آباد است. در جلد اول این عنوان‌ها را می‌توان خواند: «خرم‌آباد

شناسی»، «بافت جمعیت شهر»، «معاملات املاک»، «اتحادیه ترقیخواهان لرستان»، «نمایندگان خرم‌آباد در مجلس»، «انتخابات دوره هفدهم»، «انجمن انصارالحججه»، «فروغ لرستان»، «نخستین کودکستان خرم‌آباد» و یادى از «مهدى کاظمى طولابى».

● **خرم‌آبادشناسی ۲.** نوشته سید فرید قاسمی، خرم‌آباد، افلاک، ۱۳۷۸، ۱۰۴ ص، مصور، ۵۰۰ تومان.

عناوین کتاب حاضر به این شرحند: «گسترش شهر»، «نامگذاری خیابان‌ها و میدان‌ها»، «کتاب‌فروشان» «مجمع اخوان صفا و مجمع اخوان حقیقت»، «صدای لرستان»، «دانستنی‌ها»: «صدور پروانه و توقیف نمایش»، «استانداران لرستان»، «ضبط موسیقی»، «از بلدیة تا شهرداری»، «وقایع عهد ناصری»، یادى از «سید ابوالقاسم مرتضوى» و «شش سند».

● **خرم‌آبادشناسی ۳.** تهیه و تدوین سید فرید قاسمی، خرم‌آباد، افلاک، ۱۳۷۸، ۱۰۴ ص، مصور، ۵۰۰ تومان.

این مجلد از خرم‌آبادشناسی ویژه گفت و گوست و نخستین مجلد از مجموعه تاریخ شفاهی خرم‌آباد است. تهیه کننده و تدوینگر این اثر در «پیشگفتار» انگیزه خود را از گردآوری «تاریخ شفاهی خرم‌آباد» بیان کرده و سپس گفت و گوهای خود را با اسدالله ساکی، جعفر عتیقی، اسحاق عیدی، محمدحسین غضنفری، علی اصغر فشنگچی و صحبت الله معینی چاپ کرده است.

● **صلاح‌الدین، ناب‌ترین قهرمان اسلام.** اثر: آلبر شاندور، ترجمه: ع. روح بخشان، تهران، انتشارات حروفیه، پاییز ۱۳۷۸، ۴۸۶ ص. ۱۸۰۰ تومان.

صلاح‌الدین ایوبی (۵۳۲ تا ۵۸۹ ه. ق) سرداری از قوم کُرد است که در جوانی به همراه عموی خود از شام به مصر رفت و حکومت خلفای فاطمی را که دچار فساد شده بود و رو به اضمحلال داشت برانداخت و سلسله ایوبیان را بنیان نهاد. اما شهرت او عمدتاً به واسطه این است که بیشتر عمر خود را در شام، فلسطین، لبنان، بین‌النهرین علیا و جنوب ترکیه در راه مبارزه با صلیبی‌های اروپایی گذراند و توانست قسمت اعظم متصرفات آنها

را بار دیگر به قلمرو اسلام منضم کند و بیت‌المقدس را از چنگ صلیبی‌ها درآورد. کتاب که در اصل به فرانسوی است، شرح زندگی پر مشغله اوست که همه در جنگ و لشکرکشی گذشت. مترجم - که بروجردی است - پیشگفتاری نسبتاً مفصل در آغاز کتاب آورده و علت پرداختن به ترجمه کتاب را شرح داده و کتاب‌هایی را که به زبان فارسی درباره صلاح‌الدین یافت می‌شوند معرفی کرده است. او همچنین برای مزید فایده شرح حال صلاح‌الدین را از *دایرةالمعارف اسلام* ترجمه کرده و به آخر کتاب افزوده است.

● **کاکاوند، مرواریدی در صدف لرستان.** جهانبخش مرادی، کرمانشاه، طاق بستان، ۶۰ ص، مصور، ۴۰۰ تومان.

بخش کاکاوند از شمال به نهاوند، از جنوب به کوه‌دشت، از غرب به هرسین و صحنه و از شرق به نورآباد دلفان منتهی می‌شود. کاکاوندها هفت تیره‌اند: مظفروند، ولدوند، باریکه وند، علی، غیب غلام، تاج‌دین وند، و زید بهرام. در این کتاب به «بخش کاکاوند از نظر جغرافیایی»، «تاریخ اقامت طایفه کاکاوند»، «زبان مردم»، «آداب و رسوم»، «مذهب و عقاید»، «تعصبات مردم»، «همکاری و همیاری مردم کاکاوند» و ... پرداخته شده است.

● **کوچ نشینان لرستان.** تاریخ فرهنگ مادی و گله‌چرانی در غرب ایران / اینگه دمانت مورتسن، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، پژوهنده، ۱۳۷۷ [توزیع ۱۳۷۸]، ۵۷۳ ص، مصور، ۱۶۰۰ تومان.

این کتاب پس از «یادداشت مترجم»، «پیشگفتار ویراستار» و «مقدمه مؤلف»، شش فصل، یک «مؤخره»، و دو «ضمیمه» دارد. عنوان‌های فصل‌های کتاب: «فصل اول: لرستان موضع نگاری و محیط زیست»، «فصل دوم: منشاء کوچ نشینی در لرستان»، «فصل سوم: زبان و نظام طایفه‌ای لرها»، «فصل چهارم: کلیاتی درباره تاریخ و حکومت لرستان»، «فصل پنجم: اکتشاف در لرستان»، «فصل ششم: شرحی از مجموعه‌های فیلیبرگ و ادلبرگ». ضمیمه‌ها نیز از این قرارند: «ضمیمه اول یادداشتی بر شجره نامه والیان لرستان»، «ضمیمه دوم نشانه شناسی فنون نساجی».

انتشارات حروفیه

منتشر کرده است



صلاح الدین

نابترین قهرمان اسلام

نوشته: آلبر شاندرور

ترجمه: ع. روح بخشان

مراکز پخش: مهراندیش (تلفن: ۶۴۱۱۱۷۴)

کوثر (تلفن: ۶۴۹۳۶۳۲)

نشانی انتشارات حروفیه

تهران، صندوق پستی ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵

صلاح الدين

ناب ثرين فهران اسلام

اثر: آلبر شاندر

ترجمه: ع روح بخشان



انتشارات حروفیه
منتشر کرده است



نشانه‌های آخر الزمان

عباسعلی گورتانی اصفهانی

به کوشش

مجتبی مقدسی

سعید ملاحعفری

مراکز پخش: مه‌راندیش (تلفن: ۶۴۱۱۱۷۴)

کوثر (تلفن: ۶۴۹۳۶۳۲)

نشانی انتشارات حروفیه

تهران، صندوق پستی ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵

کتابخانه



نشانه‌های آخر الزمان

مؤلف: عباسعلی کورتانی اصفهانی

به کوشش:

مجتبی مقدسی

سعید ملاجعفری

انتشارات حروفیه

منتشر می‌کند



تاریخ لرستان

از تأسیس قاجاریه تا نهضت ملی شدن نفت

تألیف

شادروان محمدرضا والی‌زاده معجزی

تحشیه و تصحیح

حمیدرضا دالوند؛ غلامرضا عزیزی

نشانی انتشارات حروفیه

تهران، صندوق پستی ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵

انتشارات حروفیه

منتشر می‌کند



مشاهیر و معاریف لرستان

تألیف

شادروان محمدرضا والی‌زاده معجزی

تحشیه و تصحیح

مجتبی مقدسی؛ غلامرضا عزیزی

نشانی انتشارات حروفیه

تهران، صندوق پستی ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵

